

اسناد و قطعنامه‌های

کنگره مؤسسان

حزب دمکراتیک مردم ایران

بخش نخست

اسناد

دیماه ۱۳۶۶

اسناد و قطعنامه های

کنگره مؤسسان

حزب دمکراتیک مردم ایران

دیماه ۱۳۶۶

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

انتشارات حزب ديمكراتيك مردم ايران

چاپ اول

زمستان ۱۳۶۶

سطر آخر صفحه ۷۲ باید به صورت زیر اصلاح گردد :

... قرار نمی گیرد • زیرا این بخش از خرد • پیروازی است که • در رشته های مختلف تولید

... تأملات ها در اقتصاد کل کشور حضوری باید •

بخش نخست

اسناد

www.iran-archive.com

<u>مفحه</u>	<u>عنوان</u>
	<u>مقدمه</u>
الف - ب	
۱ - ۲۲	۱ - <u>انقلاب بهمن و حاکمیت جمهوری اسلامی</u>
۱	- وضع اجتماعی - اقتصادی کشور در سال های قبل از انقلاب
۷	- حادث شدن تضادهای اجتماعی و اوج گیری مبارزات انقلابی مردم
	- آغاز و گسترش مبارزات دموکراتیک و انقلابی بر ضد رژیم و بروز
۹	وضعیت انقلابی
۱۲	- انقلاب بهمن و هژمونی آن
۱۴	- حاکمیت برآمده از انقلاب و ویژگی های روحانیت حاکم
۲۳ - ۵۹	۲ - <u>پی آمدهای استقرار رژیم جمهوری اسلامی</u>
۲۳	۲.۱ - <u>مهمترین ویژگی های رژیم جمهوری اسلامی</u>
۲۴	- نظام حکومتی ولایت فقیه
۲۵	- چندگانگی و پراکندگی قدرت
۲۶	- درگیری های درون حاکمیت
۳۴	- جنگ قدرت در حاکمیت و نیروهای انقلابی
۳۶	۲.۲ - <u>جامعه ایران در رژیم جمهوری اسلامی</u>
۳۶	- جنگ ویرانگر با عراق
۳۹	- سیاست خارجی رژیم
۴۳	- رژیم ولایت فقیه، دشمن آزادی
۴۷	- زندگی دشوار و طاقت فرسای توده های مردم
۵۱	- وضعیت اقتصادی کشور
۵۸	- سیاست های اجتماعی و فرهنگی

- ۳ - انقلاب آینده‌ی ایران از دیدگاه ما
- ۶۰ - ۸۱
- ۶۲ - تفادهای اجتماعی - سیاسی
- ۶۴ - مبرم‌ترین وظایف و برنامه‌ی حداقل دموکراتیک
- ۷۲ - تعریف انقلاب آینده‌ی ایران
- ۷۲ - نیروهای محرکه انقلاب
- ۷۳ - جبهه متحد مردمی
- ۷۶ - هژمونی طبقه کارگر
- ۷۸ - ساختار دموکراتیک و مردمی دولت برآمده از انقلاب
- ۷۹ - سوسیالیسم و دموکراسی: دو جزء جدایی‌ناپذیر
- ۴ - "شورای متحد کمونیستی" و امر وحدت جنبش کمونیستی ایران
- ۸۲ - ۹۰
- ۸۲ - انقلاب آینده‌ی ایران و نقش حزب کمونیست
- ۸۶ - "شورای متحد کمونیستی"، اولین قدم
- ۵ - سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی و ضرورت تشکیل ائتلاف‌های وسیع دموکراتیک
- ۹۱ - ۹۹
- ۹۲ - وسعت و دامنه نیروهای خواستار سرنوشتی رژیم
- ۹۴ - برنامه‌ی استراتژیکی و برنامه‌ی حداقل کمونیست‌ها
- ۹۵ - صف‌بندی‌های مختلف ضد رژیم و لزوم یک اکثریت دموکراتیک
- ۶ - در باره اکثریت سوسیالیسم پرولتری
- ۱۰۰ - ۱۱۸
- ۱۰۳ - کمینترن از ورای تاریخ
- ۱۱۰ - میراث کمینترن و دیرپائی سنت‌های آن
- ۱۱۲ - مبارزه با انحرافات، رسالت تمام کمونیست‌هاست
- پاسداری از انحرافات، رسالتی که حزب توده ایران به دوش می‌کشد
- ۱۱۴
- ۷ - گزارش هیئت مؤسسان در باره‌ی بررسی روند انفصال از حزب توده ایران
- ۱۱۹ - ۱۳۵

مقدمه

نوشته‌ای که در اختیار شماست، از مجموعه اسنادی است که در کنگره مؤسسان حزب دموکراتیک مردم ایران، به یاری خرد جمعی و پس از بحث و بررسی رفقای شرکت‌کننده در کنگره به تصویب رسیده و اینک برای اطلاع مردم ایران منتشر می‌گردد.

این نوشته‌ها، که در دو دفتر جداگانه ولی بطور همزمان منتشر می‌شوند، شامل قطعنامه‌ها و پیام‌های مصوبه کنگره، و نیز مجموعه اسنادی است که دیدگاه‌های ما را بطور مشروح منعکس کرده‌اند.

باید گفت که اساساً قطعنامه‌های تصویب شده در کنگره، فشرده اسنادی هستند که در دوران نسبتاً طولانی تدارک کنگره، در واحدهای پایه مورد بررسی قرار گرفته، و تا آنجا که ممکن بود حگ و اصلاح شده‌اند. شرکت‌کنندگان در کنگره، با تصویب همین اسناد فشرده شده که به صورت قطعنامه درآمده‌اند، در همین حال به کمیته مرکزی منتخب کنگره توصیه کرده‌اند که آخرین روایت اسناد مورد بحث را نیز هم‌زمان با قطعنامه‌ها و پیام‌های کنگره منتشر سازد. به این ترتیب برای بررسی دقیق کارپایه نظری حزب دموکراتیک مردم ایران، مطالعه مجموعه اسنادی که در هر دو دفتر منتشر شده‌اند ضروری است، چرا که کوشش برای عرضه فشرده‌ای از دیدگاه‌های ما در قطعنامه‌ها، این کاستی را با خود همسراه دارد که دربرگیرنده تمام جوانب مواضع حزب ما نیست، حال آنکه اسناد پایه، همان دیدگاه‌های منعکس در قطعنامه‌ها را بطور نسبتاً همه‌جانبه‌تر و وسیع‌تر مورد بررسی قرار داده‌اند.

آخرین نکته قابل تذکر اینک، سند "ما و حزب توده ایران" گرچه برای ارائه به کنگره آماده شده بود، اما محدودیت زمان برگزاری کنگره و ضرورت بررسی دقیق مطالب مندرجه در آن، باعث شد که کنگره به کمیته مرکزی منتخب خود مأموریت دهد که نوشته را در اختیار واحدهای پایه قرار داده و پس از بحث و بررسی کافی، به انتشار آن مبادرت ورزد. به این ترتیب، این نوشته جزو اسناد مصوب کنگره نیست، اما کمیته مرکزی، با بهره‌گیری از خرد جمعی و پس از حگ و اصلاح لازم، چگونگی انتشار آنرا مشخص خواهد کرد.

کمیته مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران، با انتشار این اسناد، که ششماهه جمع‌بندی حزب ما از تجارب تلخ گذشته، بازاندهی نسبت به خطاها و یافتن علل آنهاست و نیز تبلور دیده‌گاه‌های ما برای دستیابی به صلح، دموکراسی، ترقی اجتماعی، استقلال ملی و سوسیالیسم است، صمیمانه آرزو دارد که این اولین گام‌ها، محلی برای برخورد اندیشه‌ها و توشه‌ای برای تدارک نظری-سیاسی جنبش طبقه کارگر ایران و حزب واحد آن باشد که بدون شک ثمره نهائی تلاش‌های مشترک همه گردان‌های کمونیستی ایران خواهد بود.

ما با تواضع کمونیستی، بضامت فکری خود را به رأی و قضاوت مردم ایران می‌گذاریم و با آغوشی باز به استقبال برطرف کردن گاستی‌ها و رفع نواقص می‌رویم کسه در جریان مبارزه و به باری آزمون زندگی، اندیشه‌هایمان را سیقل خواهد داد و افتخار حضور در میان مبارزان راه رهایی زحمتکشان را برایمان به ارمغان خواهد آورد.

کمیته مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران

انقلاب بهمن و حاکمیت جمهوری اسلامی

وضع اجتماعی - اقتصادی کشور در سال‌های قبل از انقلاب

انقلاب بهمن ۵۷ نتیجه‌ی قانونمند تضادهای اجتماعی - سیاسی متعددی بود که از دهه‌های قبل و بویژه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در بطن جامعه ایران تکوین و گسترش یافته و در سال ۵۷، کشور را در کام یک بحران عمومی و سرتاسری فرو برده بود. تضادهای درهم تنیده اجتماعی - سیاسی، در آستانه انقلاب بهمن، بر محور اصلی تعارض یک رژیم مطلقه‌ی سلطنتی متکی بر دیکتاتوری سرمایه‌داری بزرگ وابسته به امپریالیسم، با قاطبه‌ی مردم ایران و خلقهای ساکن آن، که خواستار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی بودند، دور می‌زد و متمرکز شده بود. نظر اجمالی به اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران در دوره‌ی پیش از انقلاب، مؤید آنست که به دنبال بحران حاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سالهای ۳۶-۴۳ (ناشی از جنبشهای اعتراضی و شورش دهقانی و حرکت‌های دموکراتیک برای آزادی و با مضمون ضد رژیمی در شهرها و بن‌بست اقتصادی)، و نیز برای تأمین نیازمندیهای اجتناب‌ناپذیر رشد اقتصاد سرمایه‌داری (از نظر بازار و نیروی کار و قدرت خرید) که از دهه‌های پیشین با کندی آغاز شده بود، دولت ایران تحت عنوان "انقلاب سفید شاه" اصلاحات و اقداماتی را با الهام از رهنمودها و برنامه‌های نواستعماری محافل امپریالیستی روز آمریکا، آغاز کرد. مجموعه این تغییرات و تحولات اجتماعی، اقتصادی و ساختاری، سرانجام در دهه‌ی ۵۰ و بویژه در واپسین سال‌های پیش از انقلاب بهمن، به مسلط شدن شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بر کشور انجامید.

رشد اقتصادی کشور، که در دهه‌ی ۴۰ با کندی آغاز شد، در آغاز دهه‌ی ۵۰، با افزایش سریع درآمد نفت، بر آهنگ دگرگونیهای اقتصادی - اجتماعی کشور شتابی بی‌سابقه بخشید. فعالیتهای صنعتی، بانکی، تجاری، نظامی و خدماتی و گسترش و رشد شاخه‌های مختلف و بسیاری از طرحهای بزرگ صنعتی و عمرانی، به خاطر هم‌پیوندی حاکمیت محافل و کشورهای امپریالیستی، بجای توجه اساسی به بخشهای سنتی و سابقه‌دار اقتصاد کشور و حمایت از توسعه‌ی محصولات و تولیدات داخلی بر پایه‌ی امکانات و منابع داخلی در راستای منافع ملی، عمدتاً در ارتباط تنگاتنگ با نیازهای بازار جهانی و احتیاجات انحصارات امپریالیستی، صورت می‌گرفت.

بر محور شاه و خاندان پهلوی (به مثابه بزرگترین سرمایه دار و زمین دار کشور) و سرمایه داران بزرگ وابسته، صاحب منصبان درجه‌ی اول دولتی، الیگارش‌های حاکم شکل گرفت. با ادغام سرمایه‌های صنعتی و بانکی در دهه‌ی ۵۰، سرمایه مالی تکوین یافت و در زمینه‌هایی از اقتصاد کشور، انحصارات بوجود آمد. سرمایه‌های مختلط خارجی و داخلی و شرکت‌های چندملیتی، در شکل‌گیری و مکانیزم سرمایه‌داری وابسته ایران نقش برجسته‌ای داشتند و به‌مراه خود، رنگ و نشان و عواقب هلاکت‌بار خویش را بر تمام عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و ساختاری کشور برجای گذاشتند.

تسلط الیگارش‌های حاکم بر اهرم‌های اقتصادی کشور، امکان غارتگری بی‌حد و حصر و استثمار بی‌بندوبار زحمتکشان و توده‌های وسیع مردم ایران، سیاست نظامی‌گری جنون‌آمیز شاه و مسلط ساختن محافل امپریالیستی بر شعوب کشور، تنها در سایه‌ی شووم دیکتاتوری خشن امکان‌پذیر بود، که سلب آزادی‌های سیاسی، انحلال سازمانهای سیاسی و احزاب مخالف رژیم، منضوقیت حق تشکل و تجمع، لغو آزادی مطبوعات و سرکوب دگراندیشان و آزادی‌خواهان و بورژوازی کمونیستها، از پیامدهای منحوس آن بود.

با رشد سریع سرمایه‌داری در شهر و روستا و تشدید روزافزون استبداد مطلقه، تضاد میان ساختار اقتصاد سرمایه‌داری رو به گسترش (زیربنای اقتصادی) با رو بنای کهن و رژیم مطلقه، بصورت دره‌ای عمیق از تمامی سطوح جامعه و از درون زندگی همه اقشار و طبقات می‌گذشت و تناقض‌های خود را آشکار می‌ساخت.

در واقع افزایش سریع ثروت الیگارش‌های حاکم، با ادامه فقر و تنگدستی اقشار و طبقات زحمتکش و محروم کشور توأم بود. گرچه اقتصاد کشور، در آغاز دهه‌ی ۵۰ بارونق نسبی و گسترش دامنه‌ی اشتغال مواجه بود، اما خصلت ضد مردمی زمامداران حاکم و فساد و بی‌بندوباری آنان، مانع از آن گشت که سرآمد ملی بطور عادلانه توزیع گشته و رفاه و بهبودی اساسی در زندگی اکثریت مردم پدیدار شود. قطبی‌تر شدن جامعه و انباشت ثروت و سرمایه‌های سرسام‌آور و تجملات خیره‌کننده در دست یک اقلیت از یک سو و فقر و محرومیت نسبی چشمگیر میلیونها زحمتکش شهر و روستا و کپرنشینان شهرهای بزرگ از سوی دیگر، آتش کینه‌های طبقاتی را دامن می‌زد.

توسعه‌ی سرمایه‌داری و گسترش بخشهای جدید اقتصاد در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ موجب افزایش سریع شمار کارگران گردید. اما شرایط زندگی و تامین اجتماعی، وضع مسکن و سطح

دستمزد اکثریت آنان رقت بار بود. در اثر ایجاد و گسترش واحدهای بزرگ صنعتی و تولیدی مانند نیروگاهها، صنایع نفت و گاز، نوب آهن، معادن، صنایع ماشین سازی و شیمیائی و قطب های صنعتی و بنگاه های خدماتی مانند راه آهن، حمل و نقل شهری، هواپیمائی و غیره، پرولتاریای صنعتی متمرکز ایران به بیش از نیم میلیون رسید و از موقعیت پراهمیتی برخوردار شد. ارتش کارگران ایران خیل عظیم چندمیلیونی را بوجود آورد. معینا، شرایط خفقان ساواکی و سرکوب پلیسی که آگاهانه و برنامه ریزی شده، علیه آنان متمرکز بود، و نیز فقدان آزادی های سیاسی و منفی در کل جامعه، مانع از آن شد که یک جنبش نوین و واقعی کارگری، بگونه ی دهه ی ۲۰ بوجود آید و طبقه کارگر ایران، با توجه به رشد چشمگیر کمی آن و نیروی بالقوه ی عظیم اش، بتواند نقش شایسته و تعیین کننده و سرنوشت ساز تاریخی خویش را ایفاء کند.

در اثر نبود آزادی های سیاسی، پرولتاریای صنعتی سابقه دار ایران - متمرکز - در خوزستان، اصفهان، مرکز و شمال (که در دوره ی مبارزات خونین و طبقاتی دهه های ۲۰ و ۳۰ آبدیده شده و وزن و توان اجتماعی - سیاسی خویش را بنمایش گذاشته بود)، نتوانست نسل جوان کارگری ایران را که بخش مهمی از آن ریشه ی دهقانی داشت (دو سوم واحدهای صنعتی در اواخر دهه ی ۳۰ و دهه ی ۵۰ بوجود آمد)، بدور خود متشکل ساخته و جنبش کارگری متحد و وسیعی را سازماندهی کند. از سوی دیگر، بر اثر فقدان یک جنبش کمونیستی توده ای و توانا و در پیوند با کارگران، رشد کیفی طبقه کارگر، متناسب با رشد کمی آن، نبود.

علیرغم تمامی این مشکلات و تنگناها، طبقه کارگر ایران، در دو دهه ی ۳۰ و ۵۰ به مبارزه طبقاتی ادامه می داد. بازیهای نمایشی و فریبکارانه رژیم در رابطه با تشکل های کارگری و سندیکا های فرمایشی و ایجاد "سازمان کارگران ایران"، نتوانست مانع از گسترش مبارزه ی آسیل کارگران و رشد اعتصابات در شرایط اختناق گردد. اعتصاب های گوناگون کارگران در دهه های ۳۰ و ۵۰، بویژه در فاصله ۵۴ - ۵۶، آهنگ تند و پرشتابی یافت و در شرایط خفقان ساواک تظاهرات منفی، بلافاصله مضمون سیاسی و ضد رژیمی به خود می گرفت و در مواردی به درگیری و رویارویی با نیروهای انتظامی و به نتایج خونین و مرگباری می انجامید.

طبقه کارگر ایران، سلطه ی شوم اختناق و استبداد را با گوشت و پوست خود لمس

میگرد و در آستانه‌ی انقلاب بهمن و در لحظات مصادف نهایی توده‌های مردم با رژیم ———، رادیکالترین نیروی اجتماعی ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد استثمار بود. اعتصاب تاریخی کارگران نفت و بویژه پالایشگاه آبادان، در حساسترین لحظات مبارزات انقلابی مردم ایران که با شعارهای اقتصادی آغاز شد و بلافاصله مضمون سیاسی گرفت و سرتاسری شد و ستون فقرات رژیم را درهم شکست و به سقوط نهایی آن انجامید، نشان داد که طبقه کارگر ایران از توان و ظرفیت انقلابی و طبقاتی و آگاهی سیاسی قابل توجهی برخوردار است. اصلاحات ارضی آغاز دهه‌ی ۴۰ که با هدف چنگ اندازی سرمایه‌داری وابسته ——— روستاهای ایران، تأمین نیروی کار آزاد و ارزان قیمت نیلونی در دروازه‌های شهرها ——— و ایجاد یک قشر متوسط و مرفه دهقانی، بعثت به تکیه‌گاه طبقاتی رژیم در روستاها صورت گرفت، عملاً به بیرانی و درهم ریختگی شتابان اقتصاد روستایی و شیوه زندگی متداول روستاییان و تضعیف تدریجی اقتصاد کشاورزی کشور منجر گردید. تشدید روند تشریفاتی روستاییان، به افزایش سریع جمعیت چندمیلیونی دهقانان بی‌زمین و خرده‌پس ——— و خوش‌نشینان که اکثریت بزرگ روستاییان را تشکیل می‌دهند، منجر گردید. خیل عظیمی از آنان، بویژه جوانان روستایی را از خانه و کاشانه‌شان راند و به تراکم آنان در حاشیه شهرهای بزرگ انجامید.

در اثر سیاست فدملی و سودجویانه و سوداگرانه‌ی رژیم شاه در زمینهای ورود کالاهای کشاورزی و مواد غذایی از خارج، و بخاطر فقدان یک سیاست بومی و متناسب با ویژگیهای ایران، به بیگر کشاورزی ایران (که به علت سطح پائین تکنیک، فقدان ماشین‌آلات، سرمایه و اعتبارات و عوامل زیربنایی و سایر ملزومات کشاورزی، قادر به مقابله با کالاها و محصولات خارجی نبود)، ضربه خورد و به ورشکستگی بیسیاری از دهقانان و خانه‌خوابی و درگیری آنان منجر شد.

مهاجرت روستاییان به شهرها و استقرار آنان در حاشیه شهرها، بیش از پیش سرمت گرفت و در مدتی کوتاه شهرکهای زیادی از حلبی‌آبادها و کپرتشینها در پیرامون شهرهای بزرگ، گمریند سرخ را پدید آورد. گسترش آلونکها، که محل زندگی اسف‌بار میلیونها ——— زحمتکش تازه به شهر آمده بود، در برابر خود تورم ثروت و تجمل را در سیمای پرزرق و برق مناطق ثروتمندنشین شهرها داشت.

به این گروه اجتماعی، تولیدکنندگان خرده‌پای ورشکست شده‌ی شهرهای کوچک و کارگران بیکار شده و پیش‌وران ورشکست شده‌ی شهرها هم اضافه گردید، که شمار آنان

بویژه پس از رکود نسبی ناشی از نخستین موج انتقال تورم جهانی (نیمه‌های دهه ۵۰) به اقتصاد وابسته ایران، بسرعت گسترش یافت.

توسعه‌ی سریع حاشیه‌نشینی و افزایش میلیونی آلونک‌نشینها در شرایط استبداد حاکم و فقدان یک جنبش کارگری و بی‌عملی و ضعف و پراکندگی فوق‌العاده‌ی سازمانهای چپ و کمونیستی صورت میگرفت. این وضع، مانع از آن شد که دهقانان تازه به شهر آمده و توده‌ی عظیم نیمه‌پرولتر و تهیدست، بتواند با جریان‌ها و سازمانهای سیاسی و منفسی دموکراتیک و مترقی پیوند بیابد و ذهنیت عقب‌مانده‌ی روستائی را بدور افکند و بازوی موثر و سازمان‌یافته انقلاب گردد.

بیکاری، نیمه‌کاری، فقر و محرومیت شدید این خیل عظیم زحمتکشان، که همگی پیامد اجتماعی ناشی از معایب بنیادی سرمایه‌داری وابسته حاکم بود، در آستانه انقلاب، از آنان دشمنانی خشمگین و آشتی‌ناپذیر با الیگارشی حاکم بوجود آورده بود. اما فقدان نهادهای دموکراتیک و انقلابی موجب شد که این سیل خروشان اردوی زحمتکشان که متحدین طبیعی و بالقوه طبقه کارگر سازمان‌یافته بود و جاتبازانه و فعالانه در جریان‌ات مبارزاتی برای سرنگونی رژیم سلطنتی شرکت نمود، در عمل به نیروی ذخیره و ضربتی-توده‌ای جنبش سیاسی-مذهبی و ارتجاعی روحانیون مبدل گردد. این گروه اجتماعی جدید که در روستاها همواره به ملاها بصورت افراد مورد اعتماد می‌نگریستند، هنوز پیوندهای ذهنی خود را با گذشته قطع نکرده بودند. برعکس، روحیه‌ی بیگانگی در دنیای پیچیده‌ی شهری و عادت‌ها و رسم‌های سنتی، آنان را تا حدود زیادی در همان ذهنیت پیشین نگه داشت. برای روستائیان به شهر آمده، مسجدها و تکیه‌ها، مزاداریها و دسته‌های مذهبی، در واقع مأنوس‌ترین و ملموس‌ترین و خاطره‌انگیزترین گردهماشی‌ها، و ملاها به ماننند گذشته معتقدترین و نادیده‌آشنا‌ترین کسان آنان باقی ماندند و بدین منوال عملاً به تکیه‌گاه توده‌ای و نیروی ضربتی روحانیون مبدل گشته، به بیراهه کشانده شدند و از انقلاب بهره‌ای نبردند.

در آغاز دهه ۴۰، بورژوازی ایران در کل خود، هنوز خاطرات و خطرات مبارزات طبقاتی-سیاسی دهه‌های ۲۰ و ۳۰، ناشی از مبارزات وسیع کارگری و جنبش سیاسی-ملی را بیاد داشت. لذا دیکتاتوری، دخالت و حمایت دولت را همانند آغاز سلطنت رضا شاه، با آغوش باز استقبال کرد. اما بتدریج و با رشد گسترده‌ی فعالیت‌های

سرمایه داری، بویژه در دهه‌ی ۵۰، تفاد پنهانی میان الیگارشی حاکم، (که با استفاده از دستگاه دولتی و سرمایه داری دولتی، اعمال نفوذها و قدرت نمایی‌ها و دیکتاتوری خشن شاه و خاندان پهلوی، سهم اصلی از درآمدهای نفت و چپاول و بهره‌کشی از عموم را بخود اختصاص میداد)، با سرمایه داران خارج از مدار حاکمیت و بویژه سرمایه داران متوسط و خرده بورژوازی مرفه و کاسبکاران میانه، که سهم بیشتری از حاصل بهره‌کشی و غارت را طالب بودند، آشکارتر شد و شدت گرفت. بویژه آنکه بعلمت سرکوب خشن جنبش کارگری و چپ کمونیستی، ظاهراً "خطری از" پائین" مستقیماً" آنها را تهدید نمی‌کرد. بدین منوال بخش عمده‌ی بورژوازی متوسط و کوچک ایران که تا حدی نیز متأثر از تمایلات ملی بود، بعلمت ناراضی‌اش از وضع جاری اقتصادی و سیاسی و رنج بردن از سلطه‌ی بی‌حد و حصر "بیگانگان"، محتاطانه به صفوف مخالفان رژیم پیوست.

رشد اقتصاد سرمایه داری وابسته و پیدایش و گسترش شیوه‌های نوین بازرگانی، تولید و شبکه‌های توزیع نوین، بنویه‌ی خود عاملی بود که زنگهای خطر نابودی موقعیت ویژه و ممتاز بازاری را به صدا درآورد. بورژوازی سنتی که بازار و اطراف آن مرکز ثقل عملکرد آنان است، متأثر از فرهنگ و سنت‌های دیرینه بازار، در مقایسه با بورژوازی لیبرال، زمینه تندتری در ناخرسندی از اوضاع موجود و در برابر وابستگی روزافزون کشور به امپریالیستها داشت. بورژوازی لیبرال به نمایندگی از تمایلات بخشی از سرمایه داران متوسط و بزرگ، گرچه مخالف رژیم استبدادی و خواستار تغییر معین روابط اقتصادی-سیاسی با امپریالیستها بسود ایران بود، ولی این خواست خود را اساساً از طریق گفتگو و "اقناع" و کوشش در یافتن تفاهم و سازش دنبال می‌کرد و توان و منافع طبقاتی آنان از این فراتر نمی‌رفت.

ورود سیل آسای کالاهای جدید به صحنه زندگی مردم، با آهنگ تند، به دگرگونیهای سریعی در شیوه‌ی متداول زندگی اقشار مختلف جامعه منجر شد. همزمان با آن، معیارها و ارزش‌های فرهنگی-اجتماعی غرب و شیوه‌ی زندگی اجتماعی-سیاسی آنان از طریق گسترش بی‌سابقه‌ی رفت و آمد با دنیای خارج و توسعه‌ی شبکه رادیو و تلویزیون و سایر وسائل ارتباط جمعی و غیره، در بخشهای معین اجتماعی اثر گذاشت.

حادث شدن تضادهای اجتماعی و اوج‌گیری مبارزات انقلابی مردم

مجموعه این تغییرات و اثرگذاری‌ها در اقصای مختلف اجتماعی متفاوت بود. از یکسو تضاد میان روبنای فرسوده‌ی سلطنت مطلقه و رژیم خودکامه‌ی پلیسی را با جامعه‌ی تحول‌یافته‌ی ایران که بیش از پیش نیازمند تحولات دموکراتیک و برقراری اصول دموکراسی در جامعه بود آشکارتر می‌ساخت و تمایلات جامعه را به ضروری شدن اعمال یک دگرگونی اساسی در رژیم حکومتی و ایجاد یک نظام دموکراتیک تشدید می‌کرد.

از سوی دیگر بخشهای دیگری از جامعه در برابر معیارها و ارزش‌های وارد شونده از خارج و شیوه‌ی زندگی و فرهنگ نامأنوس غربی و بویژه آمریکائی که با سنتها و فرهنگ ایرانی-اسلامی متفاوت بود، دست به مقاومت زدند. بویژه اقصای سنتی جامعه، مانند بورژوازی سنتی و خرده‌بورژوازی سنتی و دهقانان، بیش از سایر اقصای اجتماعی به سنتها و ارزشهای جاافتاده‌ی تاریخی پایبند مانده و از آنها ملجائی برای حفظ هویت خویش و استمرار منافع اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی خود ساختند.

رشد و نفوذ روحانیت روی این قشرها و طبقه‌ها که از زمینه‌ی تاریخی وسیعی برخوردار بود، بر چنین شالوده‌ای استوار شد. روحانیت، این نیروی اجتماعی سنتی حامی بازاریان و اصناف و پیشه‌وران و مالکان متوسط، که در نتیجه تغییر و تحولات جدید، موقعیت تاریخی خود را در زمینه‌های قضائی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی تضعیف شده می‌دید، و ضربات آغاز دهه‌ی ۴۰ را به خاطر داشت، به تشدید عکس‌العمل، تجمع قوا و تدارک آخرین نبرد پرداخت.

رشد سرمایه‌داری در کشور و تأثیر آن بر آموزش، بهداشت، و سایر فعالیتهای خدماتی، رشته‌های فرهنگی، هنری و غیره موجب افزایش میلیونی اقصای میانی و روشنفکران گردید. مدرسه‌ها، دانشگاهها و مراکزهای آموزشی به سرعت گسترش یافتند. در زمان کوتاهی، شمار آموزگاران، دبیران، استادان و بویژه دانشجویان چند برابر شد. بهمین گونه، شمار کارکنان فکری در رشته‌های فرهنگی، هنری و بطور کلی شمار کارمندان در رشته‌های خدماتی سریعا افزایش یافت. این پدیده‌ی رو به گسترش، سهم و نقش نیروهای مردمی را که از آگاهی نسبی اجتماعی برخوردار بودند، در حیات اجتماعی بالا برد. افزایش شمار روشنفکران و دانشجویان در جامعه به رشد آگاهی اجتماعی مردم و تقویت تمایلات

دموکراتیک، بویژه در شرایط فقدان یک جنبش کارگری سازمان یافته، کمک کرد.

روشنفکران و دانشگاهیان، معلمان و دانش آموزان، نقش برجسته‌ای در مبارزات ضد رژیمی و دموکراتیک چه در داخل و چه در خارج از کشور بعهده داشتند. هسته‌های اصلی و نیروهای متشکله رهبری بسیاری از سازمانهای چپ و مارکسیستی را همیـــــــان روشنفکران زحمتکش و انقلابی تشکیل می‌دادند و قربانیان بی‌شماری در مبارزه برای آزادی و استقلال کشور و تأمین عدالت اجتماعی و آرمانهای کمونیستی از خود بر جای گذاشتند. تصادفی نیست که اولین حرکات دموکراتیک ضد رژیمی و ضد استبدادی، در سالهای مقدم بر انقلاب بهمین، به ابتکار و شرکت و فداکاریهای این قشر اجتماعی آغاز گردید.

در دهه‌ی ۵۰، به دنبال افزایش درآمد نفت و تقویت فوق‌العاده‌ی بنیان مالی و ارزی ایران، همراه با جاه‌طلبی‌ها و خود بزرگ‌بینی جنون‌آمیز شاه و تشدید روزافزون وابستگی به امپریالیسم آمریکا و به دنبال آئین نیکسون، دایر بر ایجاد "ژاندارم‌های منطقه"، تأمین امنیت منطقه‌ی نفت خیز خلیج فارس، تضعیف رفت و آمد و کشتیرانی و نیز سرکوب جنبش‌های ملی منطقه خلیج فارس به عهده‌ی رژیم شاه نهاده شد. رژیم به سرعت در جهت نظامی‌گری و مسلح شدن تا به دندان پیش تاخت، پایگاه‌های مختلف هواپیما، دریایی و ایستگاه‌های جاسوسی جدید در جهت مقاصد امپریالیستی و نظامی بوجود آمد. دهها هزار مستشار نظامی و غیرنظامی آمریکا، تمام رده‌های ارتش ایران، وزارت خانه‌ها و سازمان برنامه، سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی و موسسات مختلف کشور را تحت نظارت خود گرفتند.

تجاوز نظامی شاه به قفقاز و سرکوب جنبش آزادیبخش و مرفقی خلق قفقاز، جدی‌ترین تجلی ایفای نقش "ژاندارم منطقه" از سوی رژیم و انعکاس بلندپروازی‌های "امپریالیست کوچک" ایرانی در منطقه بود.

وابستگی روزافزون رژیم شاه به امپریالیسم و اجرای نقشه‌های تجاوزگرانـــــــی امپریالیستی، خشم و نفرت اقشار مختلف مردم و نیروهای ملی-دموکراتیک و مرفقی کشور و تظاهرات استقلال طلبانه‌ی آنها را تشدید می‌کرد. جنبه‌ی ضد امپریالیستی و ضد آمریکائی انقلاب بهمین، بر چنین زمینه‌هایی استوار بود.

بدین‌منوال با شدت‌گیری تناقضات و ناسازگاری‌های اقتصادی-اجتماعی و سیاسی پیش‌گفته، به تدریج بر گرد محور مخالفت و خصومت با الیگارشی حاکم، یعنی رژیم

سلطنتی پهلوی، کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان وابسته، در نیمه دوم دهه ی ۵۰، صف مبارزانی از اқشار و طبقات مختلف اجتماعی، یعنی از کارگران و دهقانان و زحمتکشان شهر و روستا تا اқشار وسیع روشنفکران و کارمندان و دانشجویان، بورژوازی ملی-لیبرال، بازار و قاطبه ی روحانیت، بوجود آمده بود. اما هدف ها و انگیز، های طبقاتی و سیاسی آنان مختلف و متفاوت بود و اکثرنا تیبو برای حکومت پس از سرنگونی رژیم سلطنت وجود نداشت.

آغاز و گسترش مبارزات دموکراتیک و انقلابی برضد رژیم و بروز وضعیت انقلابی

روند حرکات انقلابی بین سال های ۵۵-۵۷ که با مضمون مبارزه برای آزادی های دموکراتیک آغاز شد، عمدتاً محفل های دموکرات و مترقی روشنفکر و دانشجویی و قشرهای میانی و لیبرال را در برگرفت. با ژتاب کارزار "حقوق بشر" کارتر (که هدف آن احیای حیثیت از دست رفته آمریکا بر اثر شکست ویتنام و رسوایی واترگیت و تهاجم تبلیغاتی علیه کشورهای سوسیالیستی بود) در رژیم وابسته ایران بدون انعکاس نماند و زمینه های اولیه را برای اعتراض سیاسی محافل لیبرالی طرفدار فرب و نیز نیروهای دموکرات و آزادیخواه که-مترصد فرصت بودند، فراهم کرد. رژیم شاه به اولین عقب نشینی ها و اقدامات نعایشی و سطحی دست زد و تا حدودی کمربند سرکوب و اختناق را سست کرد. اما همانگونه که روند جنبش انقلابی نشان داد، در هیچ مرحله ای برای دموکراتیک کردن نظام حاکم و پذیرش حق حاکمیت مردم بر مردم، آمادگی نشان نداد. زیرا اساس و پایه ی رژیم محمدرضا شاهی، با لگدمال کردن حقوق و آزادی های دموکراتیک و با غصب و تجاوز به حاکمیت مردم استوار شده و قوت گرفته بود و اعاده واقعی آنها به معنای سرنگونی رژیم مطلقه و وابسته ی سلطنتی پهلوی بود.

شدت تناقضات اجتماعی و نارضا ثیهای عمومی و اراده مردم برای کسب آزادی و استقلال ملی و تنفر آنان از رژیم سلطنتی، عمیق تر و جدی تر از آن بود که با مانورهای سطحی و نمایشی رژیم بتواند صلح اجتماعی را برقرار کرد. لذا شراره های بحران سیاسی به سرعت تار و پود حکومت رژیم سلطنتی پهلوی را شعله ور ساخت و در فاصله زمانی کوتاه،

رژیمی که در میان کشورهای دست‌نشانده امپریالیسم نمونه ثبات و استواری بود، دچار
تزلزل گردید.

با شرکت وسیع توده‌ها در سال ۵۶، جنبش مبارزاتی برای آزادیهای دموکراتیک،
خصالت توده‌ای به خود گرفت و به تدریج به مرحله‌ی ضد رژیم استبداد سلطنتی و حامی
آن امپریالیسم آمریکا، وارد شد. هر چه شرکت اقبال تهیدست و زحمتکش و نیمه پرولتر
و روستازادگان حاشیه‌نشین شهرها فزونی می‌یافت، عجز و ناتوانی الیگارشی حاکم برای
کنترل اوضاع نمایان‌تر می‌گشت.

در شرایط فقدان سازمان سیاسی انقلابی طبقه کارگر و تشکل‌های مترقی و توده‌ای
دیگر، که بتواند توده‌های ناراضی و برانگیخته از خشم طبقاتی را در مسیر هدفمند انقلابی
هدایت کند، احساسات و عقده‌های گره‌خورده در درون آنان، گاه حتی بصورت آتش‌سوزی
و تخریب مراکز اقتصادی، بانکها و فروشگاه‌های بزرگ، سینماها و کاباره‌ها و مؤسسات
دولتی ظاهر می‌شد.

رویداد قم در دیماه ۵۶ و شورش بزرگ تبریز در بهمن همان سال، کیفیت و بسط‌های
به جنبش اعتراضی مردم داد. روحانیت که با احتیاط و مآل‌اندیشی کامل، حوادث
را دنبال می‌کرد، از حوادث اخیر و نماد مذهبی تظاهرات مردم استفاده‌ی فراوان کرد.
آغاز اعتصاب محصلین و معلمان در مهرماه ۵۷ و نقش فزاینده‌ی دانشجویان
و دانشگاهیان و شرکت آنان در تظاهرات روزانه مردم، صفوف مبارزات ضد رژیم
را گسترده‌تر و پرتوان‌تر کرد.

با پیوستن وسیع و موثر کارگران و پرولتاریای صنعتی و کارمندان در صفوف
رزمندگان ضد رژیم، به تقاضای عمومی نیروهای شرکت‌کننده در مبارزه، شعار هام عدالتست
اجتماعی که بیانگر خواست آنان برای زندگی بهتر و رفاه زحمتکشان بود، با دوشعار محوری
استقلال و آزادی پیوند خورد و سرشت مردمی و دموکراتیک جنبش انقلابی ضد رژیم شاه بعد
تازه‌ای یافت. اعتصابات کارگری که در سال ۵۷ بطور دم‌افزون روبه‌گسترش نهادند، در
نیمه دوم همان سال با اعتصاب عظیم کارگران شرکت نفت بویژه پالایشگاه آبادان، (که
اساساً یک اعتصاب سیاسی ضد رژیم و در پاسخ خونریزی میدان ژاله و حکومت نظامی بوده،
ضربه کارساز و کمرشکنی بر رژیم وارد آورد و در تعمیق شعارهای ضد رژیم و تسریع رونسند
دگرگونی انقلابی، نقش مهمی داشت.

دیری نپائید که کشور یکپارچه به صحنه‌ی مبارزه انقلابی همه جانبه‌ی توده‌همسای وسیع مردم علیه حاکمیت مبدل گشت. وضع انقلابی با تمام خصوصیات خود در کشور حکمفرما شد. دیگر نه توده‌ها تاب ادامه‌ی وضع موجود و تحمل بساط ستم و اختناق و بی‌عدالتی را که زائیده یک نظام سرمایه‌داری وابسته بود، داشتند و نه حکومت‌گران توانائی ادامه سیاست‌های گذشته و کنترل و اداره جامعه را دارا بودند. بحران عمومی سیاسی سراسر کشور را فرا گرفت.

در شرایط فقدان یک حزب انقلابی طبقه کارگر توانمند و در پیوند با توده‌ها و نیز ضعف عمومی سازمانهای چپ و دموکرات و ملی‌گرا، روحانیون پیرو خمینی، با بهره‌جوئی از این وضع، موفق شدند در آخرین ماه‌های قبل از انقلاب بهمن بر امواج خوشان توده‌های میلیونی سوار شده و به تدریج مهار حرکات مبارزاتی و انقلابی را بدست گرفته و آنرا در کانال امیال و هدفهای اسلامی خود سوق دهند.

علاوه بر فقدان شرایط دموکراتیک و سرکوب سازمانهای چپ و دموکرات، دو عامل دیگر نیز در تقویت نقش روحانیون در جنبش سهم داشت. نخست بهره‌برداری آنان از شبکه وسیع مساجد و دیگر موسسات مذهبی و نیز سازمان گسترده و همه‌جا حاضر روحانیت که بیشترین تماس را با نیروهای جامعه در میان مردم داشت. دوم نقش رژیم شاه در گسترش مذهب و خرافات مذهبی و بویژه تقویت جناح معتدل روحانیون به منظور مبارزه با کمونیسم از طریق دادن امتیازهای فراوان به نیروهای مذهبی.

مهاجرت خمینی به پاریس در شرایطی که زبانه‌های انقلاب تمامی کشور را فرا گرفته بود، انقلاب ایران را در سطح جهان مطرح ساخت. هجوم صدها خبرنگار به اقامتگاه خمینی، مصاحبه‌های فراوان با روزنامه‌ها، رادیوها و تلویزیون‌های سرتاسری و پخش وسیع خبرها، مصاحبه‌ها و اعلامیه‌های خمینی از طریق رسانه‌های گروهی جهان و انعکاس هر روزی آنها در ایران، عملاً کمک شایانی به خمینی و روحانیت و رساندن پیامهای وی به مردم و مطرح ساختن وی به عنوان تنها جانشین رژیم شاه کرد. خصوصت دیرینه‌ی خمینی با شاه و کلی و مبهم و دوپهلوی بودن خواستها و شعارهای وی در لحظه‌ی انقلاب و مسکوت گذاشتن موقتی نیات اصلی‌اش برای استقرار "ولایت فقیه"، به خمینی امکان داد که با هرچه نزدیک‌تر شدن انقلاب بهمن، چتر رهبری خود را علاوه بر بورژوازی سنتی و خرده‌بورژوازی سنتی و نیروهای دیگر مذهبی، بر سر دیگر قشرها و طبقات مردم نیاندازد.

بگستراند و عملاً "خلاء رهبری توده‌های مردم انقلابی را که لحظه به لحظه با ضربات کوبنده و ابتکارات و خلاقیت خود، رژیم متفرعن دودمان پهلوی را از پای درمی‌آورد، پرکنند.

امپریالیسم آمریکا، حامی اصلی رژیم پهلوی، از بالاگرفتن شعله‌های انقلاب مردم دچار بهت و حیرت شده و غافلگیر شد و با تاخیر دریاخته بود که شاه و رژیم وی شتاب ایستادگی در برابر امواج انقلاب را ندارد و سقوط وی اجتناب‌ناپذیر است. ————— برای جلوگیری از رادیکالتر شدن جنبش و قدرت‌گیری سازمانهای چپ و دموکرات انقلابی، کوشش‌های همه‌جانبه برای مذاکره و سازش با اردوی خمینی، بویژه با جناح ————— و روزوازی ملی-لیبرال آن (نهضت آزادی و جبهه ملی) با جدیت آغاز شد.

آخرین تلاش امپریالیسم آمریکا در برابر فشار انقلاب، کوشش برای حفظ یکپارچگی ارتش و ایجاد حاکمیت نوینی متشکل از بختیار، ستاد ارتش و نیروهای هوادار خمینی بود و مذاکرات و سازش‌های مهمی نیز در این زمینه با هواداران خمینی و تأیید وی صورت گرفته و مقدمات سفر بختیار به پاریس فراهم شده بود.

ولی امواج انقلاب بسی نیرومندتر و بلندتر از آن بودند که در برابر این گونه سازش‌ها واپس بنشینند. خمینی نیز پس از درنگ و تردید کوتاه مدت، وقتی دریافت که توده‌ها به مخالفت با بختیار برخاسته‌اند، با آنها همراه شد و موضع مخالفت با بختیار را در پیش گرفت. ولی او و یارانش با وجود فشار و درخواست توده‌ها برای دست‌زدن به قهر انقلابی برای سرنگونی آخرین سنگرهای رژیم شاه همچنان در جستجوی راه ————— مسالمت‌آمیز انتقال قدرت بودند. بهمین مناسبت توده‌ها قیام پرشکوه ۱۹-۲۲ بهمن را با خلاقیت و ابتکار خود آغاز کردند. حال آنکه هنوز خمینی مخالف تسلیم توده‌ها نبود و هواداران وی به بهانه‌ی آنکه "امام دستور جهاد نداده‌اند" سعی در مهار فوران قهر انقلابی توده‌ها داشتند.

انقلاب بهمن و هژمونی آن

انقلاب بهمن طومار رژیم سلطنتی را درهم پیچید و بر پیکر بوروکراتیک دستگناه دولتی سرمایه‌داری وابسته و بویژه ارگانهای انتظامی و سرکوبگر آن ضربه‌های کوبنده‌ای وارد آورد.

توده‌های شرکت‌کننده در انقلاب خواستار سرنگونی استبداد و سلطنت و برقراری دموکراسی و جمهوری، خواستار نابودی سلطه امپریالیسم و تأمین استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و خواهان از بین بردن ستم، نابرابری و فقر و برچیدن بساط سرمایه‌داری وابسته

و برقراری عدالت و بهروزی اجتماعی بودند. آنها عامل اصلی استبداد، اختناق و نابرابری یعنی رژیم شاه را درهم شکستند و بدین اعتبار، انقلابی دموکراتیک علیه استبداد سلطنتی، امپریالیسم و کلان سرمایه‌داری وابسته انجام دادند.

گرچه در انقلاب بهمن ۵۷، انجام وظایف ضد سلطنتی، و تا حدی ضد امپریالیستی و ضد وابستگی سیاسی کشور و تامین آزادی‌های دموکراتیک (ولو در دوره‌ای کوتاه و گذرا) با موفقیت توأم بود، اما برعکس در حل مسئله اساسی انقلاب یعنی بر روی کار آوردن یک حاکمیت دموکراتیک انقلابی که بتواند چارچوب موجود را درهم شکستد و با تکیه بر نیروهای مردمی و محرکه انقلاب، آنرا به پیش‌براند و زمینه را برای آن دگرگونی‌های اجتماعی-اقتصادی بنیادین که توده‌های محروم جامعه با شرکت جانبازانه در انقلاب خواستار آن بودند، فراهم آورد، ناکام ماند.

از جمله پدیده‌های متضاد انقلاب بهمن ۵۷ آن بود که هر قدر جنبش توده‌ای بسا نزدیک تر شدن بهمن ۵۷ رادیکال تر می‌شد، بعلت ضعف فوق‌العاده‌ی نیروهای چپ و مترقی، که توانائی هدایت و رهبری آنرا نداشتند، رادیکالیسم توده‌های مردم آنسرا به سوی بخش رادیکال (از نظر شعارها و شیوه‌های مبارزاتی) روحانیت "خط امامی" که در واقع جوهر ارتجاعی آن از همه قوی‌تر اما تا حدی ناشناخته بود، سوق داد. رادیکالیسم توده‌های مردم، در چگونگی سرنگونی رژیم سلطنتی، در طرد کامل نفوذ امپریالیسم و ایادی آن، در طرح شعارهای دموکراتیک و عدالت‌جویانه‌ی آنان، از موضع انقلابی و تمایلات بغایت آزادی‌طلبانه‌ی آنان نشأت میگرفت. حال آنکه رادیکالیسم روحانیت خط امامی، با انگیزه‌های اسلامی قشری بغایت ارتجاعی و آرمانهای پان‌اسلامیستی آنان و از موضع و بینش سیاسی-اجتماعی عقب‌مانده‌ترین و ارتجاعی‌ترین اقشار خرده‌بورژوازی سنتی و بورژوازی سنتی برمیخاست.

ضعف سازمانی طبقه کارگر و سایر سازمانهای انقلابی-دموکراتیک، امکان نداد که در لحظه‌ی خیزش انقلابی توده‌ها، رادیکالیسم رو به رشد آن، توده‌های مردم را بسا پیشاهنگ طبقه کارگر و سازمانهای انقلابی گره بزند. روحانیت خط امامی در شرایط چنین خلاء سیاسی، چتر حمایت خود را بر سر توده‌های وسیع مردم برافراشت و بدین منوال هژمونی انقلاب بدست نیروهای وابستگرا، آزادی ستیز و ضدانقلابی افتاد.

روشن است که باورهای مذهبی توده‌های وسیع شرکت‌کننده در انقلاب و طرح

شعارهای کلی، مبهم، دوپهل و ریاکارانه از سوی روحانیت به این امر کمک کرد. به همین لحاظ از بزرگترین درس‌های انقلاب بهمن برای کمونیستها، از جمله توجه به این امر حیاتی است، که در راه ایجاد وحدت جنبش کمونیستی و پیوند آن با نیروهای میلیونی کارگران و زحمتکشان و تامین دموکراتیک هژمونی طبقه کارگر، از هیچ کوششی دریغ نکنند.

حاکمیت برآمده از انقلاب و ویژگیهای روحانیت حاکم

حاکمیت برآمده از انقلاب حاکمیت انقلابی نبود. به لحاظ حضور فعال روحانیت و بویژه روحانیت هوادار "ولایت فقیه" در حاکمیت و نقش سرکرده‌ی آن با ماهیت بغایت واپسگرا و استبدادی‌اش، حاکمیت برخاسته از انقلاب، از همان آغاز، نیروی سیاسی فعال و در حال رشد ارتجاع سیاه و ضد کمونیستی و ضد آزادی و ضد انقلابی را در بطن خود داشت. این نیرو توانست با بهره‌گیری از تمامی امکانات و تناقضات موجود، در جریان یک نبرد خونین و بیرحمانه، سلطه کامل و مطلق خود را بتدریج در حاکمیت تامین و تثبیت کرده و سایه شوم دیکتاتوری ضد انقلابی را بر سر مردم ایران بگستراند.

شرکت فعال و گسترده روحانیت در انقلاب بهمن و نقش هژمون آن در حاکمیت

برآمده از انقلاب، از ویژگیهای عمده و سرنوشت ساز انقلاب ایران بود.

این ویژگی از عوامل مهم بخرنجی و توضیح روندها و دورنمای انقلاب و معیار اصلی سنجش ضعف و ناتوانی نظری- عملی بسیاری از گروه‌ها و سازمانهای سیاسی چپ و بویژه حزب توده ایران، در توضیح انقلاب بهمن، ارزیابی از نیروهای سیاسی فعال در جامعه و تدوین استراتژی و تاکتیک‌های درست مبارزاتی بود. روحانیت بمثابه یک گروه اجتماعی که از جهاتی از طبقات موجود نسبتاً مستقل بوده است، مبارزه علیه شاه را عمدتاً بسا تمایل به احیای نفوذ و قدرت در حال کاهش روحانیت در جامعه و تامین مجدد سلطه خود بر شئون اجتماعی دنبال می‌کرد.

در حقیقت، محرک عمده نهضت خمینی، که با جنبش روحانیت علیه لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی و شرکت زنان (دولت علم) آغاز شد و در جریان فرماندم شاه

و حادثه خونین ۱۵ خرداد ۴۲ به اوج خود رسید و با انقلاب بهمن ۵۷ قدم در راه پیروزی نهایی گذاشت، اساساً "دفاع از قشربت اسلام، حفظ و حراست مقدسات اسلام، استقرار قدرت روحانیت و تحکیم دوباره نهاد متزلزل روحانیت بود.

کمونیسم ستیزی، مبارزه با کفر و غرب زدگی و طرد بیگانگان از همین دیدگاه و در چارچوب دفاع از شعائر و مقدسات اسلامی و نیز حفظ و دفاع از تنها دولت شیعی جهان برای روحانیت شیعی ایران مطرح می شود و مفهومی داشته و دارد. در نتیجه می توان گفت که بی باوری خمینی و پیروانش به موازین اساسی دموکراسی و ضدیت آنها با کمونیسم از همان آغاز آشکار و تردیدناپذیر بود. خصلت ارتجاعی جریان خمینی، از سرشت دموکراسی ستیز و انحصارطلب این جنبش با هدف اساسی برقراری یک نظام سیاسی- اجتماعی قرون وسطایی و ارتجاعی حکومت مذهبی ناشی می شود و پیروان خمینی با حفسظ و وفاداری به آن خود را در مبارزه مترقی و انقلابی توده ها علیه رژیم شاه داخل کردند و ماهرانه هژمونی جنبش را بدست آوردند.

بدین منوال ویژگی و محور اصلی سیاست خمینی و هواداران او در دوران بهمن از انقلاب بهمن ۵۷، عبارت از پیاده کردن موازین اسلام، اسلامی کردن تمام عیارتبار و بود جامعه ایران و گسترش آن به منطقه و جهان بود.

موضع گیری هاش از قبیل غم خواری با مستضعفان، گرایش معین و محدود به خواست های عدالت جویانه مردم، مخالفت با سرمایه داری بزرگ انحصاری، از دو جنبه، ولی مربوط به هم سرچشمه می گیرد و هر کدام معدودیت ها و تنگناهای خود را دارد.

از یک سو از زاویه بینش مذهبی و حفظ اصول "اسلام عزیز" مطرح می شوند. به همین مناسبت تنها پس از عبور از صافی فقه اسلامی و تا آن حدی که اسلام شیعہ اجازه می دهد و به گسترش و تقویت آن کمک می کند مجاز است.

از سوی دیگر طبیعی است که این موضع گیری ها و خواست ها از محدودی درک طبقاتی روحانیت و چارچوب آن خارج نیست. زیرا اساساً "اسلام" که آیت الله خمینی و روحانیون و سایر هواداران وی از آن سخن میگویند، اسلام طبقات و اقشار میان و خرده بورژوازی شهر و روستا و بورژوازی سنتی تجاری (بازار) است، که از ازل بر پایه احترام به مالکیت خصوصی استوار بوده است و بنا براین هرگز نمی تواند از سمتگیری واقعی و بنیادی علیه سرمایه داری و مالکیت برخوردار باشد.

از نظر تاریخی و واقعی، پایگاه طبقاتی روحانیت در ایران عمدتاً "مالکیت کوچک و متوسط شهر و روستا، بویژه بازار و اصناف، دهقانان میانه حال و کم زمین و بخشی از مالکان کوچک بوده است. از نظر ریشه‌های طبقاتی، روحانیت عمدتاً در میان آسان زندگی کرده و با آنان پیوند یافته است و از جنبه‌ی مالی-اقتصادی نیز به آنان وابستگی داشته، تا به حدی که استقلال عمل و قائم بالذات بودن نسبی روحانیت در برابر دولت‌ها و قدرت‌ها، عمدتاً "مرهون کمک‌های مستمر مالی و خمس و زکاتی بود که همین اقشار و طبقات در اختیار آنان می‌گذاشتند.

با اینهمه خطای سیاسی مهم و جدی بود که روحانیت بمثابه یک نهاد و خمینی و هوادارانش بمثابه یک جریان سیاسی-اجتماعی، تا سطح یک عامل روبنایی ساده کسه منعکس‌کننده آئینه‌وار خواستهای اقتصادی-اجتماعی مستقیم و ساده‌ی این طبقات و اقشار اجتماعی باشد، تقلیل داده شود و به حساب بیاید. و با چنین برخورد ساده‌انگارانه، بسه نقش ویژه و تاریخی و اساسی روحانیت در کل جامعه و منافع خود ویژه‌ی نهاد روحانیت فی‌نفسه، کم بها داده شود. روحانیت و بویژه "خط امامی"ها می‌کوشند اضافه بر پشتیبانی طبقات و اقشار فوق، با انعکاس و حمایت معین و محدود آرزوها و خواستهای عدالت‌جویانه تهیدستان و اقشار محروم جامعه‌ی شهر و روستا، گف تکیه‌گاه توده‌ای و موثر روحانیت در مبارزه‌اش برای کسب قدرت و پیش‌بردن سیاست اسلامی کردن جامعه و صدور "انقلاب اسلامی" به منطقه و ادامه یک جنگ طولانی با انگیزه‌های اسلامی است، علاقمندی و حمایت این اقشار و توده‌های محروم را نیز به سوی خویش جلب کنند.

از ویژگیهای دیگر حاکمیت برآمده از انقلاب بهمن ۵۷، دوگانگی آن بود.

این حاکمیت، انعکاس یک ائتلاف بزرگ نیروهای سیاسی مرکب از بورژوازی ملی-لیبرال، بمثابه یک قطب قدرت، با جامعه روحانیت تحت رهبری خمینی، بمثابه قطب دیگر آن بود، که در آستانه‌ی پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ صورت گرفت.

با وجود ضعف کلی و سازشکاری بورژوازی ملی-لیبرال در روند انقلاب و با وجود نقش تعیین‌کننده رهبری خمینی و روحانیون هوادار وی در مجموعه حاکمیت، ندیدن این دوگانگی، که انعکاس عینی و واقعی توازن نیروها در لحظه پیروزی بود، ارزیابی همه‌جانبه از حوادث بعد از انقلاب بهمن و تعیین و تبیین دقیق تاکتیک مبارزاتی کمونیست‌ها را، آنگونه که میبایستی اتخاذ می‌شد، مشکل کرد.

نباید از نظر دور داشت که به دلیل محدودیت دیدگاه‌های اجتماعی و طبقاتی خمینی و حساسگری سیاسی وی برای طرد مسالمت‌جویانه رژیم پهلوی و نیز به دلیل عدم آمادگی عینی روحانیت خط‌امامی برای کسب انحصاری و فوری قدرت دولتی، ائتلاف پسا-بورژوازی ملی-لیبرال یک ضرورت عینی و اجتناب‌ناپذیر برای آنان بود.

بورژوازی ملی-لیبرال* مدافع استقرار بورژوازی و بسط روابط آن و درنهایت مدافع آزادی‌های بورژوازی (توام با تمایلات شدید ضد کمونیستی) و تأمین "قانونیت بورژوازی" و کسب نهائی قدرت سیاسی و استقرار حاکمیت بورژوازی در کشور بود. جوهر لیبرال بورژوازی شریک در حاکمیت، در تضاد با اصل ولایت فقیه، که نافی هرگونه آزادی، در جامعه و مظهر استبداد مطلقه از نوع مذهبی بود، قرار داشت. به این جهت در "پس‌الاً؛ و در ماه‌های اول پس از پیروزی انقلاب، دولت موقت علیرغم سازش‌کاری‌ها، تنگ‌نظری‌های طبقاتی و محدودیت وی برای تأمین دمکراسی واقعی، در عمل مزاحم غرور روحانیت ولایت فقیه به قدرت مطلقه و استقرار ولایت فقیه بود.

مضمون سیاسی دوگانگی در حاکمیت، بر پایه همین تضاد استوار بوده و ماهیت اصلی مبارزاتی دو جناح در حاکمیت را عمدتاً "همین امر تشکیل می‌داده است. مبارزه طبقاتی میان این دو نیروی اصلی ائتلاف بزرگ حاکمیت، جنبه‌ی فرمی آنرا تشکیل می‌داد و در آن مرحله تعیین‌کننده و اصلی نبود.

در سال‌های پس از انقلاب بهمن ۵۷، مسئله کسب تمام عیار قدرت در حاکمیت بلافاصله حل نگردید. تنها در جریان یک مبارزه نسبتاً طولانی، توأم با اشکال متنوع: هم سیاسی و "مسالمت‌آمیز"، هم خشن و خونین و مسلحانه بود که روحانیت "خط‌امامی"

* از نظر سیاسی، بورژوازی لیبرال را معمولاً "خصمت لیبرالی آن - مستقل از تعلق به این یا آن بخش از بورژوازی -، مخالفتش با رژیم‌های مطلقه و طرفداری از رفرمهای معتدل بمثابه وسیله‌ای برای جلوگیری از انقلاب، و هواداریش از دمکراسی بورژوازی - لیبرالیسم سیاسی - اقتصادی مشخص می‌سازد. لذا بخشها و اقشار مختلف بورژوازی و حتی جناحی از بورژوازی بزرگ را هم در شرایطی می‌تواند در بر بگیرد. در قیام بورژوازی ملی-لیبرال، آن بخشی از بورژوازی متوسط و میانه را در نظر داریم که تمایلات نسبتاً ملی همراه با لیبرالیسم سیاسی مشخص‌کننده‌ی آنست. نیروهای سیاسی نظیر جبهه ملی و نهضت آزادی از آن جمله هستند.

موفق شد دستاوردهای انقلاب را قدم به قدم مسخ کند، نهادهای دموکراتیک را یکی بعد از دیگری برچیند، نیروهای سیاسی را ددمنشانه سرکوب، و رقبا و مخالفان سیاسی-اجتماعی خود را یکی پس از دیگری از میدان خارج سازد و سرانجام قدرت مطلق و انحصاری خود را بر کل جامعه تحمیل کند.

ساقط کردن دولت موقت، عزل بنی صدر، سرکوب تلافی جویانه و خونین مجاهدین، جنگ هفت ساله علیه کردها، سرکوب جنبش های دموکراتیک ملی ترکمن ها و بلوچ ها و سایر خلق های ایران و هجوم ددمنشانه و وحشیانه به سازمان های مختلف فدایی، راه کارگر، پیکار، حزب توده ایران و سایر سازمان های چپ و همچنین تار و مار کردن احزاب و سازمان های سیاسی مخالف، نظیر جبهه دموکراتیک ملی، جبهه ملی، حزب ملت ایران، صدها اقدام سرکوبگرانه و ددمنشانه دیگر برگهای سیاه و خون آلود دفتر قطور داستان عروج روحانیت "خط امامی" را به سوی حاکمیت انحصاری و مطلقه تشکیل میدهد.

تاریخ تصرف دربهست و انحصاری حاکمیت به دست روحانیون خط امام را می‌تسوان به تقریب با عزل بنی صدر و سرکوب خونین مجاهدین خلق در تابستان ۶۰ انطباق داد.

با توجه به همین جوهر ارتجاعی و ضدانقلابی کل حاکمیت بعد از انقلاب، کمونیستها، نیروهای دموکرات انقلابی و سایر دموکراتها که در جامعه بعد از انقلاب بهمن نیروی سیاسی-اجتماعی نسبتاً معتبر و چشمگیری را تشکیل میدادند، میبایستی از همان آغاز حساب خود را بطور روشنی از حاکمیت جدا می‌کردند. این نیروها میبایستی بطور مستقل و متحد، در شرایط بالنسبه دموکراتیک بعد از انقلاب، بلافاصله در صف واحدی، بلوک سیاسی متشکلی را برای حفظ و گسترش دستاوردهای دموکراتیک انقلاب بهمن که در پرتو جانبازیها و قهرمانی های فراوان توده های وسیع مردم بدست آمده بود، بوجود می‌آوردند و در برابر تجاوزات سیستماتیک حاکمیت، بویژه نیروهای هوادار خمینی، علیه آزادیها و حقوق دموکراتیک هر قشر و نیروی سیاسی که صورت میگرفت، به مقاومت و مقابله ی متحد پرداخته و به سازماندهی مستقل توده ها و زحمتکشان اقدام می‌کردند.

اگر به علت پیوند مذهبی- سیاسی بخش وسیع توده ها با روحانیت و نقش هژمسون آنان در انقلاب و در سرنگونی رژیم سلطنتی و در هدایت جریانات و تحولات سیاسی کشور، بویژه به خاطر توهم فوق العاده توده ها نسبت به روحانیت و شخص خمینی، شعار مبارزه برای سرنگونی رژیم از همان آغاز برای توده ها نامفهوم و غیرقابل پذیرش بود، اما مبارزه

برای حفظ آزادی‌های سیاسی کامل و علیه اقدامات و تصمیمات ارتجاعی و ضدانسانی رژیم و عوامل فاسق‌های وی و مبارزه برای بهبود زندگی توده‌های محروم و تأمین کار و مسکن و بهداشت و آموزش برای آنان مسلماً ملموس و تجهیزکننده و آگاهی‌دهنده بود. کمیونست‌ها در سازماندهی این دو وجه مبارزات سیاسی - اجتماعی می‌بایستی تدارک انقلابی دیگر، انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی، با تأمین هم‌مونی طبقه کارگر را راهنمای خود قرار می‌دادند.

کمیونست‌ها و نیروهای دموکرات انقلابی و سایر نیروهای دموکراتیک، در جریان سازماندهی این مبارزات و در دفاع از حقوق دموکراتیک مردم و خلق‌های ساکن ایران بود که در عمل به توده‌ها آگاهی داده و بتدریج و با تکیه تجربیات مشخص، آنان را رویارویی با رژیم و مقابله‌ی با آن سوق می‌دادند. در جریان سازماندهی همین مبارزات بود که می‌توانستند هم‌مونی خود را تأمین کرده و کفه‌ی ترازو را به نفع نیروهای مترقی و دموکراتیک تغییر دهند:

خطای نابخشودنی و انحراف خیانت‌بار رهبری حزب توده ایران، بمثابه پیرسابقه‌ترین و شناخته‌شده‌ترین سازمان سیاسی چپ ایران از جمله در آن بود که به علت شناخت غلط و انحرافی و ارزیابی نادرست از حاکمیت و روحانیت خط امامی، درک نادرست و غلط و انحرافی از نقش اقشار میانی در انقلاب دموکراتیک بویژه در شرایط مشخص ایران و متأثر از اپورتونیزم سیاسی مزمن، به خاطر "تنازع بقاء" به دنباله‌روی و ستایش از ارتجاعی‌ترین و ضدانقلابی‌ترین نیروی سیاسی هم‌موم در حاکمیت پرداخت و نیروهای خود را در خدمت آنان گذاشت. بدین منوال در پراکندن توهم در میان توده‌ها و زحمتگشان نسبت به حاکمیت، که زمینه‌های آن وسیعاً فراهم بود، از هیچ کوشش نظری و عملی فروگذار نکرد.

حاکمیت کنونی ایران در جریان بیش از هشت سال نشان داده است که از نظر مشی سیاسی و بینش اجتماعی - فرهنگی عمدتاً منعکس‌کننده‌ی خواستها و تمایلات عقب‌مانده‌ترین و ارتجاعی‌ترین بخش طبقات متوسط شهر و روستا و نیز سرمایه‌داری تجاری است. "ولایت فقیه" اساس ایدئولوژیکی و ساختاری حاکمیت کنونی ایران و بیانگر خصلت قویا واپسگرایانه و جوهر استبدادی و توتالیتاریستی آنست.

حضور آیت‌الله خمینی بمثابه ولی فقیه در رأس هرم حاکمیت، عرصه‌ی عملکرد بین

طبقات و در ماوراء طبقات را که کم و بیش در هر دولتی متداول است، در نمونه‌ی ایران گسترده‌تر و مستترتر ساخته است. بازی هر از چندگاهی ولی فقیه به نفع این یا آن طبقه، که به مخدوش کردن تضادهای طبقاتی و نفی آشکار مبارزه طبقاتی در "جامعه اسلامی" می‌انجامد، از خصوصیات حاکمیت کنونی و شدیداً متأثر از نقش و شگرد روحانیت است. با اینهمه، بدون تمارض با آنچه گفته شد، جامعه‌ی ایران همچنان در مسیر سرمایه‌داری حرکت میکند و دائماً از نیروی میلیونی خرده‌بورژوازی در حال رشد ایران، بویژه بخش مرفه آن تغذیه کرده و تجدید نسل می‌کند و بازسازی می‌شود. اشغال بخشهایی از مقامات مهم دولتی و نهادها و موسسات وابسته به آن توسط روحانیون و نزدیکان و وابستگان آنها، ترکیب طبقاتی حاکمیت را به تدریج دستخوش تغییراتی کرده است.

با هم پیوندی بخشی از بورژوازی ایران با عناصری از حاکمیت (از میان روحانیون، نمایندگان مجلس، زمامداران)، قشر نوینی در حال گسترش است که با استفاده از امکانات حاکمیت، مساعدتها، تسهیلات اداری، گشایش اعتبارات، تحصیل ارز، کنترل بازار داخلی و دسترسی به صادرات و ... نیرومندتر می‌شود.

این قشر، بخش در حال رشد سرمایه‌داری ایران است که نسبت به مجموعه بورژوازی ایران حالت "معتاز" دارد و در تقویت نیروهای سرکوبگر رژیم و در مستولی شدن جو ترور سیاسی و خفقان عمومی، نفع مستقیم دارد و خواستار قلع و قمع خشن مخالفان رژیم جمهوری اسلامی است که در حقیقت مخالفان و دشمنان طبقاتی وی نیز هستند.

رژیم جمهوری اسلامی و دولت برخاسته از آن، برای ادامه حیات و پیشبرد مشیسی و سیاست خود در داخل و خارج: پیاده نمودن استراتژی اسلامی کردن جامعه، صدور "انقلاب اسلامی"، مقابله با رقیبان و مخالفین متنوع خویش، ادامه یک جنگ پرخارج، بیهوده و خانمان‌برانداز، به بخش دولتی نیرومند اقتصاد و بویژه صنایع نفت و درآمدهای مالی و ارزی فراوان ناشی از آن تکیه دارد و از آن بهره‌برداری می‌کند.

در ارزیابی از حاکمیت کنونی و ساختار اقتصادی ایران و استنتاجات اجتماعی-سیاسی ناشی از آن، توجه به بخش دولتی و نقش آن اهمیت ویژه‌ای دارد.

با مصادره‌ی اموال و کارخانجات و موسسات وابسته به دربار و اطرافیان وی و قشر فوقانی سرمایه‌داری بزرگ و انحصاری در انقلاب بهمن ۵۷ و تملک آنها از سوی دولت، بخش دولتی اقتصاد کشور، که حتی در دوران پهلوی قوی بود، به گول عظیمی مبدل شده

است. دولت و نهادهای دولتی در همه جا (به استثناء بخش توزیع داخلی و بخش‌های خدماتی و امثالهم که عمدتاً در اختیار بخش خصوصی است) حضور فعال دارند.

درست است که در شرایطی که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مسلط است، بخش دولتی اقتصاد در تعارض با آن عمل نمی‌کند و به رشد سرمایه‌داری کمک می‌نماید، اما بخش دولتی از نظر مالکیت در اختیار طبقه سرمایه‌دار نبوده و از این زاویه در تضاد با آن قرار دارد. سرمایه‌داری دولتی از نظر مالکیت اساساً خصلت "عام ملی" دارد. به همین مناسبت در رابطه با بخش دولتی آنچه کلیدی و تعیین‌کننده است، ماهیت قدرت دولتی و حاکمیت است. مسئله اساسی اینست که چه طبقه و نیروی سیاسی نقش کارفرمای دولتی را بازی می‌کند و مستقیماً از آن بهره می‌جوید.

خصلت عمومی بخش دولتی اقتصاد از نظر مالکیت، عملاً با خصلت بخش خصوصی سرمایه‌داری که با تعلق داشتن به طبقه خاصی مشخص می‌شود، در تضاد است. هم‌اکنون بخش قابل توجهی از تضادهای درون حاکمیت و بورژوازی ایران در کل آن، ناشی از وجود همین دو بخش دولتی و خصوصی سرمایه‌داری و چگونگی دست‌اندازی و بهره‌جویی از بخش دولتی است. تقارن‌ها و تضادهای این دو بخش ناشی از طبیعت شیوه تولید سرمایه‌داری در کشور است.

بخش "ممتاز" بورژوازی ایران، در عین استغاده و بهره‌گیری از امکانات دولتی برای چپاول ثروت ملی، علیرغم پشتیبانی از دستگاه سرکوب دولت علیه زحمتکشان و نیروهای سیاسی و مترقی، در عین حال از نظر منافع صرفاً طبقاتی خود، به بخش دولتی اقتصاد بمثابه رقیب می‌نگرد. و لذا در جهت هرچه محدودتر ساختن آن و فروش و واگذاری آن، بویژه رشته‌های سودآورتر، به بخش خصوصی و دست‌اندازی کامل آن عمل می‌کند.

بورژوازی ملی-لیبرال، مبارزه با رژیم مستبد را با مبارزه علیه بخش دولتی اقتصاد توأم می‌سازد. لیبرالیسم سیاسی و ضدیتش با حکومت‌ها و دولت‌های مطلقه، با لیبرالیسم اقتصادی وی و تمایلش به محدود و محدودتر ساختن بخش دولتی به نفع بخش خصوصی سرمایه‌داری هماهنگی پیدا کرده و گره می‌خورد. در هر صورت نباید از نظرسر دور داشت که بورژوازی ملی-لیبرال در ایران کنونی، از آنجا که خارج از مدار حاکمیت قرار دارد و کلاً به قشر "ممتاز" بورژوازی ایران نیز تعلق ندارد، در مجموع از نظر پایه

و قدرت اقتصادی و حیطةی عملکرد سیاسی، ضعیف و محدود است.

اما موضع طبقه کارگر نسبت به بخش دولتی کاملاً متفاوت است.

علیرغم آنکه هم اکنون بخش دولتی، در شرایط سلطه‌ی رژیم ارتجاعی و توتالیتاریستی کنونی به ابزار تحکیم رژیم و به عامل کمکی در بقا، آن مبدل شده است، اما طبقه کارگر و متحدانش، برخلاف بورژوازی ایران، در مبارزه برای آزادی و علیه حاکمیت استبدادی و ضدانقلابی کنونی و در تلاش برای تأمین هژمونی خود، خواستار حفظ بخش دولتی، ولی دموکراتیزه کردن آن است. زیرا از یکسو چون بخش دولتی اقتصاد عموماً بر پایه منابع بزرگ ملی و توسعه‌ی زیربنای اقتصاد کشور، کارخانه‌های بزرگ و مادر استوار است، کارگران متمرکز و متشکل در چنین واحدهای نسبتاً بزرگ، مستقیماً با دولت کارفرما رودررو هستند. لذا در مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی، برای داشتن حقوق دموکراتیک سندیکائی و در مبارزه برای آزادی و ترقی اجتماعی و صلح، مستقیماً علیه دولت و حاکمیت و روحانیت حاکم سوق داده می‌شوند. حال آنکه در بخش خصوصی سرمایه‌داری، کارگران و زحمتکشان بطور غیر مستقیم و در جریان اعتصابات بزرگ و دخالت ارگان‌های سرکوبگر با دولت درمی‌افتند. از سوی دیگر وجود بخش دولتی نیرومند در اقتصاد موجب می‌شود که در انقلاب دموکراتیک با هژمونی طبقه کارگر، حاکمیت برآمده از انقلاب، از امکانات اقتصادی، مالی، صنعتی و کشاورزی حاضر و آماده‌ای، برای تحکیم سیاسی خود و انجام اصلاحات بنیادی اقتصادی- اجتماعی، به نفع زحمتکشان و محرومان و همچنین برای به پیش‌راندن پیروزمندان انقلاب به سوی سوسیالیسم برخوردار گردد.

پی‌آمدهای استقرار رژیم جمهوری اسلامی

برای شناخت همه جانبه پی‌آمدهای استقرار رژیم جمهوری اسلامی ایران بر همه عرصه‌های زندگی جامعه و مردم ایران، باید به عنوان یک عامل مهم به ویژگی‌های رژیم حاکم بر ایران و آنچه که وی را از سایر رژیم‌های استبدادی-ارتجاعی متمایز می‌سازد، توجه داشت. به عبارت دقیق‌تر با آنکه بر اثر شکست انقلاب و تحکیم تدریجی موقعیت رژیم جمهوری اسلامی، در ساختار اقتصادی-اجتماعی جامعه ایران و شیوه تولید سرمایه‌داری، نگرگونی اساسی به وجود نیامد، اما حضور و نقش تعیین‌کننده روحانیت در حاکمیت و انعکاس خواست‌ها و شعارهای این قشر و نیروهای اجتماعی هوادار آنها آنچنان پی‌آمدهایی برای کشور ما و از آن فراتر در سطح منطقه داشته است که از بسیاری جهات به این رژیم سیمای ویژه بخشیده است. این ویژگی‌ها در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی ایران امروز مهر و نشان خود را بر جای نهاده و رد پای آنها را می‌توان همه جا، از ساختار حکومتی، نوع رابطه حاکمیت با مردم، سیاست خارجی تا تدابیر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نشان گرفت. واقعیت اینست که توضیح عینی پدیده‌ای بنام جمهوری اسلامی و تبیین دقیق سیاست‌ها، عملکردها و سمت و سوی برنامه‌های آن بدون در نظر آوردن خود ویژگی‌های آن ناممکن است.

۱ - مهم‌ترین ویژگی‌های رژیم جمهوری اسلامی

رژیم جمهوری اسلامی ادعای پی‌افکنی جامعه نوینی برای بشریت بر پایه "اسلام" را به میان می‌کشد که گویی از سایر نظام‌های اجتماعی موجود در پهنه گیتی متمایز است. بر پایه همین ادعا، جمهوری اسلامی خود را برخوردار از رسالت ویژه و تاریخی نه فقط در ایران، که در سراسر منطقه و جهان می‌داند و ایران برای گردانندگان رژیم، حکم زادگاه نخستین "انقلاب اسلامی" در عصر ما را دارد که باید به سطح همه کشورهای منطقه فراروید. در حقیقت جمهوری اسلامی پرچم نوعی پان‌اسلامیسم احیاء شده و تحول یافته بر پایه اعتقادات و باورهای شیعی را در نهمین دهه بیستم برافراشته است که اصلی‌ترین

خطوط آنرا اجرای قوانین اسلام در جامعه و از طریق اسلامی کردن جامعه و برپائی حکومتی الهی و گسترش مرزهای "انقلاب اسلامی" تشکیل می‌دهند. برخورد های رژیم با همه مسائل، تدابیر آن و روابطش با نیروهای دیگر بطور عمده از منشور این واقعیت اساسی می‌گذرند و رنگ و نشان ویژه به خود می‌گیرند. نظری به کارنامه ۹ ساله جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که مجموعه رژیم تا چه حد در راستای تحقق شعارهای پیش گفته ثابت قدم است و چگونه می‌کوشد جامعه نمونه خود را در چارچوب ایران برپا دارد.

- نظام حکومتی ولایت فقیه

رژیم جمهوری اسلامی قالب حکومتی تئوکراتیک (دین‌سالاری) را که در قانون اساسی آن نیز بطور دقیق بازتاب یافته است، بر جامعه ایران تحمیل کرده است. سازمان‌ها و نهادهای دینی (روحانیت، مساجد و ...) فزون بر کارکرد پیشین خود در جامعه اکنون به صورت بخشی از حاکمیت در آمده‌اند و جهان‌بینی و بینش آنها، ایدئولوژی رسمی حکومت را تشکیل می‌دهد.

تحمیل یک دیکتاتوری تمام عیار مذهبی بر جامعه ایران در عمل، نفی کامل اراده و حقوق توده‌های مردم در تعیین سرنوشت خویش و در تأمین مشارکت واقعی و آزادانه آنها در ساختمان و هدایت جامعه‌ای است که در آن می‌زیند. در این نظام حکومتی، یک‌نفسر - ولی فقیه - از قدرتی بی‌انتها و ماورای همه نیروها، نهادها و قوانین برخوردار است. ولایت فقیه به عنوان اساسی‌ترین عنصر حکومت اسلامی خمینی، ماهیتی به غایت غیر-دموکراتیک، استبدادی و ارتجاعی دارد. توتالیترسم (استبداد فراگیر) ذاتی رژیم ولایت فقیه است. زیرا در این نظام قوانین و روابط انسان‌ها با یکدیگر و جامعه‌شان نه بر پایه اراده، شعور و خواست شهروندان جامعه، که بر شالوده قوانین مذهبی تغییرناپذیر متعلق به قرن‌ها پیش استوار است و ولی فقیه ناظر بر امر پیشبرد این قوانین و احکام متعلق به همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد و مردم وظیفه‌ای جز اجرای این قوانین ندارند. لذا رابطه ولی فقیه با جامعه و با مردم آن رابطه‌ای دوجانبه و با حقوق، مسئولیت و وظایف دوجانبه نبوده، بلکه در اساس در یکسو ولی فقیه امر می‌کند، فتوا می‌دهد و در سوی دیگر رابطه، بر مردم "واجب" می‌شود که بدو اقتدا کنند و "مقلد"ش باشند. درست به مناسبت

وجود همین رابطم است که ولایت فقیه ارائه کننده نظام حکومتی توتالیتر و استبدادی بوده و از بیخ و بن با دموکراسی و حاکمیت مردم بیگانه است.

در نمونه جمهوری اسلامی، ولی فقیه قادر است اراده ده‌ها میلیون نفر را ——— آسانی نادیده انگارد و بر فراز همه قوانین تصمیم خود را بر جامعه تحمیل کند. در رژیم جمهوری اسلامی هیچ نیرو، قانونی و نهادی با قدرتی هم‌ارز ولی فقیه وجود ندارد، هم اوست که با تکیه بر موقعیت منحصر به فرد خود در سلسله مراتب مذهبی به همگان امر و نهی می‌کند و به آسانی همان نهادهایی را که قانون اساسی برای اداره کشور پیش‌بینی کرده است در حوزه کامل قدرت خود ننگه می‌دارد. دست اندرکاران رژیم در چارچوب نظام ولایت فقیه "مقلد" ولی فقیه‌اند و بر آنها واجب شرعی است که به آنچه وی امر می‌کند گردن نهند و البته کسی و نهادی را هم یا رای ایستادگی در برابر ولی فقیه نیست. فقط در سایه چنین واقعیتی است که نقش مردم و قدرت واقعی نهادهای قانونگذاری، اجرائی و یا قضایی را می‌توان توضیح داد. مردم در این نظام به ظاهر رئیس جمهور و نمایندگان مجلس را برمی‌گزینند. اما خواست و اراده "ولی فقیه" را رای همه مردم هم نمی‌تواند فاقد مشروعیت سازد. به تعبیر دیگر رای مردم فقط تا زمانی اعتبار دارد که با نظر "ولی فقیه" هم‌سان باشد. در غیر اینصورت، نه آرای مردم و نه اراده و خواست توده‌های میلیونی و نه تصمیم "نمایندگان" آنها، که نظر "ولی فقیه" است کسه در دستگاه حکومتی ایران امر خود را پیش می‌برد. این است مضمون واقعی "آزادی" که رژیم ولایت فقیه و قانون اساسی جمهوری اسلامی برای مردم جایز می‌شمارند.

- چندگانگی و پراکندگی قدرت

ساختار حکومتی ایران با وجود نقش مرکزی و تعیین کننده‌ی "ولی فقیه" در راس آن در سال‌های پس از ۱۳۵۷ همواره در راستای چندگانگی و پراکندگی قدرت تحول یافته است. این تضاد مهم که یکی از خود ویژگی‌های جمهوری اسلامی در قیاس با سایر حکومت‌های خودکامه به شمار می‌رود، به مجموعه رژیم سیمای نوعی حکومت ملوک‌الطوایفی بخشیده است. چندگانگی و پراکندگی موجود در دستگاه حکومتی ولایت فقیه در حقیقت ریشه در بطن جهان بینی مذهبی، جنگ قدرت، روابط حاکم و سلسله مراتب در میان

روحانیت، قانون اساسی و سرانجام بی‌تدبیری عوامل رژیم نادر و آنرا باید از عناصر دائمی عدم ثبات حکومت و هرج و مرج جامعه قلمداد کرد. در اینجا ما بویژه به ساختن عملکرد دستگاه حکومتی ایران و منطق و قانونمندیهای حاکم بر روابط درونی آن نظر داریم و از این زاویه پراکندگی و چندگانگی قدرت در آنرا مورد توجه قرار می‌دهیم.

واقعیت اینست که گاه حتی کوچکترین هم‌نوازی و هم‌سازی میان نهادها و سازمان‌های گوناگون اجتماعی که مجموعه دستگاه حکومتی و عوامل جنبی آنرا تشکیل می‌دهند به چشم نمی‌خورد. "ولی فقیه"، "جانشین ولی فقیه"، دولت، ارگان‌های اجرائی و رئیس‌جمهور، مجلس، شورای نگهبان، سپاه، دادستانی و کمیته، حوزه علمیه، ائمه جمعه، نمایندگان امام، نمایندگان جانشین امام و... هر یک دارای حوزه نفوذ و قدرتی هستند و تثبیت و گسترش این نفوذ و قدرت مشغله فکری دائمی همه آنها را تشکیل می‌دهد. در نبود یک مجموعه نظام یافته اجرائی، قانونگذاری و قضائی و در سایه هزاران رابطه تعریف نشده میان عناصر پیش‌گفته، این قدرت‌ها در جریان زندگی اجتماعی و سیاسی روزمره جامعه و در رویارویی با مسائل گوناگون در اکثر موارد با یکدیگر تداخل کرده، گاه موجب تضادهای شدید در میان خود می‌گردند که در عمل فلج شدن خود آنها را در پی می‌آورد. این پدیده که در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی و سیاسی خود را نشان می‌دهد، سبب می‌شود که رژیم از همان حداقل کارائی و سازمان‌یافتگی که هر نظام حکومتی در نیمه دوم قرن بیستم برای گردش امور و پیش‌برد برنامه‌های خود برخوردار است، محروم باشد و نهادهای قانونی در اکثر زمینه‌ها از پیش‌برد وظایف خود بازمانند و مجموعه امور در نظر همگان به صورتی پریشان، بی‌نظام و درهم ریخته جلوه‌گر شود.

- درگیری‌های درون حاکمیت

درگیری‌های درون حاکمیت و تضادهای پدیده‌ای که اینک سرپای رژیم را فرا گرفته است، در حقیقت یکی از عوامل اصلی چندگانگی و پراکندگی قدرت و ناهم‌سازی ساختار حکومتی را تشکیل می‌دهند. در عمل جنگ قدرت در حاکمیت جمهوری اسلامی پس از برکناری دولت موقت و خلع بنی‌صدر و سرکوب سایر مخالفین هیچگاه از میان نرفت، منتهی اشکال نوینی یافته و هر روز بر دامنه و ژرفش آن افزوده شده است. اختلاف

دیدگاه‌ها بر سر مسائل اقتصادی-اجتماعی و سیاسی، اختلاف در اهداف و انگیزه‌های ایدئولوژیک، سوابق سیاسی و درگیری‌های شخصی و قدرت طلبی را باید چند منشاء مهم درگیری‌های درون حاکمیت به شمار آورد.

نیروهای انقلابی برای تحلیل دقیق جنگ قدرت در نظام حکومتی کنونی ایران و در مفهومی گسترده‌تر جایگاه و نقش مجموعه نظام باید به چند سؤال مهم پاسخ دهند. نخست اینکه باید چارچوب، محتوی و دامنه واقعی اختلاف را در مجموعه حکومت و سمت‌گیری‌های اصلی آن باز شناخت. دوم باید جایگاه واقعی این تضادها و درگیری‌ها را در مبارزه انقلابی مردم علیه رژیم نشان داد و سرانجام موضع‌گیری و برخورد در برابر این تضادها و اختلاف‌ها را روشن ساخت.

روحانیت و همدستان غیر معتم آن ضمن برخورداری از منافع و آماج‌های مشترک متعدد با یکدیگر، از جامعه‌ای طبقاتی برخاسته، در آن به سر می‌برند و بخشی از انگیزه‌های خود را بطور مستقیم از همین جامعه کسب می‌کنند، از خواست‌ها و شعارهای اقشار و طبقات معینی الهام می‌گیرند و دست‌کم بخشی از مبارزه خود را در راستای تحقق این انگیزه‌ها، تصایلات و شعارها هدایت می‌نمایند. "اسلام پناهی" روحانیت بطور کامل آنها را از انگیزه‌های طبقاتی در موضع‌گیری‌ها و برخوردها برکنار نمی‌دارد. قابلیت تفسیرهای گوناگون از احکام و احادیث متعلق به قرن‌ها پیش و تلاش برای انطباق آنها بر جامعه امروزی با روابط و مسائل پیچیده ویژه خود، بستر مناسبی برای رشد تناقضات درونی رژیم به شمار می‌رود. نیروهای درون حاکمیت گاه با موضع‌گیری‌های بکلی متضاد می‌کوشند تحلیل‌ها و نظریات خود را به احکام مذهبی مستند سازند و با همان حریف بر وی بتازند. اما همین تلاش برای تفسیرهای متناقض از احکام اسلامی از سسوی عناصر مختلف با انگیزه‌ها و اهداف مبارزاتی متفاوت، تلهوری از تضادهای لاینحل نظام حاکم، در جامعه رشد یافته سرمایه‌داری است که با قانون‌مندی‌های ناشی از مبارزات طبقاتی، چرخ تاریخ را به جلو می‌راند.

اگر همه جنگ و کشمکش‌های نمایندگان مجلس طی چند سال گذشته، مجلس شورای نگهبان و متوقف شدن بیش از ۲۵۰ طرح و لایحه بزرگ و کوچک مصوبه مجلس توسط شورای نگهبان، دولت و مجلس، مبارزه آشکار نارودسته روزنامه رسالت با دولت موسسوی، و آخرین نمونه آن یعنی سخنرانی دی‌ماه ۱۳۶۶ خامنه‌ای در نماز جمعه و در پی آن پیام

خمینی و عکس‌العمل‌های مقامات جمهوری اسلامی را از نظر بیگردانیم، باید بطور قطع بگوئیم یکی از عناصر اصلی درگیری‌ها را اختلاف دیدگاه‌های آنان در مسائل سیاسی و اقتصادی - اجتماعی و مذهبی تشکیل می‌داده است. هیچکس نمی‌تواند با مطالعه روزنامه رسالت آنرا از نظر موضعگیری‌های گوناگون اجتماعی - اقتصادی، سیاست خارجی و... هم ارز خطی قلمداد کند که کم و بیش بر دولت و اکثریت ضعیفی در مجلس مسلط است. همین روایت در باره رابطه میان اکثریت ضعیف مجلس با شورای نگهبان صادق است.

عمده‌ترین موضوعات اختلاف‌ها و درگیری‌ها که از لابلای برخوردها و موضعگیری‌های جناح‌ها و عناصر گوناگون درون حاکمیت طی چند سال گذشته پدیدار شده‌اند را می‌توان در چند محور، بدون آنکه محورها دارای ارزش و وزن یگانه باشند، مشاهده نمود.

نقش و سهم بخش دولتی در هدایت و اداره اقتصاد کشور و دخالت دولت به عنوان کارفرمای بزرگ در تولید، توزیع و تجارت خارجی و دامنه گستردگی فعالیت بخش خصوصی یکی از محورهای اساسی اختلاف جناح‌های درون حاکمیت را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر در این‌جا کشمکش بر سر وزن و اهمیت سرمایه‌داری دولتی در مجموع اقتصاد کشور است. زیرا در یکسو صحبت از نقش فعال و تا حدودی چیره دولت در صنایع، تجارت خارجی و توزیع برخی مواد ضروری، کنترل نسبی بخش خصوصی و به نوعی "عقلانی‌تر کردن" استثمار کارگران و سایر زحمتکشان و تقویت بازوی اقتصادی و مالی دولت جمهوری اسلامی در میان است و در سوی دیگر نیروهای سنگر گرفته‌اند که از آزادی هر چه بیشتر سرمایه و کاهش دخالت دولت در امور تولید و توزیع و... دفاع می‌کنند.

مسئله مهم در ترکیب جناح‌ها آنست که گاه انگیزه‌های همگونی آنها را — موضعگیری یکسان در برابر جناح دیگر سوق نداده است. بطوریکه به عنوان مثال هواداران نقش فعال تر دولت در اقتصاد کشور (بویژه در صنایع، معادن بزرگ، نفت و تجارت خارجی) که بخش عمده دولت، اکثریت ضعیف مجلس و بخش‌های مهمی از تشکل‌های شبه‌دولتی را شامل می‌شوند، تمایلات و انگیزه‌های متفاوتی را در این راستا دنبال می‌کنند. در این طیف نیروهای وجود دارند که صرفاً به اقتضای قشریگری متعصبانه مذهبی خود برای تحمیل قالب‌های اسلامی به جامعه، حفظ حکومت الهی و دولت شیعه و صدور "انقلاب اسلامی"، داشتن امکان سرکوب نیروهای مخالف، جلوگیری از پیدایشی

و رشد هر نیروی که این اقتدار را به نوعی به خطر افکند و تحقق اهداف "انقلاب اسلامی" را فقط در گرو وجود یک "دولت نیرومند اسلامی" که بر ثروت‌ها و امکانات جامعه کنترل داشته باشد، می‌دانند. به رغم این دار و دسته، هر نیروی در جامعه که به امکانات مادی فراوان دست یابد می‌تواند با استفاده از آن به عنوان اهرم فشار به ممانعی در برابر این اقتدار و تحقق اهداف اسلامی آنها بدل گردد. به عبارت دیگر، از دیدگاه این گروه، بقای جمهوری اسلامی و پیشبرد سیاست‌ها و اهداف آن در داخل و خارج مرزهای ایران فقط در شرایط وجود یک دولت "قدرتمند" و "بی‌رقیب" در سطح جامعه تحقق می‌یابد و حفظ و تثبیت یک بخش نیرومند دولتی در اقتصاد کشور در ایسـ راستا نقش مهمی ایفا می‌کند. برای این عده، بخش دولتی بازوی پرتوان و ناگزیر اقتصادی- مالی برای حفظ و استمرار حاکمیت ارتجاعی و ضدانقلابی اسلامی است.

عناصر و نیروهای با پایگاه طبقاتی و با تمایلات خرده‌بورژوازی و اقشار میانی، نیروی جدی دیگر درون حاکمیت را تشکیل می‌دهد که بویژه از بخش دولتی نه فقط با انگیزه‌های ارتجاعی گروه نخست، بلکه همچنین با هدف تحقق بخشیدن به "عدل اسلامی" مورد نظر خود، تقلیل تضادهای اجتماعی و جلوگیری از انفجار توده‌های تحت فشار ستم سرمایه و فقر دفاع می‌کنند. برای این عده وجود بخش دولتی نیرومند در کنار کنترل و هدایت نسبی بخش خصوصی و اصلاحاتی از قبیل تقسیم زمین میان دهقانان و ... اصلی‌ترین تضمین‌ها را برای ساختمان یک "جامعه اسلامی مبتنی بر عدالت" فارغ از برخوردهای حاد اجتماعی و طبقاتی بوجود می‌آورد. باید تصریح کرد که این نوع "تمایلات" تا به امروز به دلیل ناتوانی همین گروه، مقاومت‌های سازمان یافته مخالفین آن و بویژه قشری‌گری سبانه این دار و دسته در تحمیل الگوهای اسلامی، همچنان در تمام دوران حیات جمهوری اسلامی ناموفق بوده است.

نظریه دفاع از بخش دولتی نیرومند و نقش مسلط دولت در اقتصاد به مثابه وسیله‌ای موثر در دستیابی به "استقلال اقتصادی" از خارج - که خود به یک منبع عظیم قدرت و اعتبار برای جمهوری اسلامی بدل خواهد شد - در میان برخی عوامل حکومتی جاذبه قابل توجهی دارد. به نظر این عده در شرایط کشورهایی مانند ایران فقط دولت می‌تواند از طریق سرمایه‌گذاری منظم و هدایت منطقی بخش خصوصی در چارچوب یک برنامه‌ریزی عمومی به استقلال اقتصادی کشور واقعیت عینی بخشد.

سرانجام باید به تمایل آن دسته از تکنوکرات ها و بوروکرات ها و دست اندرکاران تازه به قدرت دست یافته‌ای اشاره نمود که در تقویت بخش دولتی امکانات غارتگری و ثروت اندوزی کلان را می‌جویند و از این دیدگاه طرفدار حفظ قدرت کنونی بخش دولتی در اقتصاد کشوراند.

در برابر طرفداران بخش دولتی اقتصاد، نیروهای صفا آراشی کرده‌اند که از پشتیبانی بورژوازی تجاری، شورای نگهبان، اقلیت نیرومندی در مجلس و بخش بزرگی از روحانیت برخوردارند و بویژه با تکیه بر فقه اسلامی خواستار آزادی کامل سرمایه، عدم دخالت دولت در اقتصاد و بهره‌کشی بدون کنترل توده‌های زحمتکش می‌باشد. موقعیت مناسب این گرایش از جمله در آنست که بر بستر چنان روابط اجتماعی - اقتصادی عمل می‌کند که در آن شیوه تولید سرمایه‌داری تسلط دارد. این گروه با دست گذاشتن بر انبوه مشکلات کنونی، بحران اقتصادی - اجتماعی را ناشی از دخالت های دولت و بی‌تدبیری وی قلمداد کرده و همه تلاش خود را در جهت فشار بر جناح مقابل و مطرح ساختن خود به عنوان آلترناتیو (شق) حکومتی بکار می‌گیرد.

در ارزیابی درگیری‌های درونی حاکمیت پیرامون مسائل اقتصادی بویژه باید به این نکته اساسی توجه داشت که همه برخوردها و اختلاف نظرها بر بستر یک جامعه بورژوازی صورت می‌گیرند و در این درگیری‌ها هیچگاه مجموعه مناسبات سرمایه‌داری زیر علامت سوال قرار نمی‌گیرند، زیرا فقه اسلامی و احکام ناشی از آن صرفنظر از کهنگی و عقب ماندگی تاریخی و تعلق آنها به جامعه‌ای با روابط بسته و قبیله‌ای، بطور کلی مدافع پی‌گیر مالکیت خصوصی بر بازار تولید می‌باشد، از این روست که حتی برای پی‌گیرترین مدافعان نقش مسلط و هدایت‌گر دولت بر اقتصاد مسئله فقط در حد لگام زدن به استثمار بی‌رویه و کنترل بخش خصوصی - و نه مبارزه علیه آن - در میان است و نه بهیچ وجه.

توجه به این نکته اساسی ضرورت دارد که بخش دولتی در اقتصاد ایران پس از انقلاب - درست بمانند سال‌های حکومت رژیم ضدمردمی پهلوی - در بطن مناسبات سرمایه‌داری بر جامعه شکل گرفته است. در چارچوب یک اقتصاد سرمایه‌داری، بخش دولتی بطور کلی در خدمت نظام حاکم عمل می‌کند. این بخش هرچند از نظر مالکیت در اختیار طبقه سرمایه‌دار قرار ندارد و از خصلت "عام‌ملی" برخوردار است، اما در شرایط حکومتی ضدمردمی و ارتجاعی مانند جمهوری اسلامی به ابزار تحکیم سرمایه‌داری و

اهرمی جهت حفظ رژیم و سرکوب توده‌های مردم بدل می‌گردد و تأمین‌کننده امکانات لازم برای ادامه سیاست‌های جمهوری اسلامی در داخل و خارج کشور و نیز ادامه جنگ ویرانگر با عراق است. توجه به مسئله نقش و ماهیت سرمایه‌داری دولتی در شرایط حکومتی مانند جمهوری اسلامی از نقطه نظر ارزش‌گذاری تضادهای درون حاکمیت واجد اهمیت اساسی است.

نقش جمهوری اسلامی در منطقه و جهان و مسئله صدور "انقلاب اسلامی" محور دیگر اختلافات درون حاکمیت را تشکیل می‌دهد و هر یک از نیروها و عناصر بسته به انگیزه‌ها و تمایلات ویژه خود در برابر این مسئله موضع می‌گیرند. دامنه و شکل "صدور انقلاب"، چگونگی عملکرد و وظایف جمهوری اسلامی در راستای صدور "انقلاب اسلامی" موضوع اصلی درگیری در این عرصه را تشکیل می‌دهند. انگیزه‌های مذهبی و نحوه برخورد با جهان‌بینی اسلامی بویژه در بروز اختلاف نظر در این زمینه نقش مهمی ایفاء می‌کنند.

جنگ محور دیگر اختلافات درون حاکمیت بشمار می‌رود. واقعیت اینست که جنگ اکنون به مهم‌ترین محفل سیاسی- نظامی و اقتصادی کشور بدل گشته و حول آن برخوردهای مختلفی شکل می‌گیرد. در این میان بویژه ادامه جنگ از راه فشار نظامی به عراق و سقوط حکومت این کشور و یا دستیابی به امتیازاتی از طریق بندوبست و توافق با حامیان عراق و راه‌حل‌های مشابه، مسائل اصلی مورد اختلاف در حاکمیت را تشکیل می‌دهند که در یک سال گذشته، بویژه پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت نال بر تقاضای فوری قطع جنگ در تیرماه ۱۳۶۶، بر شدت آنها افزوده شده است.

سرانجام باید به سیاست خارجی جمهوری اسلامی و روابط این کشور با دنیای خارج به عنوان عرصه دیگری از اختلافات اشاره نمود. نوع و گستردگی رابطه با کشورهای غربی، کشورهای سوسیالیستی و دول وابسته و یا مترقی و جایگاه جمهوری اسلامی در میان کشورهای منطقه، کشورهای جهان سوم، دورنمای اتحادیه‌های استراتژیک آن با کشورهای مختلف موضوع اصلی اختلاف‌ها را در این زمینه تشکیل می‌دهد.

قرار دادن نیروها و جناح‌های مختلف درون حاکمیت و نهادها و سازمان‌های وابسته بدان بر پایه عمده‌ترین گرایش‌ها در دست‌بندی‌های موجود کمابیش میسر است. اما عناصر و شخصیت‌های بسیاری در زمینه‌های مورد اختلاف گاه در مواضع متضاد قرار می‌گیرند و لذا قلمداد کردن آنها در این یا آن جناح بطور کامل بسیار دشوار و گناه

فیرواقعی است. در موارد متعددی عناصر و سررشته داران رژیم برای مبارزه با جناحی بطور موقت با جناح مقابل و یا دسته دیگر همصدا می‌گردند، در حالیکه در بسیاری زمینه‌ها دارای مواضع همگون با جناح مذکور نیستند. این نوع بلوک‌بندی‌ها بیشتر حالت مرحله‌ای و گذرا دارد و در خدمت مبارزه معینی است که در میان طرفین درگیر می‌باشد. همچنین نباید از یاد برد که خود دسته‌بندی‌های موجود هم بیشتر به صورت طیف نظریات مرض‌اندام می‌کنند و نه یک جریان سیاسی شکل گرفته و جا افتاده و حتی بر سر همه مسائل پیش گفته مورد اختلاف گاه در درون یک جناح هم هم‌نوازی وجود ندارد. سرانجام باید به این نکته اشاره نمود که همانگونه که در سال‌های گذشته هم دیده شده است، در موضعگیری‌های روحانیت که از تجارب غنی بویژه در عرصه روانشناسی توده‌ها برخوردار است، گاه آنها مخالفت‌ها و رقابت‌های خود را با شگردهای خاص خود با مسائل اجتماعی - اقتصادی و سیاسی درمی‌آمیزند و به آن بعد غیرواقعی و اغراق‌آمیز می‌بخشند تا حریف را از هر نظر از میدان به در کنند. این سلاح کارآ و سیاست ماکیا ولیستی و عوام فریبانه را روحانیون و همدستان‌شان بطور مکرر علیه مخالفان سیاسی خود در سال‌های نخست انقلاب نیز بکار گرفتند.

نقش خمینی به عنوان بالاترین قدرت مذهبی و سیاسی کشور در نتیجه بخش‌های درگیری‌ها و داوری و دخالت‌های وی در اغلب موارد نقش تعیین‌کننده در تعادل قدرت و کاهش بحران ایفا می‌کند. برای شخص خمینی مسئله اساسی حفظ اسلام به هر قیمت و از این طریق "اعتلای اسلام" در ایران و منطقه و گسترش مرزهای "انقلاب اسلامی" است. او در عمل همه زندگی سیاسی و مذهبی خود را طی سه دهه اخیر بر سر این مسئله گذاشته است و حاضر نیست در این راه قدمی پس‌گذارد. موضع‌گیری‌های او بطور عمده در این راستا درک‌کردنی است و از همین زاویه هم حمایت عمومی وی از دولت و اکثریت ضعیف مجلس در موارد عمده درگیری‌ها، مانند آخرین اقدام حمایت‌آمیز وی در دی‌ماه ۶۶ از دولت در برابر موضع‌گیری خامنه‌ای، قابل توضیح به نظر می‌رسد.

تعصبات و پای‌بندی مذهبی و فقهی خمینی، مانع از آن نمی‌شود که وی در صورت مصلحت‌اندیشی و بخاطر حفظ "اسلام مزین" و تحکیم حکومت جمهوری اسلامی که پاسدار تنها دولت شیعه جهان است، و بویژه برای جلب و گسترش پایگاه مردمی در حال تنگ‌تر شدن رژیم، علیه شورای نگهبان منتصب خود و نیز علیه سایر مراکز مهم قدرت اقدام ننماید. حرکات و موضع‌گیری‌های اخیر خمینی و دست‌اندرکاران رژیم، نشان‌گر قدرت‌مانور و انعطاف‌پذیری فوق‌العاده روحانیون

حاکم برای حفظ رژیم جمهوری اسلامی به هر قیمت و وسیله است. اما تضادهای درون حاکمیت و مسائل اجتماعی - اقتصادی کشور، همانگونه که تجربه نشان داده است، عمیق تر از آنست که با چند فتوا بشود پایانشان داد.

مجموعه اختلافات و درگیری های کنونی درون حاکمیت که طی هفت سال حیات پسر فرازونشیب رژیم به تدریج نضج گرفته و هر روز گسترده و گسترده تر شده است، در آخرین ماه های سال ۱۳۶۵ به آنچنان سطح و عمقی رسید که انحلال حزب حاکم جمهوری اسلامی را در پی آورد. انحلال حزب جمهوری اسلامی تحت تاثیر محورهای پیش گفته اختلافات، نشان دهنده آنست که چگونه نکات مشترک "لازمی" که عناصر متشکله حاکمیت را برای حفظ رژیم و رویارویی با مخالفان متعد می کرد، به هیچ رو برای تامین "همزیستی" در درون یک حزب سیاسی و برای اتخاذ موضع گیری های روشن در برابر مسائل مختلف اجتماع - اقتصادی و سیاسی "کافی" نیستند و چگونه "وحدت کلمه" معجزه آسای خمینی به سهولت در برابر واقعیت های زندگی رنگ می یازد. اگر وعدهت حزب جمهوری اسلامی در سال های نخست حیات بر زمینه کلی ترین نظریات سیاسی - فکری سرهم بندی شده بود و بخصوص عناصر متعدد و جریان های مذهبی را شامل می شد که در سال های قبل از ۱۳۵۷ بطور عمده به هدف اصلی خود یعنی سرنگونی رژیم شاه و اسلامی کردن شئون جامعه می اندیشید، بتدریج در پیچ و خم انقلاب و ژرفش مبارزه اجتماعی و سیاسی مشخص و درگیر شدن در بحران های اجتماعی گسترده شکاف برداشت و هر جناح و گروه موضع و جایگاه خود را در جامعه پرتب و تاب روشن ساخت. در جریان همین مبارزه، به قول خودش - "انحلافات خطی" حول این یا آن شخصیت نیرو و شکل گرفت و حزب در عمل به چند گروه متخاضم بدل گشت. البته شیوه های مافیائی اداره این حزب، باندبازی، فساد و فقعدان کامل ارزش های دموکراتیک در شرایط بحرانی راه برون رفتی جز تلاشی و ازهم پاشیدگی باقی نمی گذارد. نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری و مجلس و تلاش هر جریان برای قبضه کردن نهادهای حکومتی - که بویژه در صورت مرگ خمینی از نقش تعیین کننده برخوردار خواهند بود - راه ادامه هرگونه همکاری در چارچوب یک حزب واحد را در عمل مسدود می ساخت و رهبران طراز اول جمهوری اسلامی خود به عنوان صحنه گردانان اصلی، "آبرومندترین" راه را با دستیاری خمینی برای کاهش بحران در سطح مجموعه رژیم - انتخاب کردند و جنازه حزب حاکم را بطور رسمی به خاک سپردند.

جنگ قدرت در حاکمیت و نیروهای انقلابی

مسئله مهم بعدی اینست که این درگیری‌ها و تضادهای درون حاکمیت و آنچه کسه در ادبیات سیاسی ایران "جنگ قدرت در جمهوری اسلامی" نام گرفته، از چه ارزش و جایگاهی در میازره مردم علیه رژیم و در راه آزادی، استقلال و بهروزی جامعه برخوردار است.

در چنین وضعیتی واقعیت تعیین کننده و سمت دهنده برای نیروهای انقلابی چیست؟

همه می‌دانیم که دست‌اندرکاران و گردانندگان رژیم با برخورداری از دیدگاه‌های متضاد - گاه حتی در مسائل مهم - بر سر برخی مسائل اساسی مانند حفظ رژیم خون آشام و قرون وسطائی جمهوری اسلامی به هر قیمت، "اسلامی کردن" شئون جامعه از طریق تحمیل قوانین و فرهنگ ارتجاعی و عقب مانده و قوانین ضد بشری و وحشیانه‌ای مانند قانون قصاص، سبزه بی پایان با کمونیسم و هر جنبش مترقی اجتماعی، دشمنی با هرگونه تشکّل منفی - سیاسی واقعی و مستقل طبقه کارگر و سایر زحمتکشان و با حاکمیت مردم بر مردم و با دموکراسی و اساسی‌ترین عرصه‌های آزادی‌های اجتماعی، فردی و انسانی و... با یکدیگر همداستانند و از این مواضع نرّه‌ای هم پا به عقب نمی‌گذارند.

در چنین صورتی، "فد امپریالیست" بودن از موضع مدور انقلاب اسلامی و در قالب یک سیاست عمومی "بهیگانه گریزی" و با هواداری از برخی اصلاحات اقتصادی - اجتماعی در سایه حکومت ترور و اختناق و دیکتاتوری سیاه مذهبی، آنها هم به وسیله حکومتی که هر حرکت کارگران و زحمتکشان، زنان و جوانان و روشنفکران را وحشیانه سرکوب می‌کند، حکومتی که از مشارکت واقعی و آزادانه مردم در زندگی اجتماعی - سیاسی و تعیین سرنوشت خود هراس دارد، حکومتی که عقب مانده‌ترین قوانین، فرهنگ و ارزش‌های قرون وسطائی را با زور سرنیزه، زندان و گلوله به مردم خود تحمیل می‌کند، چه ارزشی می‌تواند بهیسن کمونیست‌ها و دیگر نیروهای انقلابی و دموکراتیک داشته باشد؟

از نظر کمونیست‌ها و یا نیروهای مترقی دیگر، هر اقدامی در جهت اصلاحات اجتماعی فقط با مضمون عمیقاً "انسانی، مردمی و دموکراتیک آن و به شرط شرکت آزادانه و آگاهانه و هدفمند توده‌ها ارزشمند است و سمت و محتوای انقلابی و قابل دفاع دارد.

زیرا همه این اقدامات باید در خدمت بهروزی، سعادت و آزادی انسانی و نه در سزکوب و بندگی و تحقیر مداوم آنها قرار گیرد. وانگهی از یاد نبریم که اولی‌ترین هدف جمهوری اسلامی در مبارزه علیه "بیگانگان" که بطور طبیعی به تصادم با منافع امپریالیسم و همدستانش در منطقه منجر می‌شود، همانا توسعه طلبی جمهوری اسلامی و نفوذ "انقلاب اسلامی" در منطقه و تحمیل دیکتاتوری مذهبی به سایر خلق‌ها از طریق ادامه یک جنگ بی‌پایان، تحریکات در کشورهای منطقه و گسترش شبکه‌های تروریستی در جهان است. این سیاست هرچند در عمل به درگیری و مقابله با نیروهای ارتجاعی منطقه و امپریالیسم منجر گردد، انگیزه و فرجام ارتجاعی داشته و با منافع واقعی زحمتکشان و مردم میهن‌مان در تعارض قرار می‌گیرد.

تجربه دردناک و تلخ ولی ارزشمند انقلاب بهمن نشان داد که چگونه نباید موضع‌گیری‌های ضد امپریالیستی و یا برخورد به منافع امپریالیسم و هواداری از برخی اصلاحات اجتماعی را بطور مقطعی و با جدا کردن آنها از کل ظرفیت، سیاست، سمتگیری، اهداف و انگیزه‌های یک حکومت و پیوسته به بهای قربانی کردن آزادی‌های دموکراتیک و نگهدار کردن حقوق انسانی مورد توجه قرار داد. این تجربه همچنین نشان داد که چنین برخوردهای ایپورتونیستی و رفرمیستی تا چه حد به نتایج فاجعه‌باری منجر شدند امروز نسخه بدل همان سیاست است که می‌کوشد تا جمهوری اسلامی را به امپریالیسم بچسباند و لیست سیاهی در اثبات وابستگی آن ارائه دهد. چنین شیوه برخورد و متدلوزی تحلیل واقعیتی بنام جمهوری اسلامی، در عمل هیچ تفاوتی با ۵ سال گذشته - یعنی زمانی که جمهوری اسلامی را مترقی و ضد امپریالیسم می‌نامید و از آن حمایت می‌کرد - ندارد. امروز باید با چشمانی باز و شجاعانه - نه با ذهنیگری و از لابلای کتاب‌ها و فرمول‌ها، بلکه با الهام از واقعیت‌ها و تجارب مشخص - به گذشته و حال نگریم، از تجارب بدرستی آموخت، از ساده کردن پدیده‌ها پرهیز کرد و جمهوری اسلامی را همانگونه که هست و عمل می‌کند، دید و به آنچه در مورد آن واقعیت دارد اذعان نمود. برای توضیح ضرورت شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و اثبات ارتجاعی بودن وی، نه نیازی به اطلاق رژیم سرمایه‌داری وابسته و نه نیازی به دادن ابعاد اغراق‌آمیز رابطه وی با کشورهای غربی و یا کشورهای مانند ترکیه و نه لزومی به نادیده گرفتن رابطه حسنه وی با بسیاری از کشورهای مترقی و سوسیالیستی جهان وجود دارد. باید با صراحت و روشنی پذیرفت که

جمهوری اسلامی از نظر سیاسی و فرهنگی یک رژیم مستقل است. در مواردی نظیر ادامه جنگ با عراق و تعقیب و اجرای عمل سیاست پان‌اسلامیستی در منطقه، با امپریالیسم آمریکا و دیگر دول غربی سرشاخ می‌شود. اما آنچه برای مردم و نیروهای سیاسی-انقلابی ایران از نظر تدوین سیاست و مشی مبارزاتی و ارزشی رژیم اهمیت دارد اینست که این حکومت یکی از ارتجاعی‌ترین، سیاه‌ترین و ضدانقلابی‌ترین رژیم‌های است که بشریت معاصر به‌شمار دیده است.

بدین ترتیب، به همه دلایل پیش گفته هیچ نیروی انقلابی به دلیل ماهیت به فایده ارتجاعی، ضددموکراتیک و غیرمردمی و آزادی‌کش جمهوری اسلامی نمی‌تواند نه از هیچیک از اقدامات رژیم پشتیبانی کند و نه با این یا آن جناح حکومتی در مبارزه علیه دیگری همدستان گردد. سرنگونی بلاشروط جمهوری اسلامی به مثابه مانع اصلی تحولات دموکراتیک و انقلابی کشور و به مثابه یک رژیم واپس‌گرای ضدانسانی و ضدمدنیّت، وظیفه مردم و درنگ‌ناپذیر همه نیروهای انقلابی و مترقی و در پیشاپیش آن‌ها کمونیست‌ها می‌باشد. از این دیدگاه پاسخ به سؤال سوم نیز بطور کامل روشن شده است. نیروهای انقلابی از تضادهای درون حاکمیت صرفاً" برای افشای ناتوانی و بحران‌گریزناپذیر رژیم" در راستای تضعیف عمومی و کمک به سرنگونی آن سود می‌جویند و در عین حال از هرگونه توهمی نسبت به رژیم و جناح‌های مختلف آن و آینده تحول آن برکنار می‌مانند.

با ترسیم اصلی‌ترین ویژگی‌های رژیم، شناخت دامنه اثرات و پی‌آمدهای تداوم اقتصاد-اجتماعی و سیاسی رژیم در عرصه داخلی و سیاست خارجی عینی‌تر و همه‌جانبه‌تر خواهد بود. واقعیت هم اینست که برای پی‌بردن به همه ابعاد شوم استقرار رژیم جمهوری اسلامی، باید به سراغ میهن و مردم رفت تا در پهنه زندگی و تحولات جامعه در سال‌های اخیر به اثرات واقعی سیاست‌های خمینی و همدستانش وقوف یافت.

۲ - جامعه ایران و رژیم جمهوری اسلامی

- جنگ ویرانگر با عراق

جنگ پایان‌ناپذیر ایران و عراق بدون تردید سیاه‌ترین و مخرب‌ترین ره‌آورد جمهوری

اسلامی برای مردم ایران بوده است. در تمام تاریخ معاصر ایران هیچ واقعه‌ای مانند جنگ ایران و عراق تا به این اندازه به میهن ما لطامت و آسیب‌های جبران‌ناپذیر مادی و معنوی وارد نساخته است. رژیم اکنون سال‌هاست جنگ ویرانگر را با لجاجت و دیوانه‌سری به بهانه تشبیه متجاوز ولی با هدف آشکار تحمیل یک جمهوری اسلامی به عراق و از این طریق گشودن جبهه وسیعتری از "انقلاب اسلامی" در منطقه و در راستای تحقق خواب‌های طلائی خمینی و هندستانش ادامه می‌دهد و همه تلاش‌های محافظ‌گوناگون بین‌المللی را برای استقرار صلح در مرزهای دو کشور بی‌اثر می‌سازد. موضع‌گیری خمینی در قبال جنگ، ماهیت جنگ طلبانه، تمایلات و اعتقادات وی را در راستای توسعه "انقلاب اسلامی" برملا می‌سازد. خمینی بلافاصله پس از شروع جنگ آن را "رحمت الهی" نامید و بارها در تقدیس جنگ و دادن جلوه "لهی" بدان داد سخن داده است.

توده‌های مردم بابت ادامه جنگ بی‌شمر که با تجاوز رژیم ضد‌مردمی عراق به خاک ایران آغاز شد، صورت حساب بسیار سنگینی برداشته‌اند. بیش از ۴۰۰ هزار کشته، ۳۰۰ هزار معلول، چندین هزار اسیر، دو میلیون آواره، ۵۰ شهر و ۲۵۰۰ روستای ویران، صدها واحد تولیدی آسیب دیده، ارمغان جنگ ضد‌مردمی برای ماست. در مجموع خسارات مادی به بیش از ۲۵۰ میلیارد دلار سر می‌زند. این رقم نجومی با بودجه عمران یک ربع قرن کشور برابری می‌کند. این جنگ شوم را باید به حق بزرگ‌ترین تراژدی ربع آخر قرن بیستم به حساب آورد.

گسترش جنگ از دو سوی مرزها به عمق خاک دو کشور و بمباران جنون‌آمیز شهرها، آسایش و زندگی آرام و حداقل را از مردم سلب کرده و مشکلی بزرگ بر انبوه مشکلات بی‌شمار مردم افزوده است. از سوی دیگر اعزام اجباری بخشی از کارگران و کارکنان کارخانه‌ها و موسسات دیگر، جوانان، دانش‌آموزان، دانشجویان و روستائیان به جبهه‌های جنگ مایه نگرانی دانشی خانواده‌های زحمتکش کشور ماست که در بسیاری مواقع تنها نان آور خود را بدین ترتیب ناخواسته در راه سیاست‌های جنگ‌افروزانه و ضد‌مردمی رژیم از دست می‌دهند.

جنگ از سوی دیگر موجب تغییرات جدی در ساختار صنایع ایران در برخی زمینه‌ها و تولیدات صنعتی مربوط به آنها شده است. قسمت مهمی از امکانات بخشی از صنایع ایران بویژه کارخانه‌های تحت نظارت وزارت صنایع سنگین در عمل در خدمت جنگ و تولید

ابزار جنگی قرار گرفته است. مشکلات ناشی از تهیه اسلحه و نیز محدودیت‌های ارزی سبب شده‌اند که جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر به تلاش‌های خود در نظامی‌کردن صنایع شتاب بی‌سابقه‌ای بخشد. صنایع ریخته‌گری ایران، بخش‌های خودرو سازی و... گاه تا ۷۵ درصد کل تولید خود را به تولیدات نظامی اختصاص داده‌اند. علاوه بر این، جنگ برای کارخانه‌های اسلحه‌سازی و دلالت‌های بین‌المللی ابزار جنگی فرصت بی‌نظیری برای انباشتن جیب‌هایشان از ثروت‌های ملی دو کشور فراهم آورده است.

اثرات جنگ در سطح منطقه و جهان نیز در خور اهمیت فراوان است. جنگ از همان ابتدا عامل مهم عدم ثبات در منطقه بوده، نه تنها در سوی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل قرار داشته، بلکه به بهانه‌ای برای تشدید حضور نظامی امپریالیسم در منطقه و تسریع روند نظامی‌کردن کشورهای ارتجاعی بدل گشته است. از آغاز ۱۳۶۶، تشنج در خلیج فارس بخاطر افزایش حملات پی‌در پی طرفین درگیر به کشتی‌هایی که در آب‌های این منطقه تردد می‌کنند، به مرحله بحرانی جدیدی تحول یافته است که اصلی‌ترین مشخصه آنرا تمرکز متخله جویانه ناوگان‌های جنگی آمریکا و هم‌دستانش در پیمان ناتو مانند انگلیس، فرانسه و... در آب‌های خلیج فارس و دریای عمان تشکیل می‌دهد.

در چنین شرایط حساسی، فشارهای بین‌المللی برای پایان دادن به جنگ ویرانگر و پوچ میان ایران و عراق و اقدامات و فعالیت‌های بی‌سابقه سازمان ملل در این زمینه، بویژه صدور قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت، بدلیل برخورد دو پهلو و حسابگرانه جمهوری اسلامی از موضع جنگ طلبانه، در عمل هنوز راه به جایی نبرده‌اند. در چهارچوب قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت، که پایه اولیه خوبی برای آغاز روند صلح میان دو کشور به شمار می‌رود، جمهوری اسلامی تلاش می‌کند، با بهره‌گیری از تضادهای درونی شورای امنیت و اشاره به حضور نظامی نیروهای دریایی آمریکایی در آب‌های خلیج فارس و دریای عمان و نیت پافشاری بر پیشنهادات تکمیلی خود، بویژه مسئله تعیین کمیسیون بیطرف برای تعیین متجاوز، مسئله غرامت جنگی و... از پاسخ قطعی به ابتکارات شورای امنیت طفره رفته و از یک اقدام بین‌المللی در زمینه تحریم فروش اسلحه و یا دیگر اقدامات اقتصادی علیه خود جلوگیری به عمل آورد و در عین حال فشار نظامی خود را در جبهه برای کسب حداکثر امتیازات ادامه دهد. در حالیکه به نظر ما، آتش بس فوری گام نخست و ضروری برای آغاز مذاکرات، برای مبادله اسرا، برگماری یک کمیسیون بیطرف برای تعیین منشاء جنگ،

بازگشت طرفین به مرزهای بین‌المللی بر اساس قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، تأمین فرامات جنگی بر پایه رأی یک دادگاه بین‌المللی بیطرف و مورد قبول و اتخاذ تدابیر مشخص برای جلوگیری از شعله‌ور شدن مجدد آتش درگیری میان دو کشور است. بدیهی است اولین اقدام ضروری در جهت فراهم آمدن شروط پیشرفت روند صلح و با در صورت عدم موفقیت در امر صلح، دست زدن به تحریم نظامی جمهوری اسلامی و یا هر نوع فشار دیگر مستلزم خروج فوری نیروهای مداخله جوی آمریکائی و متحدانش در خلیج فارس و دریای عمان است.

روشن است که موثرترین عامل برای خاتمه جنگ، بسیج توده‌های زحمتکش و نیروهای مترقی علیه ادامه جنگ می‌باشد و در این راه اتحاد عمل نیروهای مخالف جنگ در کشور ما ضرورت و اهمیت بزرگی کسب می‌کند. هر قدر بسیج جنبش توده‌ای برای خاتمه جنگ گسترده‌تر و نیرومندتر باشد، به همان اندازه صلح، چشم‌انداز نزدیک‌تری می‌یابد.

جنگ طی هفت سال گذشته عنصر مهم و تا حدودی سمت‌دهنده در سیاست خارجی رژیم را هم ایفا کرده است. بویژه آن که میان سعتگیری‌های سیاست خارجی که بسیاری از ویژگی‌های رژیم را در خود منعکس می‌کند و انگیزه‌هایی که رژیم را به ادامه جنگ خانمانسوز با عراق و میدارد، همسویی‌های فراوانی وجود دارد.

- سیاست خارجی رژیم

سیاست خارجی رژیم در سال‌های پس از تثبیت نسبی هر چند تحولاتی گاه نا همگون داشته است، ولی در اصلی‌ترین جهت‌گیری‌های خود منعکس کننده همان ویژگی‌های پیش گفته جمهوری اسلامی و ادامه سیاست داخلی آن به شمار می‌رفته است. سیاست خارجی رژیم جمهوری اسلامی بطور عمده تحت تأثیر چند محرکه نیرومند سمت و سوی کنونی خود را یافته و بر اساس آنها عمل می‌کند.

مسئله است که محرکه ایدئولوژیک رهبران روحانی که خصوصیات مهم آن را اقتصاد به نوعی رسالت ویژه برای خود و در نتیجه مرزبندی با دنیای خارج و یا "بیگانه‌گریزی" تشکیل می‌دهند، در زمره شاخص‌ترین عنصر هدایت‌کننده سمت‌دهی به سیاست خارجی باید به حساب آورده شود. بر پایه همین محرکه مهم است که می‌توان انگیزه دیگـر

روحانیت در شکل‌دهی به سیاست خارجی یعنی تلاش برای "اعتدالی اسلام" را از طریق گسترش مرزهای "انقلاب اسلامی" در میان کشورهای اسلامی توضیح داد.

جناح‌های گوناگون در درون حاکمیت بسته به توان و نفوذ خود به جهت‌ست و— دادن به دو محرکه پیش‌گفته منشا تأثیرات در نوع موضع‌گیری‌ها و عملکرد جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی می‌گردند. جریان غالب بر دولت و مجلس مسئله صدور "انقلاب اسلامی" و تبلیغ و معرفی جمهوری اسلامی در مناطق مسلمان نشین جهان را با ضرورت خروج از انزوا، برخورداری از یک سیمای معقول در جهان از کانال برقراری روابط عادی با کشورهای مختلف، با حفظ فاصله و "هویت مستقل اسلامی"، تلفیق می‌کنند. این سیاست برای رهبران جمهوری اسلامی بویژه از آنجا ضرورت مبنی می‌یابد که اقتصاد ایران، تدارک جنگ از لحاظ فنی و امکانات و تأمین مواد مصرفی مهم مورد نیاز مردم به مقدار فراوان به خارج از کشور وابسته است و در مقابل تأمین ارز مورد نیاز برای عرصه‌های نامبرده، فقط از طریق فروش نفت به کشورهای دیگر ممکن می‌گردد. لذا پیشبرد نوعی سیاست "همزیستی مسالمت‌آمیز" با کشورهای گوناگون جهان در راستای کاهش و یأس برون‌رفت از بحران فزاینده اقتصادی-اجتماعی و تأمین نیازهای گوناگون جمهوری اسلامی از اهمیت فراوان برخوردار است. در این چارچوب جمهوری اسلامی در سمت منافع و اهداف خود و با توجه به استقلال سیاسی رژیم از مذاکره و رابطه آشکار و نهان با هیچکس واهمه ندارد و همه تجربه سال‌های گذشته نشان داده است که اصل تعیین‌کننده در این روابط برای جمهوری اسلامی همواره تأمین منافع خود بوده است.

در عرصه عمل، جمهوری اسلامی بخش قابل توجهی از فعالیت‌ها و سیاست خارجی خود را حول مسئله صدور "انقلاب اسلامی" و معرفی و تبلیغ جمهوری اسلامی و ایده‌های رهبران آن در مناطق مسلمان‌نشین جهان متمرکز کرده است. به عنوان نمونه در این زمینه می‌توان از سیاست رژیم در قبال جمهوری دموکراتیک افغانستان، اقدامات وی در لبنان، کوشش برای ایجاد جریان‌های سیاسی اسلامی در عراق، مصر، سودان، تونس، ترکیه، سوریه، کویت و...، تلاش برای ایجاد شبکه‌های تروریستی "حزب الله" در اروپا و کار در میان کارگران مهاجر کشورهای عربی، سرمایه‌گذاری‌های هنگفت برای تشکیل کنفرانس‌ها و سمینارهای بین‌المللی و جلب و خریداری روحانیون شیعه از نقاط مختلف جهان، تأسیس فرستنده‌های رادیویی متعدد و قوی برای مسلمانان منطقه خلیج، جمهوری‌های

آسیایش شوروی، تدارک گسترده برای تبلیغ در مراسم حج و ... نام برد.

بدیهی است این اهداف و سیاست‌ها در بسیاری موارد با منافع امپریالیسم در منطقه مانند ثبات رژیم‌های ارتجاعی دست‌نشانده آشکارا رودررو قرار می‌گیرد و درگیری‌های میان جمهوری اسلامی با امپریالیسم آمریکا و دیگر کشورهای غربی و کشورهای وابسته منطقه از همین تلافی‌ناشی می‌شود. اما همانگونه که پیش از این نیز تاکید شده، علیرغم برخوردهای امپریالیسم و کشورهای وابسته با جمهوری اسلامی، سمتگیری اصلی سیاست خارجی رژیم برپایه اهداف و استراتژی به غایت ارتجاعی آن استوار است. تجربه لبنان بویژه نشان می‌دهد که چگونه "حزب الله" تقویت شده توسط ایران ضمن مبارزه با امپریالیسم و اسرائیل بطور همزمان در ایجاد تفرقه میان نیروهای مترقی، ترور شخصیت‌های کمونیست و حرکات فرقه‌گرایانه‌ای که با منافع توده‌های مردم در تضاد قرار می‌گیرد، نقش فعالی نیز بازی می‌کند و حامل همان فرهنگ و ارزش‌های ماورای ارتجاعی جمهوری اسلامی است.

در مجموع، همه این مسائل سبب شده است که با معیارهای متداول در جنبش کارگری و کمونیستی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی بطور دائم تضاد و ناهمگونی مشاهده شود. بطور مثال جمهوری اسلامی هم با سوریه، الجزایر، یمن دموکراتیک، نیکاراگوئه، کسره شمالی، کوبا و کشورهای سوسیالیستی و ... روابط دوستانه برقرار ساخته است و در برخی موارد هم کمک‌های قابل توجهی در اختیار برخی از آنها قرار می‌دهد و از سوی دیگر به بزرگترین طرف تجاری کشورهای وابسته‌ای مانند ترکیه، پاکستان و کره جنوبی بدل می‌گردد و روابط اقتصادی خود با ژاپن، آلمان غربی، ایتالیا و دیگر کشورهای سرمایه‌داری را در سطحی حتی بالاتر از گذشته حفظ می‌نماید. این واقعیت‌ها را نباید صرفاً "بمنابه تضاد و ناهمگونی در روابط خارجی جمهوری اسلامی، که باید بطور عمده انعکاسی از استقلال سیاسی نوع جمهوری اسلامی قلمداد نمود. از جمله بهبود روابط اقتصادی- سیاسی اخیر جمهوری اسلامی با اتحاد شوروی، مظهر چرخش نوین در سیاست خارجی بشمار می‌رود و نمونه‌ی استقلال عمل و حسابگری‌های سیاسی رژیم است که متناسب با اوضاع روز می‌تواند دگرگون شود.

در اینجا ضروری است به روابط کشورهای سرمایه‌داری با جمهوری اسلامی و علائق و عوامل بازدارنده در دو سوی این روابط نیز هرچند بطور خلاصه اشاره شود. در رابطه

کشورهای غربی با جمهوری اسلامی موانع و مسائل متعددی عمل می‌کنند. از یکسو غرب با توجه به موقعیت ژئوپولیتیک ایران و واقع شدن آن در یکی از حساس‌ترین مناطق جهان، هم مرزی با اتحاد شوروی، منابع زیرزمینی و امکانات اقتصادی و تأثیری که می‌تواند بر مجموعه تحولات منطقه داشته باشد به هیچ رو مایل به از دست دادن ایران نیست. در برابر تمایلات ویژه جمهوری اسلامی در ارتباط با گسترش "انقلاب اسلامی" و تقویت "جنبش‌های اسلامی" در سطح منطقه - بخصوص با توجه به زمینه عینی و ذهنی موجود در میان بخش‌هایی از توده‌های کشورهای منطقه - برای غرب همواره منشاء خطرات جدی است که نه تنها ثبات دولت‌های دست‌نشانده وی در منطقه را تهدید می‌کند، بلکه هر لحظه می‌تواند در گوشه‌ای از منطقه بحران ناخواسته‌ای را به امپریالیسم تحمیل کند و منافع اقتصادی و سیاسی وی را به خطر افکند. در عین حال غرب فراموش نمی‌کند که جمهوری اسلامی بدلیل دشمنی کور و آشتی‌ناپذیر با کمونیسم و هر فکر مترقی، پی‌گیرانه به سرکوب نیروهای کمونیست و نیروهای انقلابی در ایران پرداخته و در آینده نیز دست خواهد زد و در سطح منطقه می‌تواند به مانعی در راه نفوذ اندیشه‌های سوسیالیسم علمی در میان توده‌ها بدل گردد. از سوی دیگر نیاز ناگزیر ایران به بازار کشورهای سرمایه‌داری - چه به لحاظ وابسته بودن اقتصاد کشور و چه بخاطر مسئله فروش نفت - همواره برای غرب در پیچہ اطمینانی در رابطه با دامنه مانورهای جمهوری اسلامی بشمار می‌رود.

امپریالیسم با محاسبه دقیق همه این عوامل، سیاست بسیار ظریفی در ارتباط با جمهوری اسلامی پیش می‌برد. بویژه آنکه جمهوری اسلامی با سودجستن اعتماد موجود میان دو نظام سوسیالیستی و سرمایه‌داری در سطح جهانی و با تکیه بر یک سیاست مستقل خارجی و با اندیشه پیشبرد اهداف خود در سیاست خارجی از اعتماد به نفسی برخوردار می‌شود که کنار آمدن و یا رویارویی با آن همواره برای غرب آسان نیست. تلاشهایی که سال پیش از سوی آمریکا و فرانسه برای تجدید رابطه با ایران - البته با تمایل متقابل جمهوری اسلامی به عادی سازی روابط - صورت گرفت، نشان می‌دهد که غرب به هر طریق در مسدود ایجاد توازن در رابطه خود با جمهوری اسلامی است و اینکار را حتی همزمان با تقویت نیروهای مخالف رژیم، سلطنت طلب‌ها و ... و گاه علیرغم آنها پیش می‌برد.

- رژیم ولایت فقیه دشمن آزادی

ستیز و دشمنی کور و بی‌پایان جمهوری اسلامی با آزادی و تحمیل یک دیکتاتوریه سیاه قرون وسطایی مذهبی و پایمال کردن ابتدائی‌ترین حقوق فردی و انسانی برجسته‌ترین خصلت این رژیم نزد مردم ایران و جهان شناخته شده است. "خجسته آزادی" نورسته مردم ایران پس از نیم قرن دیکتاتوری پهلوی آنچنان به سرعت با خشونت و بهیمنیت توسط جلادان دیوصفت لگممال شده است که شاید کمتر بتوان در تاریخ معاصر دنیا سراغی از آن یافت. براستی سرنوشت آزادی در میهن ما چه غمناک و چه تکان‌دهنده است!

لگممال کردن بیرحمانه آزادی‌های فردی و اجتماعی و زیرپا گذاشتن قوانین و عرف‌های بین‌المللی و شناخته شده در عرصه حقوق انسان‌ها و جامعه، سرکوب و اختناق گسترده، تحقیر شخصیت انسان و خشونت، در حکم اجزاء پیوسته و جدائی‌ناپذیر جهان‌بینی و بینش سررشته‌داران جمهوری اسلامی به شمار می‌آیند. منطقی که جمهوری اسلامی را به اعمال این شیوه‌های قرون وسطایی و حیوانی وامی‌دارد، منطقی است که در بطن ایدئولوژی راهبر آن نهفته است و از نابکار بودن این یا آن شخصیت و جناح داخل حاکمیت ناشی نمی‌گردد.

این واقعیت مهم می‌بایست از همان دوران تثبیت تدریجی موقعیت روحانیت و تشکلهای وابسته بدان در درون جنبش وسیع توده‌ها مورد توجه قرار می‌گرفت و بدان بهای لازم داده می‌شد. چرا که یکی از اصلی‌ترین عناصر به حرکت درآورنده جنبش توفنده خلق، یعنی آزادی و دموکراسی با سوار شدن روحانیت بر موج انقلاب راه به سوی قربانگاه می‌برد و سرنوشتی هولناک انتظارش را می‌کشید. کم بها دادن به این خطر رو به رشد و خزنده که از همان ابتدا شواهد آن آشکار بود، در میان تعدادی از نیروهای چپ ایران از جمله به درک و تلقی آنها از آزادی در جامعه باز می‌گشت. جهان‌بینی که در آن سنگسار کردن، دست و پا بریدن، چشم درآوردن، پرتاب از کوه به جرم زنا و انسواع شیوه‌های کشتار هولناک مشابیه، مجازات مرگ برای کسانی که از دین روی برتابنده خرید و فروش انسان و اجزاء بدن وی در برابر شتر و گوسفند و دینار و سکه طلا و... بر پایه یک فقه "فنی" و حفاظت شده طی قرن‌ها در حوزه‌های علمیه، کاملاً فادی و معمولی تلقی می‌شدند و حتی در اعتقادات و باورهای بسیاری از افشار فقیدمانده جامعه به عنوان

راه حل‌های اساسی جامعه‌ای "سالم" به عنوان "ارزش" جا افتاده‌اند، چگونه می‌توانست معیارهای انسانی و دموکراتیک را در رابطه متقابل فرد با فرد و فرد با جامعه بپذیرد؟ چگونه ممکن بود با چنین فرهنگ و تلقی جامعه‌ای را در واپسین دهه‌های قرن بیستم، در دورانی که ارزش‌های دموکراتیک، احترام به انسان، آزاد اندیشی، ریشه‌یابی اجتماعی دردها و مشکلات انسان و جامعه‌ای را که در آن می‌زید هر روز بیش از گذشته مورد توجه و اقبال همگان قرار می‌گیرد، راهبر شد؟ خشونت، تحقیر انسان و ارزش‌های غیر دموکراتیک و ضد انسانی در تلقی یک جامعه قبیله‌ای ۱۴ قرن پیش از انسان و روابط اجتماعی ذاتی این جهان بینی است و هیچ کجای آن با آزادی و دموکراسی سرآشتی ندارد. از یک زاویه دیگر نیز باید گفت سیاست و بینشی که فقط به اقلیتی در جامعه تعلق داشته باشد و اکثریت جامعه آنرا نپذیرد و در برابر آن قرار گیرد، برای ادامه حیات خود چاره‌ای جز تشدید دیوانه‌وار سرکوب، زور، ارباب و خشونت ندارد. زیرا گشوده شدن کوچکترین درپیه آزادی در این جامعه به معنای آغاز شمارش معکوس مرگ رژیم خواهد بود.

امروز به هر کجای ایران محنت زده بنگریم، آثار این فرهنگ و مملکدهای ناشی از آن را می‌یابیم. خیابان و کوچه، زندان، زن، کارخانه، جوان، مدرسه و دانشگاه، کارمند و ... همه و همه زخم‌های عمیقی از تازیانه‌های رژیم آزادی‌کش و تروان و سطلانی بر پیکر دارند.

شمار دقیق اعدام شدگان و کسانی که به خاطر عقاید و آرمان‌هایشان جان خود را در این رژیم از دست داده‌اند بر هیچکس روشن نیست. ده‌ها هزار رزمنده شریفی که به جوخه‌های اعدام سپرده شدند، هزاران انسان مقاومی که با پایداری حماسی خود زیـــــر شکنجه‌های درخیمان حاضر نشدند اسرار خلق را در برابر دشمن نابکار فاش سازند و جان خویش را بر سر این پیمان مقدس نهانند، هزاران جوان آرمان‌خواه و پرشوری که در جریان مقاومت مسلحانه علیه رژیم در چهار گوشه ایران به خاک افتادند و ... همه و همه بهای سنگینی است که توده‌های مردم برای آزادی و بهروزی جامعه خود رویاروی یـــــک حکومت خونخوار و دیو صفت پرداخته‌اند. سیاست محو و سربه نیست کردن همه مخالفین از همان نخستین روزهای استقرار رژیم، سیاست رسمی وی را تشکیل می‌داده و بطور منظم و سازمان یافته و بدون وقفه دنبال شده است.

کمونیست ها ، دیگر نیروهای مترقی و دموکرات ایران ، اقلیت های ملی و مذهبی و دگراندیشان در این پیگرد ضد انقلابی و خونین تلفات سنگینی متحمل شده اند . هم اکنون ده ها هزار تن از بهترین فرزندان خلق و مبارزان راه آزادی و ترقی اجتماعی در اسارت گاه های رژیم تحت انواع شکنجه های جسمی و روانی ، دوران دشوار و تحمل ناپذیری را می گذرانند . وضعیت زندان های ایران انعکاس واقعی ماهیت و شیوه کار و تفکر رژیم قرون وسطائی است که برای سرکوب و خاموش کردن مخالفین خود از توسل به هیچ وسیله ای رویگردان نیست .

هدف واقعی و اصلی رژیم از این همه بگیر و ببند تحمیل سکوت گورستان بر فضای سیاسی ایران و سرکوب هر جنبش دموکراتیک و مترقی ، طولانی تر کردن حیات ننگی خویشت است . در جریان ۸ سال گذشته احزاب سیاسی مترقی و آزادی خواه هدفمند و بطور مرتب قلع و قمع شده اند و رژیم می کوشد هر نوع فعالیتی از سوی این نیروها و هر مخالفی را به نحو بیرحمانه ای در نطفه خفه سازد . فعالیت های سندیکاها و اتحادیه های صنفی و شغلی در همه جا ، کارخانه ها ، سایز محیط های کار ، دانشگاه و مدارس و ... متوقف شده است و رهبران آنها تحت پیگرد و شکنجه قرار گرفته اند و بسیاری از آنها جان خود را از دست داده اند . رژیم در گسترش سیاست سرکوب و ارباب ، شبکه ای از سازمان های فرمایشی وابسته خود را که در حقیقت نقش بازوهای جاسوسی و نظامی وی را در محیط های کار ، زندگی و تحمیل ایفا می کنند ، بوجود آورده است .

تحمیل چنین سیاست های ضد دموکراتیک و ماورای ارتجاعی بر جامعه ایران بسه همه نمایش های رژیم چون انتخابات ریاست جمهوری ، مجلس و ... شکل و محتوای فرمایشی داده است : زیرا شرط نخستین وجود دموکراسی در جامعه ، آزادی بیان ، اندیشه ، آزادی تشکل سیاسی و صنفی و امکان مشارکت فعال و موثر توده های مردم در امور زندگی و به بیان دیگر ایجاد زمینه های واقعی تحقق حاکمیت مردم بر مردم است . دستگاه قضائی رژیم درست در همین سمت و سو ، بجای دفاع از حق و حقوق مردم ، بجای ایفای نقش داور عادل و بی طرف ، ابزار مهم رژیم در اعمال سیاست های فشار ، سرکوب و ارباب در داخل کشور است و به اجرا در آوردن قوانین وحشتناک و ارتجاعی چون قانون قصاص توسط اپن دستگاه ، بدان سیعای مهیب و هولناکی بخشیده است .

اما در سایه رژیم ولایت فقیه دامنه ستیز و دشمنی پیگیر با آزادی از این‌ها بسیار فراتر رفته است. تفتیش عقاید، کنترل دائمی افراد، دخالت منظم و دائم در زندگی عادی و خصوصی مردم به سیاست رایج رژیم بدل گشته است. سیاست تفتیش و پیگ‌برد مخالفین در کارخانه‌ها، ادارات، دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی بدون وقفه دنبال می‌شود و عوامل رژیم هر کس را که با افکار ارتجاعی آنان روی موافق نشان ندهد اخراج می‌کنند و یا انواع تفتیقات و فشارها را بر وی وارد می‌سازند. شغل اصلی صدها هزار نفر در جامعه امروز به اجرا در آوردن این سیاست‌های ماورای ارتجاعی و پاسداری از رژیم نفرت‌انگیز قرون وسطایی با توسل به زورگویی، اسلحه، شلاق و ارباب است. این عده که بصورت باندهای شبه‌فاشیستی مسلح و تحت نام‌های گوناگون از سپاه ضدخلقی تا وزارت اطلاعات و کمیته‌ها و دادستانی عمل می‌کنند، ابزار و بازوی نظامی سرکوب رژیم در رویارویی با مقاومت مردم و نیروهای سیاسی مترقی و آزادی‌خواه به شمار می‌روند.

وجه دیگر سیمای ضد-دموکراتیک و ضد انسانی رژیم را سیاست وی در مورد زنان تشکیل می‌دهد. زن ایرانی به جرم "زن بودن" باید در جمهوری اسلامی ستم چندگانه‌ای را متحمل شود. در چارچوب این نظام زن به عنوان یک "انسان کامل" از حقوق برابر با مردان در زندگی خانوادگی، در محیط کار و آموزش برخوردار نیست و انواع تبعیض‌ها در حق وی روا می‌شود. تحمیل چنین سیاست غیرانسانی که با همه موازین بین‌المللی در زمینه حقوق بشر نیز مغایرت آشکار دارد، تحمیل پوشش اجباری برای زنان، محرومیت زنان از تحصیل در برخی رشته‌ها، از راه یافتن به بسیاری از مشاغل، محروم کردن زنان از شرکت فعال در زندگی اجتماعی، هنری، فرهنگی و ورزشی و راندن اجباری آنها به خانه‌ها برای انسان قرن بیستم غیر قابل پذیرش و شرم‌آور است.

سرکوب اقلیت‌های ملی و مذهبی ساکن ایران و اعمال انواع تبعیض‌ها در مورد آنان از عرصه‌های دیگر سیاست ضد-دموکراتیک رژیم را تشکیل می‌دهد. در این زمینه تحمیل جنگ خونین به خلق قهرمان کردستان که به دفاع شرافتمندانه از حقوق ملی و دموکراتیک خود برخاسته از ابهادی به مراتب گسترده‌تر برخوردار است. کردستان ایران اکنون ۷ سال است که در اشغال نظامی ده‌ها هزار تن از نیروهای سرکوبگر رژیم قرار دارد و در این مدت رژیم از هیچ جنایتی علیه مردم آزاده این بخش از میهن‌مان فروگذار نکرده است. در بلوچستان و ترکمن صحرا نیز رژیم سیاست سرکوب و ارباب و پیگ‌برد

نیروهای مترقی را، چه در گذشته و چه در حال، با شدت دنبال می‌کند. برخورد جمهوری اسلامی با اقلیت‌های مذهبی مانند یهودیان، ارامنه، زرتشتیان، بهائیان ... تحقیرآمیز و توأم با تبعیض و محدودیت‌های فراوان است و حتی سنی‌مذهب‌ها هم از این روش‌های ضددموکراتیک معصوم نیستند. مرزهای دفاع از دموکراسی، آزادی و حقوق اجتماعی و فردی شهروندان در جمهوری اسلامی به عرصه‌هایی کشیده شده است که به یقین در تاریخ معاصر و در هیچ کجا سابقه ندارد. در ایران امروز دفاع از رنگ لباس، آستین کوتاه، نوع لباس، دفاع از گوش دادن به موسیقی، دفاع از اینکه دختر و پسر بتوانند مانند هم و در کنار هم تحصیل کنند، دفاع از ساده‌ترین نیازهای انسانی، دفاع از شادی و ... بصورت دفاع از بخشی از آزادی و حقوق مردم درآمده است.

- زندگی دشوار و طاقت فرسای توده‌های مردم -

گرانی کمرشکن، کمیابی و بیکاری و فقری که وسیع‌ترین توده‌های مردم را به ستوه آورده است، پیامد مستقیم سیاست‌های ویرانگر اقتصادی-اجتماعی و ضدزحمتکشان رژیم جمهوری اسلامی و ندانم کاری‌های آن است. کارگران، حقوق‌بگیران جزء و زحمتکشان فکری و سایر زحمتکشان شهر و روستا قربانیان اصلی این شرایط طاقت فرسای زندگی در ایران امروزند. به گفته مقامات رسمی امروز بیش از ۱۲ میلیون نفر در ایران زیر خط فقر بسر می‌برند و ۲۲ میلیون نفر فقط قادرند زندگی حداقل بخور و نمیری برای خود تهیه ببینند. در برابر فقر این توده‌های وسیع، ثروت‌های جامعه به جیب اقلیت یک ونیم میلیونی می‌رود که علی‌رغم همه مشکلات و کمبودها، از زندگی مرفه و بی‌دردسری برخوردارند. رقم سالانه تورم به حدود ۴۰ تا ۶۰ درصد بالغ می‌شود؛ ثابت ماندن دستمزدها و در برابر، افزایش دائمی قیمت فرآورده‌های مصرفی و خدمات، قدرت خرید و سطح زندگی وسیع‌ترین توده‌های مردم را به نحو قابل ملاحظه‌ای کاهش داده است. وجود دو بازار موازی - بازار سیاه و بازار رسمی - سبب گشته است، هر که از امکانات مالی مناسبی برخوردار باشد، بتواند هرچه را که می‌خواهد به آسانی بدست آورد و در برابر توده‌های مردم برای دریافت سهمیه اندک خود به قیمت رسمی ساعات طولانی در صف‌های انتظارساز

مواد غذایی و مصرفی دیگر معطل بمانند. بدین ترتیب اکثریت مردم ایران فقط در صورتی قادر به تهیه ضروری‌ترین مواد مصرفی خواهند شد، که کمک سهمیه دولتی در مورد کالاهای اساسی که منجر به پایین‌ماندن قیمت‌های رسمی می‌گردد، همچنان ادامه یابد.

اکنون با حداقل دستمزد روزانه می‌توان حدود ۲۵۰ گرم گوشت یا ۸۰۰ گرم برنج یا ۷۵۰ گرم مرغ و یا ۲۰۰ گرم کره در بازار آزاد خرید. افزایش انفجاری قیمت‌ها توازن میان درآمد و هزینه‌های خانواده‌های ایرانی را به میزان چشمگیری برهم زده است. برای مثال در سال ۱۳۶۳ یک خانواده روستائی ماهیانه ۱۸۰۰ تومان کمتر از هزینه‌های اصلی خود درآمد داشته است. در حالیکه این شکاف در سال ۱۳۵۸ فقط ۳۰۰ تومان بود. یک خانواده شهری بطور متوسط در سال ۱۳۶۳، ۱۰۴۰۰ تومان هزینه و ۷۶۰۰ تومان درآمد داشته است. این دو رقم در سال ۱۳۵۸ به ترتیب ۴۵۰۰ و ۶۱۰۰ تومان بوده است. این بدان معناست که هزینه‌های خانواده‌های شهری، ۴ برابر بیش از درآمد آنها افزایش یافته است. آمار ارائه شده به خوبی تصویری واقعی از فقیرتر شدن مداوم مردم در شهر و روستاها بدست می‌دهند. در شرایط کنونی مردم نیازهای اساسی خود را نه تنها هر روز گران‌تر از پیش بلکه دشوارتر هم تهیه می‌کنند. دست‌یابی به انواع کالاها و خدمات از شیر خشک، دارو، نفت و گاز گرفته تا گوشت و برنج و... و خدمات پزشکی و غیره همه و همه هر روز سخت‌تر از گذشته دست‌یافتنی هستند.

سیاست‌های اقتصادی رژیم، جنگ و پیامدهای ویرانگر اقتصادی آن، اُفت بی‌سابقه تولید داخلی در برخی مرصه‌ها، ماهیت ضد زحمتکشان بسیاری از اقدامات رژیم، عوامل اصلی گرانی و کمبود به شمار می‌روند. اما نباید فراموش کرد که رشد مصرف در جامعه‌ای مانند ایران که در آن شهرنشینی بطور دائم رو به افزایش بوده و اکنون به حدود ۵۵ درصد رسیده است و افزایش جمعیت با نرخ رشد بالاتر از ۳ درصد در سال و نیز نابودی سریع اقتصاد طبیعی در مناطق دورافتاده و روستاهای ایران و پیوستن این مناطق به اقتصاد بازار یکی از عوامل بالا رفتن منظم تقاضا برای کالاهای گوناگون مصرفی است و در شرایط رکود یا اُفت تولید به عامل تشدید کننده کمبود و قحطی بدل می‌گردد.

بیکاری مشکل بزرگ دیگر امروز جامعه ایران است که حدود ۲۵ درصد نیروی فعال جامعه ایران را دربرمی‌گیرد و به بیش از سه و نیم میلیون نفر بالغ می‌شود. رقم سه و نیم میلیون بیکار آشکار در حالی وجود دارد که در سال‌های اخیر بخشی از نیروی کار

جامعه ما جذب مشاغل غیرمولد و کاذب شده‌اند. بیکاری پنهان گوشه‌ای دیگر از واقعیت نیروی انسانی شاغل در ایران را تشکیل می‌دهد. بمباران واحدهای تولیدی، تعطیل یسا کاهش واحدهای تولیدی به دلیل کمبود بودجه و یا ارز جهت تأمین مواد اولیه و یا نیمه ساخته، کاهش بی‌سابقه بودجه‌های عمرانی و طرح‌های بزرگ صنعتی و کشاورزی و عدم سرمایه‌گذاری‌های جدید در بخش‌های مختلف تولیدی، بر خیل بیکاران در سال‌های اخیر افزوده است. اخراج‌های وسیع کارگران و دیگر کارکنان واحدهای تولیدی که سر به صدها هزار می‌زند زحمتکشان را با دشواری‌های طاقت فرسایی مواجه کرده است. علاوه بر اینها هر سال ۵۰۰ هزار جوان به عنوان نیروی کار جدید وارد بازار کار می‌شوند. برای جذب این نیروی عظیم، اقتصاد کشور باید بطور منظم بر ظرفیت خود برای ایجاد مشاغل بیافزاید و این خود مستلزم سرمایه‌گذاری منظم، برنامه ریزی و تربیت نیروی کار مورد بحث متناسب با نیازهای اقتصاد ملی و پیشرفت علمی و فنی است. مطابق برآوردهای وزارت برنامه و بودجه، حداکثر نیمی از نیروی کار جدید می‌توانند جذب بخش‌های مختلف اقتصادی شوند و نیم دیگر به ارتش عظیم بیکاران می‌پیوندند. برابر یک بررسی نمونه‌ای در سال ۱۳۶۳ بروی خانواده‌های شهری و روستایی، حدود ۳/۴ بیکاران در جستجوی کار را جوانان ۱۵ تا ۲۴ سال تشکیل می‌دهند و ۱/۳ بیکاران جوان دبلمه‌های دبیرستانی‌اند. ویژگی دیگر جمعیت بیکاران در ایران ریشه روستایی آنهاست. ۶۰ درصد بیکاران روستائینند. محدودیت‌های اقتصاد روستایی در جذب نیروی انسانی جدید و عدم گسترش فعالیت‌های مولد در روستاها در کنار انواع مشکلات موجود در مناطق روستایی در عمل جوانان روستایی بیکار و محروم را در جستجوی کار و یافتن لقمه‌ای نان به شهرها می‌کشاند.

بدین ترتیب هیولای بیکاری امروز به صورت یکی از مهم‌ترین مشکلات زحمتکشان و جوانان شهری و روستایی ایران درآمده است. بیکاری گسترده از یکسو و پائین بودن نسبت جمعیت فعال به کل جمعیت کشور سبب شده است که هر فرد شاغل در جامعه بطور متوسط مجبور به تأمین زندگی حدود ۴/۵ نفر باشد. این رقم نشان‌دهنده تشدید فقر و کاهش منظم سطح زندگی و خدمات اجتماعی است.

رشد بی‌سابقه فساد در زمینه‌های مختلف، بیش از همه به عدم توانایی رژیم در برخورد با مشکلات و بیماری‌های اجتماعی ناشی از نگرش ارتجاعی و قرون وسطایی وی و از سوی دیگر به نبود فضای دموکراتیک و آزادانه برای دخالت مؤثر مردم در زندگی

اجتماعی و اقتصادی مربوط می‌شود و از ویژگی‌های مهم جامعه ایران در شرایط کنونی به‌شمار رفته و بر زندگی توده‌های وسیع مردم و جوانان تاثیرات مخرب فراوانی برجساست می‌نهد.

علاوه بر انبوه مسائل نامبرده باید به شرایط اسفناک نظام آموزشی، بهداشت، مسکن و سایر عرصه‌های حیاتی رفاہ اجتماعی اشاره کرد که بر انبوه مشکلات روزمره مردم اضافه می‌گردند و وضعیت غیر قابل تحمکی بوجود می‌آورند.

در این میان بدون تردید باید گفت که سیاست‌ها و تدبیرهای ضد کارگری و ضد زحمتکشان رژیم در وخیم تر کردن زندگی توده‌های مردم نقش مهمی ایفاء می‌کند. سرنوشت قانون کار جمهوری اسلامی هنوز روشن نیست و هیچ دورنمایی برای تصویب آن در شورای نگهبان به چشم نمی‌خورد. سه پیش‌نویس قانون کار تا کنون در پی مبارزه پی‌گیر و موثر کارگران پس گرفته شده است و در آخرین متن اصلاح شده مصوبه مجلس کماکان حق تشکّل آزاد و مستقل و حق اعتصاب که از جمله مهم ترین عناصر یک قانون کار مترقی و در حقیقت تنها تضمین واقعی برای اجرای آن و دفاع از حقوق کارگران به شمار می‌روند، از کارگران سلب شده است. عناصری پر قدرت در حاکمیت - مجلس، شورای نگهبان - با تفکر ساورای ارتجاعی و ضد کارگری، در حقیقت از حد قوانین برده‌داری برای کارگران و زحمتکشان فراتر نمی‌روند. این عده حتی از تامین برخی شرایط کار انسانی برای کارگران و سایر زحمتکشان مانند ۸ ساعت کار در روز، مرخصی سالانه، تعیین حداقل دستمزد و ... که در حقیقت دستاورد ده سال مبارزه پیگیر طبقه کارگر در سراسر جهان است، نیز با بی‌شرمی مخالفت می‌ورزند. نتیجه این بلاتکلیفی بویژه در واحدهای تولیدی غیردولتی، واحدهای کوچک و کارگاه‌ها، کارگران بخش‌هایی که در گذشته تحت پوشش قانون کار قسماً قرار نمی‌گرفتند (کارگران کشاورزی، کارگران برخی بخش‌های خدمات، کارگران ساختمانی...) شرایط بسیار نامساعد کار، خطر دائمی اخراج، استثمار بی‌رویه غیرانسانی کارگران نوجوان و حتی خردسال و استفاده از آنها در کارهای شبانه و سنگین علیرغم منح کلبه قوانین بین‌المللی است.

جنبش اعتراضی علیه نابسامانی‌هایی که زندگی وسیع ترین توده‌های مردم را دربر گرفته است، یکی از عرصه‌های اصلی مبارزه نیروهای انقلابی را تشکیل می‌دهد. این جنبش اعتراضی وسیع فقط زمانی می‌تواند به سطح یک جنبش واقعی علیه رژیم فراروید که

سازماندهی شود، به شعارهای روشن و قابل قبول توده‌ای مسلح گردد و بتواند بتدریج پوسته تدافعی امروز را بکنار زده، بحالت تهاجمی درآید، بدون تردید در این مبارزه کارگران و زحمتکشان و جوانان شهر و روستا نقش اساسی را ایفاء می‌کنند. ناراضی‌وسیع مردم از اختناق حاکم بر کشور و انواع تبعیض‌ها و سیاست‌های ارتجاعی در قبال زنان، جوانان و ... به عامل تشدید کننده در پیشبرد جنبش اعتراضی مردم علیه رژیم تبدیل خواهند شد و بدان توانی مضاعف می‌بخشد.

- وضعیت اقتصادی کشور

بحران عمیق و گسترده‌ای سراپای اقتصاد ایران را فرا گرفته است. این بحران آنچنان اقتصاد کشور را به وضعیت فلاکت‌باری افکنده است که از ۴-۵ دهه اخیر به این سو بی‌سابقه است. در نتیجه بحران چندسویه کنونی در عمل، شیرازه اقتصاد را از هم پاشیده است و خود به عامل اصلی تشدید کننده فقر و تنگ‌دستی توده‌ها، بیکاری و کمبود بدل گشته است.

بحران کنونی اقتصادی را عوامل متعددی تشدید کرده است. در چارچوب یک جامعه سرمایه‌داری، وابستگی اقتصاد، ترکیب نامالِم بخش‌های مختلف اقتصاد، عدم رشد اقتصاد بر پایه یک الگوی توسعه ملی و متناسب با نیازها و امکانات واقعی کشور در کنار ضربات اخیر یعنی کاهش سریع بهای نفت صادراتی، مصرف بخش عمده درآمد ارزی برای گرم نگه داشتن تنور جنگ و در نتیجه کمبود چشمگیر ارز مورد نیاز صنایع و سایر بخش‌های فعالیت اقتصادی، تعطیل شدن و یا کاهش تولید تعداد زیادی از واحدهای بزرگ تولیدی، تغییر خط بسیاری از واحدهای تولیدی در جهت تولید ابزار جنگی و ویرانی بسیاری از واحدهای بزرگ تولیدی در جریان جنگ و بمباران شهرها دست بدست هم داده، وضعیت امروزی اقتصاد ایران را سبب گشته‌اند.

جنگ هفت ساله ایران و عراق لطمات جبران ناپذیری بر اقتصاد ایران وارد آورده است. علاوه بر نابودی واحدهای بزرگ ملی چون پالایشگاه آبادان به ارزش بیست میلیارد دلار و صدها واحد تولیدی دیگر در مناطق جنگی، بمباران شهرها به واحدهای عظیمی چون پتروشیمی جنوب، پالایشگاه‌های اصفهان و تبریز، ماشین‌سازی اراک و ...

آسیب‌های جدی وارد آورده است. علاوه بر اینها، حدود پنجاه درصد از بودجه سالانه کشور مستقیم و غیرمستقیم در تنور جنگ به خاکستر تبدیل می‌شود. در نتیجه امکان پسه مرحله تولید رساندن طرح‌های نیمه‌کاره، سرمایه‌گذاری‌های جدید و تأمین ارز مورد نیاز واحدهای صنعتی و کشاورزی هرچه محدود و محدودتر می‌شود. اختصاص بخش قابل توجهی از ظرفیت تولیدی کارخانه‌های بزرگ بویژه در بخش صنایع سنگین به نیازهای صنایع دفاعی و لوازم مورد نیاز جبهه‌های جنگ ارتجاعمی از دیگر زیان‌هایی است که جنگ بطور مستقیم به کاهش سطح تولید در عرصه مواد مورد نیاز جامعه و بخش‌های مختلف صنعت و کشاورزی وارد می‌سازد.

در زمینه صدور نفت به عنوان مهم‌ترین کالای صادراتی و تنها منبع اصلی درآمد ارزی دولت باید از یکسو به کاهش منظم بهای نفت و از سوی دیگر به نوسانات چشمگیر در صادرات نفت که از حملات مستمر عراق علیه مراکز نفتی ایران ناشی می‌شود اشاره نمود. هر دو عامل سبب کاهش منظم درآمد نفتی ایران طی سال‌های اخیر از حدود نصف تا یک سوم شده‌اند. آسیب دیدن پالایشگاه‌های ایران و دیگر صنایع مربوط به نفت و پتروشیمی و عدم پیشرفت طرح‌های بزرگ در این بخش سبب شده است که ایران واردات خود را در زمینه‌های فرآورده‌های نفتی افزایش دهد. در حالیکه کشورهایی مانند کویت و عربستان به صادر کننده فرآورده‌های نفتی تبدیل شده‌اند، کشور ما با برخورداری از سابقه بمراتب طولانی‌تر در صنایع نفت و امکانات انسانی و فنی مناسب‌تر همچنان در سطح عقب مانده‌ای در رقابت با این کشورها باقی بماند. اکنون درآمد ارزی حاصله از نفت بین ۷ تا ۹ میلیارد دلار در سال است که حدود ۳۵ تا ۶۵ درصد آن در سال‌های اخیر صرف خرید ابزار و وسایل جنگی شده و بقیه به واردات مواد غذایی و معرفی و یا تأمین سهم ناچیزی از نیازهای واحدهای تولیدی اختصاص می‌یابد.

کاهش بهای نفت و سطح صادرات این کالای اساسی در ترکیب بودجه سالانه ایران تأثیرات قابل ملاحظه‌ای برجا نهاده است. بطوریکه از سال ۱۳۶۱ به بعد دولت از طرفی تعهدات خود را در انجام طرح‌های بزرگ و تأمین نیازهای درجه اول جامعه کاهش داده است و از طرف دیگر با پائین آمدن سهم نفت در بودجه، دیگر درآمدهای دولت مانند مالیات افزایش محسوسی یافته‌اند.

بودجه سال ۱۳۶۶ بر اساس ۵۰٪ درآمد مالیاتی، ۳۰٪ درآمد نفتی و ۲۰٪ از محل سایر درآمدها تنظیم شده است. این تحول مهم زمانی می‌توانست بطور واقعی مشتمل ارزیابی شود که صاحبان ثروت بطور تصاعدی و به نسبت درآمدهای خود در جامعه سهم بزرگتری نسبت به سایرین در تامین بودجه بر عهده می‌گرفتند. حال آنکه مطابق آمار موجود بار عمده افزایش مالیات و سایر درآمدهای دولت بطور مستقیم بر دوش توده‌های وسیع مردم قرار دارد. صاحبان مشاغل آزاد با درآمدهای کلان فقط یک چهارم کارمندان و حقوق‌بگیران جزء مالیات می‌دهند و دولت برای تامین مخارج خود هر روز بیش از گذشته به افزایش بهای کالاها و خدمات انحصاری دولت (بنزین، سیگار و ...) دست می‌زند.

در بخش صنایع و معادن نقش کلیدی را دولت بر عهده دارد. وزارتخانه‌های نفت، صنایع، صنایع سنگین، معادن و ذوب فلزات، دفاع و نیز بنیاد مستضعفین بیش از هفتاد درصد تولید صنعتی ایران در واحدهای بزرگ را در اختیار خود دارند و حدود سه چهارم کارگرانی که در کارگاه‌هایی که کارکنان آنها بیش از ده نفر است، در واحدهای تحت مدیریت این شش گروه بزرگ صنعتی قرار دارند. این صنایع در کنار واحدهای تولیدی بخش خصوصی و بیش از ۳۰۰ هزار کارگاه صنعتی کوچک در چهار چوب یک اقتصاد وابسته، بیمار و ناتوان هر روز بیش از گذشته در مشکلات پرشمار خود فرق می‌شوند.

مهم‌ترین ویژگی صنایع ایران در شرایط کنونی را وابستگی فنی، مواد اولیه و نیم ساخته به خارج از کشور تشکیل می‌دهد. ۵۶٪ ارزش مواد خام، ملزومات و قطعات یدکی ۷۰۰۰ واحد صنعتی بزرگ ایران باید از خارج تامین شود. این وابستگی در برخی صنایع مانند ماشین‌سازی به ۷۵ درصد و یا کشاورزی به ۸۵ درصد می‌رسد. علاوه بر این، صنایع ایران از نظر دانش فنی، نیروی انسانی کارآ و نوسازی داشمی وسایل تولید نیز به درجات گوناگون وابسته هستند. میزان ارز مورد نیاز به گردش درآوردن کامل چرخ این صنایع به ۷،۵ میلیارد دلار می‌رسد. در حالی که طی سال‌های ۶۲ به بعد بین ۲۵ تا ۳۵ درصد این میزان ارز در اختیار صنایع قرار گرفته است. پس آمد این کمبود شدید، کاهش سرریس تولید، تعطیل برخی کارخانه‌ها و بیکار شدن هزاران کارگر و افت چشمگیر وسایل مصرفی مورد نیاز مردم بوده است.

در کنار وابستگی صنایع ایران، ناپیوستگی بخش‌های مختلف صنعتی و عدم وجود کارخانه‌های واسطه و کارخانه‌هایی که مواد نیم ساخته و یا بخشی از مواد ساخته شده

کارخانه‌های دیگر را تولید می‌کنند و ضعف شدید صنایع مادر و بویژه ماشین‌سازی و ذوب فلزات سبب عدم تحرک کتونی و ادامه وابستگی به خارج از کشور می‌شوند.

شعارها و اقدامات جمهوری اسلامی در زمینه رهاشی از وابستگی نیز که از همان ابتدا با حرارت فراوان مورد تأکید قرار داشته‌اند، به نتایج چشمگیری دست نیافته‌اند. کمبود بودجه، جنگ، بی‌برنامه‌گی، عدم برخورداری از نیروی انسانی کارآمد، ادامه بسیاری از سیاست‌های رژیم گذشته در توسعه صنعتی کشور و ... تنگناهای هستند که عملاً "دست‌این‌رژیم را در تحقق بخشیدن به شعارهای خود در پوست گردو گذاشته است. اکنون در شرایط بحران ارزی شعار اصلی رژیم در صنایع از "خودکفایی و رهاشی از وابستگی" در عمل به سیاست تعصیل هرچه بیشتر ارز تحول یافته است. بدین معنی که صنایع باید کوشش کنند به هر قیمتی است نیا زهای ارزی خسود را از طریق صدور کالا به خارج تأمین نمایند. این استراتژی بی‌پایه و ذهنی ضمن آنکه در اکثر صنایع با شکست کامل مواجه شده است، در بخشی از صنایع درست در برابر شعار "خودکفایی و رهاشی از وابستگی" قرار گرفته است. مثلاً "وزارت صنایع سنگین در بخش خودروسازی از یکسود اقدام به ورود گسترده وسایل پیش ساخته اتومبیل از کشورهای مختلف سرمایه‌داری می‌کند و در برابر خودروی مونتاژ شده جهت تحصیل ارز به پاکستان، بلغارستان و ... می‌فروشد. در مجموع، در شرایط فعلی صنایع کشور بخاطر همه تنگناهایی که در بالا اشاره رفت، از هیچ دورنمای روشنی برای تحول مثبت و برون رفت از بحران برخوردار نیستند. ادامه بحران کتونی و تشدید آن در دامنه مبارزه در سطح واحدهای بزرگ تولیدی خواهد افزود. کمونیست‌ها باید در مبارزه برای حفظ سطح اشتغال و تولید، جلوگیری از کاهش دستمزد و یا مزایای اجتماعی، مبارزه برای جلوگیری از بستن کارخانه‌ها و مبارزه برای تصویب یک قانون کار حاد و عمده‌ترین خواست‌های کارگران در لحظه فعلی را با مبارزه برای سازماندهی کارگران در سندیکاها و سایر تشکل‌های کارگری مستقل پیوند زنند تا جنبش کارگری بتواند از طریق سازمان‌یابی، نیرو و توان واقعی خود را برای شرکت در مبارزات حاد صنعتی و اجتماعی آینده باز یابد.

بخش کشاورزی یک سوم جمعیت شاغل ایران را دربر می‌گیرد، ولی این عده فقط یک هفتم درآمد ملی را تولید می‌کنند. شکاف عمیق میان این دو شاخص مهم نشان‌دهنده بخشی از تنگناهایی است که اینک بر اقتصاد کشاورزی ایران سایه افکنده است. طی ۱۵ سال اخیر تولیدات کشاورزی و مواد غذایی در اکثر زمینه‌های اساسی درجا زده و یا از رشد ناچیزی برخوردار بوده‌اند. در حالیکه میزان مصرف این محصولات بر اثر بالا رفتن

جمعیت (بیش از سه درصد در سال) و رشد سطح مصرف سرانه بطور چشمگیری افزایش یافته است. مثلاً تولید گندم طی دهه ۱۳۵۴ - ۱۳۶۴ همواره بین ۴،۵ تا ۶،۵ میلیون تن در نوسان بوده است، در حالیکه در همین مدت حدود ۱۶ میلیون نفر بر جمعیت کشور افزوده شده و سطح مصرف به مراتب بالاتر از گذشته ارتقاء یافته است. پی آمد ناگزیر این شکاف فزاینده افزایش سرسام آور واردات مواد غذایی و کشاورزی از خارج است. مثلاً ورود غله از حدود یک میلیون تن در سال ۱۳۵۱ به ۴،۷ میلیون تن در سال ۱۳۶۲ رسیده است که نیمی از آن را گندم تشکیل می دهد. واردات گوشت طی همین دوره از ۱۵ هزار تن به ۲۷۷۰ هزار تن و لبنیات از ۲۶ هزار تن به ۲۴۰ هزار تن رسیده است.

مسئله زمین همچنان به عنوان یکی از مشکلات کشاورزی ایران باقی است. اکنون حدود ۱۲ درصد از اراضی قابل کشت کشور (۱،۳ میلیون هکتار) در مالکیت کمتر از ۰،۵ درصد کسانی است که با بخش کشاورزی سروکار دارند. علاوه بر این تمرکز حدود ۲/۳ اراضی در دست دهقانان متوسط و مرفه سبب گردیده است که در قطب دیگر بیش از ۱،۲ میلیون دهقان کم زمین و تهیدست و صدها هزار دهقان بی زمین گرد آیند. در کنار باقی ماندن مالکیت های بزرگ در بخشی از مناطق کشاورزی، مشکل استفاده و بهره مناسرداری حداکثر از زمین های موجود زیرکشت و نیز توسعه اراضی کشاورزی بویژه در مناطق مستعد، ابعاد دیگر مشکلات کشاورزی را تشکیل می دهند. کمبود چشمگیر آب بر اثر عدم سرمایه گذاری و توجه کافی جهت استفاده عقلانی و اقتصادی از ذخایر همچنان به عنوان یک مانع مهم در راه توسعه کشاورزی ایران باقی مانده است. اکنون در ایران حدود ۱/۴ آب های سطحی و فقط سه درصد نزولات جوی مورد استفاده قرار می گیرند.

مشکل دیگر اقتصاد کشاورزی ایران سطح نازل تر بهای تولیدات کشاورزی در مقایسه با بهای کالاهای صنعتی و خدمات است. وجود سلف خرها و نیاز دائمی اکثر کشاورزان به منابع مالی و نیز بیمه نبودن محصولات کشاورزی سبب شده اند فقط سهم کوچکی از قیمت محصولات کشاورزی به جیب دهقانان زحمتکش رود. از سوی دیگر به دلیل تورم لگام گسیخته پس از سال ۱۳۵۷ و پائین بودن کارایی، قیمت کنونی مواد غذایی و کشاورزی به مراتب بالاتر از مواد مشابه خارجی است. مثلاً قیمت یک کیلو برنج ایرانی حداقل هفت برابر قیمت برنج وارداتی است. همه این مشکلات به گسترش کشاورزی لطمه می زنند.

کاربرد و تکنولوژی نوین، افزایش بازدهی تولید و بالا بردن کیفیت کاشت، داشت

و برداشت با استفاده از روش های علمی و تجربه شده در کشاورزی ایران با موانع بی شماری روبروست. هنوز ۶۰ درصد اراضی کشور بصورت دیم کشت می شوند. در زمینه بکارگیری تکنولوژی و روش های نوین تنگناهای متعددی مانند پراکنده بودن زمین ها (وجود ۱۰۲۵ میلیون قطعه زمین کمتر از ۲ هکتار)، پراکندگی و دورافتادگی بسیاری از روستاها (۶۵ هزار روستا)، بیسوادی و یا کم سوادی شاغلین بخش کشاورزی (۸۲ درصد بیسواد، ۹۶ درصد بی سواد و کم سواد)، عدم کفایت خدمات فنی، کمبود کادر متخصص... از جمله این موانع به شمار می روند.

سرانجام باید به مجموعه این مشکلات مسائل اجتماعی که روستائیان ایران با آن مواجه اند را افزود. کمبود راه، آموزش و بهداشت ناکافی، عدم وجود حداقل امکانات رفاهی و... سبب می شوند که ادامه فعالیت در بخش کشاورزی برای بیست میلیون روستایی و سه میلیون شاغل در بخش کشاورزی هر روز دشوارتر و طاقت فرسایتر گسردد. علیرغم همه شعارها و تبلیغات رژیم پیرامون توجه به کشاورزی و "محوری بودن توسعه کشاورزی"، اقدامات دولت در سال های پس از انقلاب محدودتر از آن بوده است که بتواند دامنه بحران کنونی در بخش کشاورزی را مهار سازد. در این میان بدون تردید روستاهای کم جمعیت و دور افتاده در برابر این مشکلات آسیب پذیرترند و هر سال صدها روستای کم سکنه از سوی اهالی آن تخلیه و به حال خود رها می شوند.

سیاست و تدابیر رژیم در عرصه توزیع و خدمات بیشترین لطامات را به زندگی وده های مردم وارد آورده و در برابر جیب سرمایه داران و تجار بزرگ و واسطه ها و انگلها را از دسترنج مردم انباشته است. ناتوانی دولت و همدستی بخشی از حاکمیت سرمایه داران تجاری و شرکت مستقیم این جناح در چپاول مردم میدان وسیعی برای فارتگری بی سابقه گشوده است. در نتیجه سرمایه داری ایران در بخش تجارت در عرض ۷ سال آنچنان فریه شده است که نه تنها با گذشته خود قابل مقایسه نیست، بلکه به لحاظ حجم اندوخته مالی قدرت تعیین کننده در اقتصاد ایران را تشکیل می دهد.

بحران همه جانبه صنعتی و کشاورزی و بارآوری افسانه ای بخش تجارت و خدمات سبب شده است که سرمایه های خصوصی همه نگاه خود را متوجه بخش تجارت سازند. این تناسب و گرایش ناسالم و غیرتولیدی در چارچوب همان نظام بورژوازی نیز ضریبات مهلکی بر پیکر اقتصاد ایران وارد آورده است. اکنون بیش از ۵۵ درصد تولید ناخالص

ملی ایران به بخش خدمات اختصاص دارد و تعداد افراد شاغل در این بخش حدود ۳۲ درصد تا ۴۰ درصد جمعیت فعال ایران رسیده است. مقایسه سهم خدمات در تولید ملی با بخش‌های کشاورزی و صنعت بخوبی از بیمار بودن ساختار اقتصادی ایران و رشد ناموزون و سرطانی بخش خدمات حکایت می‌کند.

در زمینه تجارت خارجی تغییراتی در جهت کاهش سهم برخی کشورهای سرمایه‌داری در واردات کشور صورت گرفته و در برابر سهم کشورهای جهان سوم و سوسیالیستی تا حدودی افزایش یافته است. رژیم تلاش می‌کند در راستای اهداف سیاسی خود، منابع تامین کالاهای وارداتی را متنوع سازد. اکنون حدود ۶۵٪ واردات ایران مربوط به کشورهای غربی است. آلمان غربی، ژاپن و ایتالیا بزرگترین طرف‌های تجاری ایران هستند. جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر کوشیده است اشکال جدیدتری در متنوع کردن رابطه اقتصادی خود با کشورهای سوسیالیستی بیابد، زیرا بویژه محدودیت صادرات نفت به این کشورها و سایر تنگناها مانع از گسترش این روابط می‌گردد. در این زمینه از جمله مذاکرات با آلمان دموکراتیک بر سر قراردادهای بای‌بک قابل توجه می‌باشند. مسئله مهم در تجارت خارجی سقوط چشمگیر آن تا حدود یکموم گذشته است. اکنون دولت بزرگترین واردکننده کشور است و هشتاد و پنج درصد تجارت خارجی را به خود اختصاص می‌دهد. در ترکیب واردات ایران تغییرات جدی حاصل نشده است. کالاهای واسطه‌ای و مصرفی بیش از ۳/۴ واردات را شامل می‌شوند. سهم کالاهای سرمایه‌ای در ترکیب واردات افزایش ناچیزی یافته است.

کمبود ارزی ناشی از تقلیل بهای نفت و کاهش صادرات این ماده حیاتی موجب توجه ویژه به صدور کالاهای غیرنفتی شده است و سال گذشته برای نخستین بار در سال‌های پس از انقلاب سهم کالاهای غیرنفتی در صادرات کشور از مرز ده درصد کل صادرات گذشته و به حدود ۹۰۰ میلیون دلار رسید. اما این افزایش پیش از آنکه ناشی از رشد سالم صادرات غیرنفتی باشد، بر اثر فشار به بخش‌های مختلف اقتصادی برای صادرات کالا به کشورهای مختلف - گاه حتی علیرغم نیاز داخلی - بدست آمده است. در نتیجه اقتصاد ایران تا رهایی از وابستگی به صدور نفت، افزایش جدی صادرات غیر نفتی و در برابر کاهش تدریجی واردات بویژه در زمینه کالاهای مصرفی و واسطه راه درازی در پیش دارد.

سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی

هفت سال حاکمیت جمهوری اسلامی بر بسیاری عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی — پی آمدهای عمیقی برجا نهاده است. این پی آمدها بویژه در زمینه‌هایی مانند روابط، هنجارها و رفتارهای اجتماعی، زندگی فرهنگی و هنری و آموزش و پرورش و ورزش تا بدان حد است که زدودن آنها — حتی اگر امروز هم جمهوری اسلامی ساقط گردد — فقط با گذشت سالیان دراز میسر خواهد شد.

این نکته اساسی واقعیت دارد که رژیم طی هفت سال گذشته با برخورداری از امکانات بی‌نظیر مادی و معنوی از همه وسائل ارتباط جمعی گرفته تا سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی مانند مدرسه و دانشگاه و مراکز فرهنگی و به کارگیری فشار و ارباب و زور توانسته است "ارزش‌ها" و "هنجارها"ی خود را به رفتار غالب اجتماعی تبدیل کند و به عبارت دیگر ایدئولوژی و تفکر و فرهنگ ویژه خود را "جامعه‌پذیر" نماید. اکنون آنچه برای رژیم و اقلیتی که از وی حمایت می‌کند "ارزش" است، برای اکثریت مردم "ضد ارزش" و بیگانه است. در حقیقت "زبان" رژیم "زبان" توده‌های مردم نیست و با آماج و خواست‌های آنها ارتباطی ندارد. از این نقطه نظر رژیم دچار یک شکست اساسی شده است. مردم در برابر هر آنچه که نمی‌پذیرند، به عنوان واکنش طبیعی — اولیّه دست به مقاومت منفی می‌زنند. در شرایط فقدان کامل آزادی‌های اجتماعی، دامنه و وسعت مقاومت منفی مردم در برابر خواست‌ها و اقدامات رژیم، علیه آن همه زورگویی و ارباب در همه عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی بی‌نظیر است.

بیورش سراسری رژیم به میراث‌ها و سنت‌های فرهنگی و تحقیر آنها، لعن و نفرین و طرد بخش مهمی از هنر معاصر انسانی، کوشش برای تحمیل یک شخصیت قرون وسطایی به زن ایرانی، و حتی کوشش برای محدود کردن فعالیت‌های ورزشی نزد جوانان بویژه آنچه به ورزش و سایر فعالیت‌های دختران مربوط می‌شود و ... نه تنها جاذبه‌ای نزد مردم برای "فرهنگ رسمی" ایجاد نکرده است، بلکه در عمل سبب شده است مردم بسیاری از امور "منع شده" را دور از چشم گزیده‌های رژیم به اشکال بسیار متنوع و بدیع انجام دهند و بدین ترتیب در برابر "فرهنگ رسمی"، "فرهنگ مردم" با تنوع و جلوه‌های گوناگون، ویژگی‌ها و رنگ و بوی گاه کاملاً متفاوت رشد کرده و به یکی از ابزار مقاومت

آنها تبدیل شده است.

اما فقط نباید از این دریچه به رژیم و پی آمدهای نکبت بارش برای مردم، جامعه و فرهنگ ما نگریست. واقعیت اینست که روابط و هنجارهای اجتماعی، فرهنگ، ادبیات و هنر ملی و مترقی ما در این بیورش سهمگین دچار زیان های گاه جبران ناپذیر شده اند. دشمنی کور با سنت ها و مراسم ایرانی، جشن ها و اعتقادات ملی، مبارزه لجام گسیخته با موسیقی و رقص های ملی و همزمان آفرینش بیمارگونه نوع جدیدی از موسیقی مذهب—ی، اشاعه قالب های مبتذل هنری و فرهنگی با مضمون تقدیس مرگ و تحقیر زندگی و انسان، احیای خرافات و غیره در ادبیات، روزنامه ها و فعالیت های هنری، حذف نیمی از جامعه یعنی زنان از فعالیت و آفرینش فرهنگی و هنری و ... و سرانجام مبارزه سازمان یافته با کلیه مظاهر مقاومتی که در سرتاسر میهن علیه این سیاست فرهنگی سر بر—آورده، گوشه هائی از این تعرض را نشان می دهد. ۱۲ میلیون نوجوان و جوان که بخش عمده ساعات فعال خود را در مؤسسات آموزشی می گذرانند بطور دائم در معرض این تهاجم فرهنگ ارتجاعی از طریق تحریف حقایق تاریخی و تقدیس خرافات و تحقیر علم و میراث ها و سگت های ملی در کتاب های درسی و تبلیغات گسترده عوامل رژیم قرار دارند. هزاران تن از هنرمندان و روشنفکران در میان حدود بیش از یک میلیون هم وطنی که تحت فشار جهنمی ایران مجبور به ترک میهن شده اند و در عمل از زیستن در میان مردم و کس—آفرینش برای مردم و جامعه خود باز مانده اند. اینها هستند جلوه هائی از سیاست ها، عملکردها، فرهنگ و بهداشتی که امروز از ایران جهنمی ساخته، صدها هزار روشنفکر—متخصص، جوان را مجبور به فرار از ایران خمینی کرده است و در داخل کشور زندگی طاقت فرسا و تکان دهنده ای برای وسیع ترین توده های مردم بوجود آورده است. رژیم بخاطر همه عملکردها و غصلت ارتجاعی و ضددموکراتیک خود به حق مورد تنفر مردم قرار دارد و سرنگونی آن خواست مشترک میلیون ها انسان است که به ایرانی آزاد، آباد، مستقل و جامعه ای مبتنی بر عدالت اجتماعی می اندیشند.

انقلاب آینده‌ی ایران از دیدگاه ما

درجه‌ی پیشرفت جامعه (ساختار اقتصادی و درجهٔ گسترش روابط سرمایه‌داری)، آرایش و توازن نیروی طبقاتی در جامعه، همراه با ارزیابی درست از تضادهای اجتماعی-اقتصادی کشور از یکسو، و تشخیص صحیح نیروهای محرکهٔ انقلاب، یعنی طبقه کارگر-متحدهان عینی وی که توانائی حل این تضادها را داشته و قادرند انقلاب را به پیروزی رسانده و قدرت سیاسی را تسخیر کنند از سوی دیگر، مجموعهٔ "و در ارتباط تنگاتنگ با هم، عناصری را تشکیل می‌دهند که راهنمای ما در شناخت و درک صحیح از مرحله‌ی انقلاب آینده‌ی ایران و تبیین مضمون آنست. هیچکدام از عوامل و عناصر فوق به تنهایی و بطسور مجزا از هم، کافی برای تعیین مرحلهٔ انقلاب آینده‌ی ایران و بیان مضمون آن نیست.

در این رابطه، توجه دقیق به پیامدها و دستاوردهای انقلاب بهمهٔ ۵۷ و تغییراتی که بوجود آورده است، پراهمیت است. زیرا نقطه‌ی حرکت ما و بنای تحلیل مشخص و استنتاجات ما را از وضع اجتماعی-اقتصادی کشور و توازن نیروی طبقاتی و تضادهای اجتماعی-اقتصادی جامعه، تشکیل می‌دهد.

علاوه بر این، از آنجا که انقلاب ایران در خلاء جهانی صورت نمی‌گیرد، توجه به مقطع جهانی و خصوصیات دورانی که انقلاب ایران بر بستر آن عمل خواهد کرد، دورانی که مضمون تاریخی آن را گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تشکیل می‌دهد، الزام آور است.

همانگونه که در قسمت‌های قبلی تأکید شد، جامعه ایران همچنان در مسیبهٔ سرمایه‌داری گسترش می‌یابد و طبقه سرمایه‌داری از نیروی عظیم میلیونی خرده‌بورژوازی در حال توسعه ایران، بویژه از بخش مرفه آن دائماً تغذیه می‌کند.

گسترش و رشد سرمایه‌داری در ایران، بویژه در رشته‌های تجاری و مصرفی، در سال‌های پس از ۱۳۵۷، پیامد طبیعی و قانونمند ساختار اقتصادی کشور و ناشی از خصوصیات طبقاتی و مشی سیاسی حاکمیت جمهوری اسلامی است. وضع اقتصادی-اجتماعی کنونی کشور که شیوه تولید سرمایه‌داری بر آن مسلط بوده و مالکیت خصوصی در آن محترم است، اساساً ریشه در پیش‌نظام حاکم داشته و انعکاس منطقی خواست‌های طبقاتی حاکمیت کنونی می‌باشد.

روحانیت و بویژه بخش "خط امامی" آن، به مثابه نیروی سیاسی حاکم، با حفظ کارکرد اصلی و تاریخی خود، همانند رهبری روحانی جامعه و با بهره‌گیری از آن، سرکردگی حاکمیت را تمام عیار قبضه کرده و کشور همچنان در مسیر سرمایه‌داری سیر می‌کنند. روحانیت با شرکت فعال و مستقیم و رهبری کننده در تمامی امور مملکتی و هدایت و اداره‌ی نهادهای دولتی و نیمه‌دولتی و بکارگیری سبانه‌ی ابزار سرکوب و اختناق و راعنسال دیکتاتوری ضد انقلابی خود، ملاً "رودر رو با توده‌های مردم قرار گرفته است.

طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و نیمه پرولتر شهری در مبارزه برای کار و مسکن شایسته و دستمزد مناسب با هزینه‌های سرسام‌آور زندگی، تأمین اجتماعی و بیمه کار، قانون کار مترقی، آزادی فعالیت‌های صنفی و سیاسی؛

دهقانان فقیر و بی‌زمین در مبارزه برای برخورداری از زمین و آب، و کشتار دهقانان در تلاش برای تأمین شرایط ضرور برای کشت و داشت و برداشت و تأمین سایر نیازمندی‌های مادی و معنوی، با مجموعه حاکمیت و روحانیت (که در حاکمیت حضور تعیین کننده‌ای دارد)، روبرو هستند. طبقات و اقشار زحمتکش و محروم شهر و روستا، در برابر زورگویی و اجفاف، بیش از پیش به ضرورت مبارزه علیه استبداد حاکم پی می‌برند و مبارزه در راه آزادی و تحولات دموکراتیک را بمثابه شرط ضرور برای تشکیل صنفی و سازماندهی مبارزات سیاسی - طبقاتی و نیل به خواست‌های خود طلب می‌کنند؛

اقشار میانی جامعه و روشنفکران که اینک نیروی چندمیلیونی را تشکیل می‌دهند و حتی اقشار نیمه‌مرفه شهری که از اختناق قرون وسطایی و نابسامانی‌های اقتصادی، تورم، گرانی قیمت‌ها، مشکلات مسکن و معیشت رنج می‌برند، در مبارزه برای آزادی و حقوق انسانی، تأمین کار و معیشت شایسته، به رویارویی با همان حاکمیت ارتجاعی - روحانی کشانده می‌شوند؛

نقض آزادی‌های اولیه در جامعه و دخالت‌های حاکمیت و عوامل سرکوبش در زندگی خصوصی مردم و تحمیل خشن اعتقادات عقب مانده‌ی خود به کل جامعه، سبب شده است که حتی اقشار مرفه جامعه، آن بخشی که پیوند ارگانیک با حاکمیت ندارند به صفوف مبارزاتی برای سرنگونی رژیم به پیوندند.

بدین منوال صف‌بندی نوینی مرکب از توده‌های زحمتکش شهر و روستا و اقشار میانی جامعه و روشنفکران زحمتکش، برای مقابله با رژیم مطلق‌العنان روحانیت حاکم

و مبارزه برای سرنگونی آن بتدریج آرایش می‌یابد و شکل می‌گیرد.

تضادهای اجتماعی- سیاسی

مزوری بر اوضاع و احوال کنونی کشور نشان می‌دهد که عمده‌ترین تضادهای اجتماعی-سیاسی با خصلت دموکراتیک، که انگیزه‌های اصلی حرکات انقلابی مردم علیه رژیم خودکامه‌ی سلطنتی را تشکیل داده و سرمنشأ انقلاب بهمن ۵۷ بودند، در رژیم ارتجاعی و ضدانقلابی جمهوری اسلامی در اشکال نوینی احیاء شده و از جهاتش نیز قویاً تشدید شده‌اند. همانگونه که در سند تشریح "پیامدهای استقرار رژیم جمهوری اسلامی" نشان داده شده است، از سه شعار محوری انقلاب بهمن ۵۷: آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، فقط عنصر استقلال، آنهم بطور عمده در زمینه سیاسی- نظامی (البته با تنگناها و انگیزه‌های ارتجاعی پان‌اسلامیستی آن) هنوز باقیمانده است.

تغییراتی که در بسیاری از زمینه‌ها در جمهوری اسلامی صورت گرفت، در مقایسه با دوره قبل از انقلاب بهمن ۵۷، نگان دهنده است؛
- سلطنت مطلقه واژگون شد، اما جای آنرا یک رژیم مطلق‌العنان و واپس‌گرای "ولایت فقیه" بمراتب مستبدانه‌تر اشغال کرد،

- ساواک و سازمان‌های سرکوب گذشته منحل شدند، ولی جای آنها را ساواجا و نهادهای سرکوبگر سپاه پاسداران و کمیته‌های گوناگون و دادگاه‌های شرع، بمراتب خشن‌تر و جنایتکارتر، گرفتند. که عملکردها و علت وجودی آنها باز هم خفه کردن آزادی و سرکوب نیروهای سیاسی مترقی جامعه و اعمال فشار علیه کارگران و زحمتکشان و هر نیروی مخالف رژیم است. در یک کلمه، استبداد پهلوی به استبداد قرون وسطائسی مذهبی مبدل شده است،

- شعار عدالت اجتماعی، خواست توده‌های شرکت‌کننده در انقلاب را به شعار فریبنده‌ی "عدالت اسلامی" تغییر دادند و "عدالت اسلامی" در عمل به ظلم و ستم طبقاتی مبدل شد و به استمرار استثمار زحمتکشان و حتی فقیرتر شدن و بی‌خانمان‌تر شدن توده‌های میلیونی انجامید. انان این واقعیت از سوی بعضی مقامات رژیم، که در جمهوری اسلامی "مستکبران مستکبرتر و مستضعفان مستضعف‌تر شده‌اند"، بهترین گواه شکست جمهوری

اسلامی در پیاده کردن شعار "عدالت اسلامی" موعود آنهاست. در حاکمیت جمهوری اسلامی، تمامی عواقب غیرانسانی و ظالمانه و استثمارگرانه‌ی نظام سرمایه‌داری لجام گسیخته همچنان استمرار داشته و از جهاتی تشدید شده است،

- شرایط طاقت فرسای کار و زندگی کارگران و میلیون‌ها زحمتکش شهر و روستا، کاهش روزافزون قدرت خرید آنها، بسته شدن واحدهای تولیدی، اخراج‌های بی‌رویه، بیکاری گسترده‌ی کارگران و اقشار محروم کشور، فقدان قانون کار حافظ منافع کارگران و محرومیت از زندگی شایسته‌ی انسانی برای میلیون‌ها مردم محروم و زحمتکش و میلیون‌ها روستایی از ده رانده و از شهر مانده‌ی حاشیه نشین و زاغه نشین محروم، نابرابری شرایط کار و دستمزد زنان کارگر و تحقیر آنها، حدت یافته است،

- مسئله‌ی زمین، در آن بخش از زمین‌هایی که در دست بزرگ مالکان قرار دارد، حل نشده باقی مانده و تضادهای طبقاتی تشدید یافته است. مسئله تأمین روستاییان در زمینه‌ی کشت و داشت و برداشت، بویژه مسئله‌ی حیاتی آب و سایر نیازمندی‌های آنان، هم اکنون با قوت بیشتر از قبل از انقلاب در دستور روز است. زیرا انقلاب بهمن آگاهی سیاسی دهقانان را بالا برده و آنان را به حقوقشان آشنا تر ساخته است،

- تشدید بحران اقتصادی، تورم بی‌سابقه، آفت تولید، رو به ویرانی گذاشتن و فرسودگی کارخانه‌ها، نظامی شدن آنها و مجموعه‌ی سیاست و اقتصاد کشور، از جمله بی‌آمدهای مغرب دیگر حاکمیت کنونی است،

- به وظایف دموکراتیک و مسائل متنوع قبل از انقلاب بهمن ۵۷، معضلات گوناگون نوین که بوجود آورنده‌ی آنها رژیم جمهوری اسلامی است، اضافه شده‌اند. از آن جمله‌اند: طولانی شدن بیهوده‌ی جنگ خانمانسوز ایران و عراق، خرابی‌های بزرگ ناشی از جنگ، مهاجران جنگی، تجدید ساختمان شهرها، بنادر و کارخانه‌های ویران شده، تبعیضات و فشارهای مضاعف به زنان کشور، قوانین ارتجاعی و ضدبشری نظیر لایحه قصاص و تمامی اقدامات ضدفرهنگی و ضدمدنیّت، سلب وسایل تعلیم و تربیتی و علمی، ورزشی و تفریحات سالم از جوانان، این نذیره‌های انقلاب و آینده‌ی کشور و تحمیل شیوه‌های تربیتی کهنه و ارتجاعی-مذهبی به آنان، گسترش بی‌سابقه فساد و ارتشاء در کلیه دستگاه‌های دولتی، رواج خانمان برانداز اعتیاد بویژه در میان جوانان که عامل مستقیم و غیرمستقیم آن خود حاکمیت و رژیم جمهوری اسلامی است،

- مسئله ملی همچنان حل نشده باقی مانده و حادثتر شده است. اینک هفتاد سال است که جنگ غیرفادلان در کردستان علیه خلق بپاخاسته‌ی کرد ادامه دارد و سه کشتار هزاران مبارز دلاور کرد و ویرانی‌ها و سدها آبادی و روستای منطقه و بی‌خانمانی‌ها انجامیده است. حل دموکراتیک مسئله ملی، در کردستان و سایر مناطق، هم اکنون به خواست عمومی همه نیروهای مترقی و دموکرات مبدل شده است.

مبهم‌ترین وظایف و برنامه حداقل دموکراتیک

تفادهای فوق، حل وظایف دموکراتیک معینی را، در زمینه‌های سیاسی-اجتماعی و اقتصادی، در دستور عمل نیروهای محرکه‌ی انقلاب قرار می‌دهد. انقلاب آینده ایران و حاکمیت برخاسته از آن باید بمثابة مبهم‌ترین وظایف و برنامه حداقل و فوری دموکراتیک اقدامات زیر را انجام دهد:

الف: روبنای سیاسی استبداد مذهبی کنونی را در هم گوید و ساختار حکومتی نوینی را بر پایه‌ی دموکراتیک و شرکت واقعی و روزافزون مردم در امور خود و امور کشوری تأمین کند.

ب: آزادی کامل سیاسی، آزادی مطبوعات، بیان و قلم، آزادی تشکل‌های سیاسی و صنفی و سندیکا‌های کارگری، آزادی اعتصابات، آزادی مذهب و غیره را در کشور تضمین، و شرایط عملی و قانونی آنها را فراهم کند.

ج: قانون اساسی ارتجاعی و سایر قوانین واپسگرا و ضدانسانی تصویب شده در جمهوری اسلامی را لغو کند. حقوق بشر را رعایت و برابری کامل حقوق زن و مرد را تأمین و تضمین کند و به هرگونه تبعیض جنسی، ملی، مذهبی و غیره قاطعانه پایان دهد. مذهب دولتی را لغو کند و جدایی کامل دین از دولت و امور حکومتی را عملی سازد.

د: سازمان‌های سرکوبگر، نظیر سپاه پاسداران، ساواجا و کمیته‌های گوناگون فشار بر مردم، دادگاه‌های شرع و سایر نهادهای ساخته و پرداخته‌ی جمهوری اسلامی را منحل سازد. ارتش ایران را بر پایه اصول دموکراتیک و مردمی تصفیه و بطور کامل بازسازی کرده و در آن تحول بنیادی بوجود آورد، تا جامعه‌ی آزاد و دموکراتیک آینده فارغ از ابزار و نهادهای سرکوبگر و اختناق آور باشد. متعهد شود تا از سازماندهی هرگونه

نهاد سرکوبگر جدید، قاطعانه خودداری کند. قانون اساسی نوین، بکارگیری شکنجه و اعمال هر نوع عمل توأم با جبر را، به هر دلیل و بهانه‌ای، علیه مردم قدغن می‌سازد.

ه : با استفاده‌ی معقول و برنامه‌ریزی شده، از امکانات و درآمدهای ملی، در راه ارتقاء سطح زندگی مردم و تأمین حقوق اجتماعی محروم‌ترین و ستمدیده‌ترین اقشار جامعه‌ی شهر و روستا و بویژه در مناطق عقب‌مانده‌تر کشور، قدم‌های اساسی مؤثری بردارد، و : کار برای همه، مسکن برای همه و زندگی شایسته برای محرومان جامعه را هدف قرار داده و تأمین آنها را مرکزی‌ترین و میرم‌ترین وظیفه خود بداند،

ز : قانون کار مدافع حقوق کارگران، قوانین بیمه بیکاری و بیمه‌های اجتماعی مترقی را برای همه کارکنان و زحمتکشان تدوین کند. ساعات کار را تا حداکثر ۴۰ ساعت در هفته کاهش داده، حداقل دستمزد را برای تضمین زندگی شایسته و تنظیم حقوق و دستمزدها بر پایه الگوی متحرک و متناسب با هزینه‌های زندگی تعیین کند. شرکت کارگران و کارمندان را در اداره‌ی امور کارخانه‌ها و مؤسسات صنعتی، کشاورزی، آموزش و خدمات بر پایه‌ی شورائی عملی سازد،

ح : سرمایه‌های بزرگ را معادله کند، بازرگانی خارجی را ملی نماید و تحت کنترل و هدایت دولت و مؤسسات و شرکت‌های دولتی خودکفا درآورد. بازرگانی داخلی را، که عمدتاً تا مدت‌ها در حیطه عملکرد بخش خصوصی خواهد ماند، تحت نظارت و ارشاد دولت قرار داده، موازی با آن شبکه‌های بزرگ توزیع داخلی را دولتی سازد و آنها را توسعه دهد،

ط : مستغلات و زمین‌های بزرگ شهری را معادله کرده و برای ساختن مدارس، کودکانستان‌ها، خانه‌های مسکونی ارزان قیمت، درمانگاه‌ها، گردشگاه‌ها و سالن‌های ورزشی و غیره، مورد بهره‌برداری قرار دهد،

ی : بخش خصوصی سرمایه‌داری ملی را در رشته‌های مصرفی، خدمات و تولیدات کوچک و متوسط، که تا مدت‌ها مورد نیاز و مکمل بخش‌های دولتی و تعاونی خواهد بود، تحت مقررات و نظام تدوین شده‌ای، مورد حمایت قرار دهد. از فرار بیهوده‌ی سرمایه‌ها جلوگیری کرده و از حداکثر ظرفیت‌های تولیدی و توزیعی موجود کشور برای بازسازی ویرانه‌ای که جمهوری اسلامی پشت سر خواهد گذاشت، بهره‌برداری شود،

همزمان و بطور فعال به توسعه‌ی تعاونی‌های تولیدی، توزیع و مصرف در شهر

و روستا، از طریق دادن کمکهای مالی و اعتباراتی وسیع و سایر تسهیلات اقدام نماید،
ک: به مالکیت بزرگ زمین هرجا و هرقدر که مانده است یکبار برای همیشه
پایان دهد. مسائل و مشکلات دهقانان و روستاهای ایران را از نظر تأمین آب، بذر، کود،
وساقل و ماشینهای کشاوری، اعتبارات بانکی با بهره کم، از میان بردن واسطه ها
و انگلها، ایجاد راهها، تأمین برق، تأسیس درمانگاه، ساختن مدارس فادی و حرفه‌ای
و تأمین معلم و استادکار با برنامه‌های ضربتی و اولویت دادن‌ها، حل کند،

ل: در ریشه کن کردن بیسوادی در کشور و بویژه در روستاها، ایجاد کلاس‌های
آموزش فعالیت‌های کشاوری و بکارگیری تکنیک‌های جدید کشت و تولید و دام‌داری،
مجددانه دست بکار شود. با ایجاد کارگاه‌ها و صنایع کوچک، بویژه در رابطه با فرآورده‌های
کشاوری و صنایع تبدیلی و کارهای دستی و سنتی و با بوجود آوردن مراکز کار، به جلسب
و جذب نیروی کار آزاد شده‌ی روستائیان و به امر خودکفائی و استقلال اقتصادی کشور کمک
کرده و فرار روستائیان به شهرها و حاشیه نشینی را حتی الامکان کاهش دهد،

م: کمک همه جانبه و برنامه‌ریزی شده به حفظ و اعتلاء فرهنگ ملی، فرهنگ
خلق‌های ساکن ایران و اقلیت‌های مذهبی، فرهنگی، با پرهیز جدی از ایجاد "هنر
و ادبیات" کلیشه‌ای دولتی و فرمایشی، تلاش در مسیر گسترش فعالیت‌های هنری و فرهنگی
خلاق با احترام به آزادی و استقلال اندیشه و خلاقیت هنرمندان و نویسندگان،
ن: کمک ویژه به گسترش فعالیت‌های تحقیقی- علمی در رشته‌های گوناگون، رعایت
اکید اصل استقلال تحقیقات علمی، بویژه در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی و عدم
وابستگی این مراکز.

ص: بازبینی کامل نظام آموزشی کشور برای تحقق دوره آموزشی اجباری برای همگان،
دموکراتیک کردن محتوای برنامه‌های آموزشی و گسترش دوره‌های حرفه آموزشی.

ع: توجه ویژه به مسائل جوانان و ایجاد تسهیلات وسیع و ارزان قیمت ورزشی
و تفریحات سالم و تلاش برای ایجاد تدریجی شرایطی که در آن تکامل روح و جسم
سازندگان جامعه فردای ایران به صورتی شایسته و انسانی شکوفائی بیابد.

خ: مسئله ملی را در میان خلق‌های ساکن ایران براساس حق تعیین سرنوشت
خلق‌ها و برپایه‌ی تأمین حقوق دموکراتیک آنها و جلب اتحاد داوطلبانه‌ی آنان، در چهار
چوب ایرانی آزاد و مستقل و واحد، حل کند.

بدین منوال، خصلت دموکراتیک انقلاب آینده‌ی ایران و مرحله آن را، تضادهای بالا و وظایف و خواست‌های اصلی فوق و نیز متحدان طبقه کارگر که هم به حل تضادها و انجام موفقیت‌آمیز وظایف فوق علاقه‌مندند و در آن سهیم‌اند و هم نیروهای اجتماعی — اجتناب‌ناپذیر انقلاب دموکراتیک آینده‌ی ایران را تشکیل داده و زمینه‌ی طبقاتی خصلت دموکراتیک آنرا فراهم می‌کنند، مشخص می‌سازد.

مضمون انقلاب آینده‌ی ایران و امر هژمونی

مسئله اساسی دیگری که باید به آن پاسخ روشنی داد، اینست که مضمون انقلاب آینده ایران چیست؟ هژمونی کدام طبقه برای پیروزی قطعی و تکامل بعدی آن ضرورت دارد؟ ویژگی کنونی خصلت ضدامپریالیستی انقلاب کدامست؟ طبقه‌ی خرده — بورژوازی در انقلاب چه نقشی باید داشته باشد؟

انقلاب بهمن ۵۷، با سرنگونی رژیم وابسته‌ی سلطنتی و بر پایه‌ی مجموعه — اقدامات سیاسی — نظامی و اقتصادی، که صورت گرفت، به سلطه‌ی مستقیم سیاسی — نظامی امپریالیسم، بویژه امپریالیسم آمریکا پایان داد و ضربات جدی به منافع اقتصادی و سیاسی آنان وارد ساخت. بدین سان، انقلاب بهمن از جنبه‌های ملی — دموکراتیک انقلاب ایران، در انجام وظایف ملی (جنبه ضدامپریالیستی آن)، قدم‌های اساسی برداشت.

با وجود نفرت و خصومت بنیادی، اصولی و بحق ما با رژیم خودکامه و ارتجاعی و ضدانقلابی رژیم جمهوری اسلامی، که سدّ راه هرگونه تحول دموکراتیک و حرکت مترقی در کشور است، با وجود اعتقاد کامل به اینکه مبارزه‌ی بی‌امان برای سرنگونی بی‌قید و شرط آن وظیفه مبرم و تردیدناپذیر همه‌ی کمونیست‌ها و نیروهای دموکرات و مترقی است، معذا باید اذعان کرد که دولت جمهوری اسلامی، هنوز هم از نظر سیاسی و حاکمیت، یک دولت مستقل است. این واقعیت عینی را باید مستقل از انگیزه‌های پان‌اسلامیستی و توسعه طلبانه‌ی گردانندگان جمهوری اسلامی و ذات ارتجاعی و استبداد همه‌گیر (توتالیترالیستی) رژیم حاکم پذیرفت.

نباید از نظر دور داشت که نظام سرمایه‌داری وابسته پهلوی قبل از همه بر پایه

و از راه یک رژیم سیاسی وابسته و یک الیگارشی حاکم وابسته، متشکل از سرمایه داران بزرگ در پیوند ارگانیک با شرکت ها و بانک های چندملیتی و حضور فعال بانک های خارجی و شرکت های چندملیتی، کنسرسیوم بین المللی نفت، عملکرد قراردادهای نظامی و دفاعی با امپریالیسم و حضور و امر و نهی ده ها هزار مستشار خارجی در همه ی ارگان های کشوری و لشکری، استوار بود. در حال حاضر این شرایط و اوضاع در جمهوری اسلامی وجود ندارند.

بستگی و نیازمندی کنونی اقتصاد ایران به دنیای غرب و محافل امپریالیستی ماهیتاً از ساختار اقتصادی کشور ناشی می شود. در کشوری که اقتصاد آن عمدتاً تک محصولی و وابسته به درآمدهای ناشی از فروش نفت بوده و تکنولوژی آن در سطح نسبتاً نازل است و نیز صنایع مادر و واسطه ای ضروری آن برای تولید ماشین آلات و کارخانه ها و مواد اولیه بفرنج ضعیف است، تأمین استقلال واقعی اقتصادی، متضمن کار طولی مدت و فعالیت های برنامه ریزی شده ی چندین ده ساله، آن هم به دست یک نظام مترقیستی و انقلابی است. لازمه ی آن تغییر اساسی در ساختار اقتصادی - اجتماعی کشور است که رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، همانگونه که در هشت سال گذشته نشان داده است، قادر به انجام آن نبوده است.

تأکید ما بر این نکته که با انقلاب بهمن ۵۷، جنبه ی ملی انقلاب، یعنی وظایف مستقیم و مشخص ضد امپریالیستی آن در خطوط کلی حل شده و این خصوصیت هنوز هم در جمهوری اسلامی حفظ گردیده است، قبل از همه از برخورد عینی به واقعیت جامعه ی ایران و توجه به دستاوردهای مشخص انقلاب بهمن ناشی می شود. از سوی دیگر، منظور ما تأکید بیشتر بر اینست که خصلت ضد امپریالیستی انقلاب آینده ی ایران دیگر از مجرای اخراج مستشاران خارجی دولت های امپریالیستی، لغو قرارداد ایران و آمریکا، ملی کردن صنایع نفت و بانک های خارجی و مختلط، خروج از سنت و امثال آن نمی گذرد. جنبه ضد امپریالیستی انقلاب آینده ی ایران (که اساساً ذاتی آنست و تا امپریالیسم هست و عمل می کند، بطور بالقوه همیشه وجود خواهد داشت)، در شرایط فعلی، بطور عمده و در درجه ی اول، از مسیر مبارزه ی طبقاتی داخلی می گذرد و با خصلت ضد سرمایه داری و ستگی سوسیالیستی آن عینیت می یابد. درگیری های مشخص و مستقیم با امپریالیسم احتمالاً در لحظه ی انقلاب و قاعدتاً در جریان بازسازی پس از انقلاب آینده ی کشور و در رونسد

پیاپی کردن حاکمیت دموکراتیک و مردمی و در موضع گیری دولت انقلابی - دموکراتیک، بطور مشخص در دفاع از منافع حیاتی و استقلال و تمامیت ارضی کشور و در دفاع از جنبش های استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی در منطقه و جهان و در دفاع از صلح جهانی و نظایر آن، پیش خواهد آمد. زیرا این اقدامات واکنش ها و تحریکات امپریالیسم و ارتجاع جهانی و منطقه را در پی خواهد داشت. پیش بینی چگونگی آنها و شدت و ضعف آن در حال حاضر غیرممکن بوده و از جهاتی به توازن نیروهای صلح و سوسیالیسم در معارضه با جهان سرمایه داری و امپریالیستی در آن لحظات نیز مربوط است.

توجه به خصلت ضد امپریالیستی انقلاب آینده ی ایران، در درجه ی اول از گذرگاه و مسیر مبارزه ی طبقاتی و انتقال مرکز ثقل این مبارزه عمدتاً به داخل کشور و مرتبط دیدن آن با جنبه ی ضد سرمایه داری انقلاب، به حذف منطقی شرکت هر قشری از بورژوازی ایران (از جمله بورژوازی متوسط و کوچک ملی) در میان نیروهای محرکه ی انقلاب آینده ی ایران بسطاً به متحد طبقه کارگر می انجامد. برخی از سازمان های سیاسی، بویژه حزب توده ایران با تأکید بر ملی - دموکراتیک بودن انقلاب آینده ی ایران و با قرار دادن آن در مقوله ی انقلابات رهائی بخش و نادیده انگاشتن دستاوردهای انقلاب بهمن ۵۷ در این زمینه، با مغلطه کاری به استنتاج نادرست قرار دادن بورژوازی ملی (بورژوازی متوسط و کوچک) در میان متحدان طبقه کارگر می رسند. از جمله به همین مناسبت، مسئله ی ضرورت هژمونی طبقه کارگر را در سایه و ابهام قرار می دهند.

به اعتقاد ما، هرگونه تحول سیاسی که صرفاً به تغییر رژیم سیاسی بینجامد و به تحولات بنیادی در صورت بندی اجتماعی - اقتصادی کنونی به نفع طبقه کارگر و زحمتکشان و محرومان کشور منجر نشود، در مرحله ی کنونی دیگر انقلاب اجتماعی نیست.

زیرا جبران عقب ماندگی های اقتصادی - اجتماعی تاریخی ایران، که عمدتاً ناشی از سیاست های استعماری و نواستعماری قرن هاست و از میان برداشتن فقر توده ها و تأمین عدالت اجتماعی، کاهش و پایان دادن به اختلاف فاحش طبقاتی موجود، استفاده ی عادلانه از درآمدهای ملی به نفع طبقات و اقشار اجتماعی، بویژه محروم ترین آنان، احیاء واقعی اقتصاد ملی، تأمین همه جانبه ی استقلال اقتصادی - سیاسی کشور، پایان دادن به استثمار خشن توده های زحمتکش، در شرایط مشخص ایران، بطور اساسی، با توقف راه رشد سرمایه داری در کشور و سمتگیری سوسیالیستی امکان پذیر است. هژمونی طبقه کارگر

در انقلاب دموکراتیک آینده‌ی ایران، برای انجام چنین تحوّل انقلابی، شرط لازم و ناگزیر آنست و هیچ طبقه و قشر اجتماعی دیگر، قادر به ایفای چنین نقشی نیست.

در جامعه‌ی کنونی ایران، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تمام تار و پود کشور را فرا گرفته، خرده‌بورژوازی نیروی اجتماعی چند میلیونی را تشکیل می‌دهد و اقشار مرتبه آن از نقش اقتصادی مهمی برخوردارند. این طبقه که ماهیت بورژوازی دارد، در بخش‌های مختلف تولید، توزیع و خدمات، با هزاران ریسمان با سرمایه‌داری گره‌خورده و به آن وابسته است. در چنین جامعه‌ای، ایدئولوژی مسلط، ایدئولوژی سرمایه‌داری است و با قانونمندی‌های ویژه‌ی خود جامعه را هدایت می‌کند و خرده‌بورژوازی مستقیماً متأثر از ایدئولوژی سرمایه‌داری و دائماً در تلاش و آرزوی "ارتقاء" طبقاتی خود می‌باشد.

در بطن چنین روابط و مناسبات تولیدی، خرده‌بورژوازی ایران توان طبقاتی و سیاسی لازم برای رهبری و هدایت تحولات اجتماعی با سمتگیری ضدسرمایه‌داری و انجام دگرگونی‌های بنیادی در نهادهای شکل گرفته و جا افتاده روبنای بورژوازی را ندارد. زیرا اساساً در جوامعی که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مسلط است، خرده‌بورژوازی به‌صوابه بسک طبقه، نه میتواند مانع رشد همه‌جانبه‌ی روندهای سرمایه‌داری بشود و نه امالت و رسالت آن را دارد که سیستم سرمایه‌داری را سرنگون سازد.

لذا تصور و باور این که سمتگیری سوسیالیستی را می‌شود در ایران به رهبری خرده‌بورژوازی آغاز کرد و به جلو سوق داد و که رهبری طبقه کارگر فقط در فاز نهایی گذار به سوسیالیسم ضرورت خواهد داشت، از بنیاد باطل است و در عمل به خلع سلاح طبقه کارگر می‌انجامد و وی را به دنباله‌روی از خرده‌بورژوازی و در نهایت بورژوازی خواهد کشاند.

حال آنکه طبقه کارگر تنها طبقه‌ایست که از نظر تاریخی و پایه‌های اجتماعی گورکن سرمایه‌داریست و تا به آخر و بطور پیگیر خواستار برقراری آزادی و سوسیالیسم است. هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک در ائتلاف با طبقات و اقشار مردمی، کیفیت و مضمون نوینی به انقلاب دموکراتیک و به برنامه و اقدامات دولت برخاسته از انقلاب می‌دهد و ضامن تحوّل تدریجی و فراروشی انقلاب دموکراتیک به سوسیالیسم است. فقط در شرایط تأمین دموکراتیک هژمونی طبقه کارگر، یعنی در سایه‌ی تعمیم و گسترش نفوذ و اعتبار معنوی و وزن اجتماعی طبقه کارگر و متقاعد شدن سایر اقشار

و طبقات مردمی نسبت به جدّابیت برنامه‌ی پیشنهادی وی و مشاهده‌ی صحت شعارها و مشی سیاسی آن در عمل و نشان دادن قدرت و قابلیت سازماندهی طبقه کارگر در مبارزات اقشار مختلف اجتماعی و نیز توانائی وی در اقناع بخش‌های غیرمرفقه خرده‌بورژوازی (بخش‌های پائین و متوسط) به این امر که انقلاب دموکراتیک با سمگیری سوسیالیستی و حاکمیت برآمده از آن، مانع خانه خرابی و ورشکستگی آنان شده و ضامن فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی سالم و معقول این اقشار برای مدت‌های طولانی خواهد بود، آری، تنها در چنین شرایطی است که بخش‌های غیرمرفقه خرده‌بورژوازی داوطلبانه و از روی میل به اردوی انقلاب خواهند پیوست.

باید تأکید کرد که به مناسبت نقش و وزن اجتماعی این اقشار، جلب و پیوستن آنها به انقلاب اهمیت محوری دارد. همانگونه که قبلاً" ذکر شد، خرده‌بورژوازی شهرو و روستا نیروهای اجتماعی ناگزیر انقلاب دموکراتیک با سمگیری سوسیالیستی و منضم طبقاتی عمده در تعیین خصلت دموکراتیک آنست.

خرده‌بورژوازی در انقلاب دموکراتیک با سمگیری سوسیالیستی، بمثابه متحد طبقه کارگر با حفظ خصوصیات اصلی طبقاتی خرده‌بورژوا و خرده مالک وارد "جبهه متحد مردمی" می‌شود.

روشن است که در مراحل بعدی و تحولات اجتماعی - اقتصادی در روند حرکت به سوی سوسیالیسم، خرده‌بورژوازی دچار تجزیه طبقاتی می‌شود و نیروهای سیاسی این طیف وسیع اجتماعی نیز دچار تحولات خواهد شد. مسلماً همه‌ی نیروهایی که در آغاز با انقلاب دموکراتیک با سمگیری سوسیالیستی حرکت نموده‌اند تا به آخر همراه و متحد طبقه کارگر باقی نخواهند ماند. وظیفه طبقه کارگر و دولت برآمده از انقلاب، کمک و تأثیرگذاری مثبت در میان متحدان طبقاتی خویش است، تا حتی المقدور اقشار وسیع‌تر خرده‌بورژوازی در جهت پذیرش تدریجی و اقناعی آرمان‌های سوسیالیستی تحول یافته و با پیوستن به تعاونی‌های تولید و توزیع و خدمات و یا سایر اشکال اجتماعی فعالیت‌های سازمان یافته اقتصادی (در پیوند با ساخت عمومی اقتصادی - اجتماعی کشور با سمگیری سوسیالیستی) بتوانند همچنان با اردوی انقلاب حرکت کرده و قانونمندی‌های جامعه‌ی نوین سوسیالیستی را داوطلبانه پذیرفته و در آن مستحیل شوند.

با وجود بخش توانای دولتی در اقتصاد که با تمرکز قدرت دولتی از سوی نیروهای مردمی، با هژمونی طبقه کارگر، امکانات اقتصادی و مالی حاضر و آماده‌ی عظیمی را در اختیار دولت انقلابی قرار خواهد داد، چنین تحولی در کشوری نظیر ایران، آسان‌تر و عملی‌تر است.

تعریف انقلاب آینده‌ی ایران

با در نظر گرفتن آنچه که تأکید شد، انقلاب آینده‌ی ایران، در تصویر کلی آن، در زمره‌ی انقلابات دموکراتیک طراز نوین است که از لحاظ مضمون ضد سرمایه‌داری با سمگیری سوسیالیستی است و از نظر موقعیت جهانی‌اش، در شمار انقلابات دموکراتیک ضد امپریالیستی عصر ما است. بهمین مناسبت، تصور و توضیح انقلاب آینده‌ی ایران، از نظر مارکسیستی و از موضع طبقه کارگر، بدون طرح و تأمین هژمونی طبقه کارگر باطل است. به عبارت دیگر، انقلاب آینده‌ی ایران از دیدگاه ما، به لحاظ انجام وظایفی که در برابر آنست و نیز به مناسبت ماهیت طبقاتی و ترکیب نیروهای سیاسی متعاندان عینی و ناگزیر طبقه کارگر: انقلابیست دموکراتیک با سمگیری سوسیالیستی.

نیروهای محرکه انقلاب

با توجه به مرحله و مضمون انقلاب آینده‌ی ایران، نیروهای محرکه انقلاب (یعنی نیروهاییکه قادرند انقلاب را به پیروزی برسانند و وظایف برنامه‌ای فوق‌الذکر را به اجرا در آورند) می‌آیند از:

کارگران، دهقانان غیر مرفه، تهیدستان شهر و حاشیه نشینان، خرده‌بورژوازی غیر مرفه شهری و سایر اقشار میانی و روشنفکران زحمتکش و مترقی و کارمندان دولتی و فیصله دولتی.

بخش مرفه خرده‌بورژوازی در کل آن، جزء نیروهای تشکیل‌دهنده و محرک انقلاب دموکراتیک با سمگیری سوسیالیستی قرار نمی‌گیرد. زیرا در رشته‌های مختلف تولید،

توزیع و خدمات، با هزاران ریسمان با سرمایه‌داری گره خورده است و متأثر ازایدئولوژی سرمایه‌داری و دائماً در تلاش و آرزوی "ارتقاء" طبقاتی خود می‌باشد. اما "جبهه متحد مردمی" با برنامه‌ی حداقل خود و سیاست و مشی درست باید بکوشد تا این قشر و نیز بورژوازی کوچک و متوسط را در کلیت آن یا بی‌طرف نگهداشته و یا با آن جداگانه، در مسائل دموکراتیک، اتحاد موقت و مشروط ببندد. و این اتحاد موقت و مشروط می‌تواند هم شامل دوران انقلاب و هم دوران سازندگی باشد. این قشر در حقیقت بخش‌هایی از سرمایه‌داری خصوصی ملی را تشکیل می‌دهد که تحت مقررات و مصوبات روشن و قابل‌کنترلی، تا مدت‌ها در اقتصاد کل کشور حضور می‌یابد.

جبهه متحد مردمی

"جبهه متحد مردمی"، ستاد مشترک طبقات و اقشار اجتماعی فوق و نیروهای سیاسی آنان برای سازماندهی مبارزات انقلابی و به پیروزی رساندن انقلاب، تشکیل حاکمیت و دولت انقلابی و اجرای برنامه‌ی اعلام شده‌ی جبهه می‌باشد.

وظایف و برنامه عمل جبهه شامل دو مرحله است: الف: برنامه‌ی سیاسی- مبارزاتی: تا مرحله پیروزی و سرنگونی رژیم و کسب قدرت سیاسی:

ب: برنامه سیاسی- اجتماعی: برنامه دولت برآمده از انقلاب، به قصد انجام اقدامات دموکراتیک در زمینه‌های سیاسی- اجتماعی، اقتصادی- فرهنگی و ایجاد نهادهای نوین حاکمیت از یکسو و سازماندهی تدریجی و بی‌وقفه‌ی کل جامعه و اتخاذ اقدامات مقتضی در جهت سوق دادن انقلاب بسوی سوسیالیسم از سوی دیگر است. اقدامات دموکراتیک و سوسیالیستی دولت برآمده از انقلاب با هم‌زمنی طبقه کارگر، مکمل هم و لازم و ملزوم یکدیگرند و دو عنصر انقلاب واحدی را تشکیل می‌دهند.

برنامه سیاسی - مبارزاتی جبهه متحد مردمی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی

این برنامه دربرگیرنده کلیه اشکال مبارزات توده‌ای - انقلابی و تلفیق دیالکتیکی فعالیت‌های مخفی و علنی در شرایط اختناق کنونی است. تجربه هشت سال مبارزه نیروهای اپوزیسیون و جمع‌بندی تجارب جنبش انقلابی در قبال شناخت میزان سببیت رژیم جمهوری اسلامی، نشان می‌دهد که اشکال مبارزه در عمده‌ترین عرصه‌ها علیه رژیم، باید به اشکال قهرآمیز انجام گیرد. ما با چنین چشم اندازی سازماندهی مبارزات خود را طراح می‌کنیم. معینا این امر مانع آن نخواهد بود که سایر اشکال مبارزاتی - توده‌ای که در خدمت تضعیف رژیم و آمادگی توده‌ها برای مصاف نهائی باشد، بکار گرفته نشود.

این برنامه در عین حال باید سازماندهی فعالیت‌های مبارزاتی نیروهای مترقی، انقلابی و دموکرات داخل و خارج را به عهده گرفته و هماهنگی کامل این دو صحنه مبارزه را که در یکی جنبه‌های مخفی و "فهر قانونی" و در دیگر جنبه‌های علنی و قانونی مبارزه برتری دارند، برقرار سازد. برنامه سیاسی - مبارزاتی، شرکت در سازمان‌ها و نهادهای "مشروع" و "قانونی" جمهوری اسلامی (خلاصه هر جا که توده‌های مردم حضور دارند و به فعالیت مشغول‌اند*)، تا ایجاد اتحادهای و تشکلهای مستقل یا نسبتا مستقل کارگری مردمی را شامل می‌شود. این برنامه، از سازماندهی و شرکت فعال در تظاهرات ضد جنگ، سازماندهی اعتراضات مختلف مردم، شرکت در ابراز ناراضی‌ها در صف‌های طولانی و اعتراضات علیه گرانی و کمبودها گرفته تا ایجاد هسته‌های مقاومت و مبارزه و ایجاد کانون‌های مسلحانه در نقاط مختلف کشور به قصد تدارک مبارزه مسلحانه با رژیم را در برمی‌گیرد. وظیفه‌ی ما شرکت فعال در حرکات و نمایش‌های اعتراضی، هر جا که ممکن باشد، به نحوی که از جویبارهای اعتراضی، رودخانه‌ها و شط‌های خروشان حرکات

* لنین تاکید می‌کند: "برای آنکه بتوان به "توده‌ها" یاری رساند و هواخواه‌هایی و همدردی و پشتیبانی "توده" را بسوی خود جلب کرد، باید به هرگونه فداکاری تن در داد و موانع بسیار بزرگی را از سر راه برداشت، تا بتوان به شیوه‌ای منظم و پیگیر، سرسخت، مصر و شکیبا درست در آن موسسات و اجتماعات و جمعیت‌ها، ولو بی‌نهایت ارتجاعی که توده‌ی پرولتر یا نیمه پرولتر را دربر داشته باشند، به ترویج و تبلیغ پرداخت." (بیماری کودکی "چپ گرایانه" کمونیسم).

اجتماعی - مبارزاتی تکوین یابد و تار و پود رژیم ارتجاعی و مطلق‌العنان و ضدانقلابی جمهوری اسلامی را با یک قیام عمومی قهرآمیز در هم ریزد و به حیات جهنمی این دستگاه سفاک، یکبار برای همیشه پایان دهد.

بدیهی است که شکل و مضمون برنامه‌ی سیاسی - مبارزاتی برای کسب قدرت سیاسی و نیز برنامه‌ی سیاسی - اجتماعی دولت پهن از کسب قدرت "جبهه متحد مردمی"، بر حسب آنکه رژیم جمهوری اسلامی مقدم بر انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی، از سوی یک "جبهه متحد دموکراتیک" سرنگون شده باشد یا نه، متفاوت خواهد بود.

اما خطوط کلی و اصلی برنامه‌ی سیاسی - مبارزاتی و نیز بخش مهمی از وظایف دموکراتیک، در هر دو حالت، تقریباً از جهات مختلفی یکسان است. منتهی درجه‌ی بنیادی بودن، پیگیری‌تر بودن و مردمی‌تر بودن آن در حالت سرنگونی رژیم به رهبری "جبهه متحد مردمی" قوی‌تر و چشم‌گیرتر و برای تکامل بعدی انقلاب سرنوشت‌ساز است.

برنامه‌ی سیاسی - اجتماعی "جبهه متحد مردمی" دولت برآمده از انقلاب، بنا به ملاحظه‌ی فوق، در اصلی‌ترین خطوط آن در زمینه‌های دموکراتیک، همان اقدامات و تصمیماتی خواهد بود که در صفحات قبل تحت عنوان "مبرم‌ترین وظایف و برنامه‌ی حداقل و فوری" قید شده است. اما همانگونه که تأکید شد، مضمون اقدامات دموکراتیک، به علت نقش رهبری‌کننده‌ی طبقه کارگر، از همان آغاز بار سوسیالیستی داشته و نهایتاً در خدمت آن خواهد بود. این جنبه، بویژه در مسأله‌ی ساختار حکومتی نوین و مضمون دموکراتیک حکومت مردم بر مردم و شکل کنترل و نظارت توده‌های مردم در امور کشوری، برجسته‌تر خواهد شد.

علاوه بر این، با وجود بخش بزرگ و پرتوان دولتی در اقتصاد، با تصرف قدرت دولتی از سوی طبقه کارگر و متحدان وی با هژمونی طبقه کارگر، دستگاه‌ها و امکانات اقتصادی و مالی حاضر و آماده‌ای به مالکیت دولت انقلابی در می‌آید که با تکیه بر سازماندهی دموکراتیک آن و شرکت زحمتکشان در اداره‌ی آنها، بار بخش سوسیالیستی اقتصاد فزونی یافته و برتری فزاینده‌ی خود را بر بخش خصوصی سرمایه‌داری ملی، گه ضرورتاً مدت‌ها در کل اقتصاد کشور، ولی نه در حاکمیت، حضور خواهد داشت، حفظ خواهد کرد.

مجموعه‌ی اقدامات بعدی دولت انقلابی با هژمونی طبقه کارگر، چه در زمینه‌ی

تقویت و گسترش بخش دولتی بویژه در رشته های کلیدی و استراتژی و توسعه ی تعاونی ها ، چه در کنترل و هدایت بخش خصوصی اقتصاد ، چه در جهت سازماندهی سیستم حکومتی، چه در رابطه با اقدامات اجتماعی و رفاهی، بویژه به نفع محروم ترین اقشار جامعه ، سنگتگیری انقلاب دموکراتیک را به سوسیالیسم ممکن خواهد کرد .

هژمونی طبقه کارگر

هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک با سنگتگیری سوسیالیستی، شرط پیروزی کامل آن و ضامن تکامل بعدی انقلاب و فراروشی آن به سوسیالیسم است. اما هژمونی طبقه کارگر، جزو شروط شرکت یک حزب و جریان سیاسی در جبهه نیست* . هژمونی طبقه کارگر و حزب آن امر قراردادی نیست که در پشت میز مذاکره به حزبی یا گروهی سپرده شود؛ حزب یا گروه سیاسی که با چنین اتعا و توقعی وارد جبهه متحد بشود، از همان آغاز مایه ی ناکامی و موجبات تلاشی نهائی آنرا فراهم می سازد .

هژمونی طبقه کارگر بیانگر مناسبات دموکراتیک طبقه کارگر با متحدانش در داخل "جبهه متحد مردمی" و تجسم نقش وی در سازماندهی مبارزات طبقات و اقشار اجتماعی برای انجام انقلاب دموکراتیک با سنگتگیری سوسیالیستی و کسب قدرت سیاسی است. بدین جهت مناسبات میان متحدان فقط بطور دموکراتیک و بدون توسل به جبر و تحمیل امکان پذیر است .

درک ما از مقوله ی هژمونی طبقه کارگر، در ارتباط با همین مضمون دموکراتیک آن و اعتقاد به تأمین و دستیابی دموکراتیک آنست. بدین معنا که طبقات و اقشار و نیروهای سیاسی شرکت کننده در "جبهه متحد مردمی"، سرکردگی طبقه کارگر را در عمل و در مبارزات روزمره ، چه در امر سازماندهی این مبارزات، چه در طرح شعارهای درست

* هوشی مین می آموزد : "حزب نباید ادعای رهبری جبهه ی دموکراتیک را داشته باشد، بلکه باید خود را به مانند یکی از فعال ترین و از خودگذشته ترین و صدیق ترین اعضای جبهه نشان دهد. مقام رهبری هنگامی به او سپرده خواهد شد که توده های وسیع مردم در جریان کار و مبارزه ی روزمره ، درستی سیاست او و لیاقت رهبری اش را بشناسند." (آثار منتخب هوشی مین ، متن فرانسه ، ص ۴۵) .

و تجهیزکننده و تعیین و ترسیم خط مشی سیاسی، در برنامه مبارزاتی و دولتی، با اتکاء بر تجربه و از روی اعتقاد کامل، بطور طبیعی، داوطلبانه و دموکراتیک، استقبال کنند و شایستگی طبقه کارگر را به ایفای نقش واقعا" پیشاهنگ، بر پایه پایداری و سرافرازی وی در جریان مبارزات سیاسی- مسلحانه و سایر اشکال مبارزات توده‌ای عملا" احساس کنند. به عبارت دیگر، از یکسو طبقه کارگر در جامعه و در روند حرکات سیاسی- اجتماعی و مبارزاتی و از سوی دیگر، سازمان (یا سازمان‌های) انقلابی- سیاسی وی، امر سرکردگی را به "جبهه متحد مردمی"، نه در "بالا" و نه در میان توده‌ها، با توسل به اقدامات بوروکراتیک و غیردموکراتیک تحمیل نکرده باشد.

به اعتقاد ما این خصلت و جوهر دموکراتیک هژمونی طبقه کارگر، باید در دوره‌ی پس از پیروزی و بازسازی کشور و در جریان اجرای عملی برنامه دولت و حرکت و اقدامات اقتصادی- اجتماعی و سیاسی با سمنگیری و مضمون سوسیالیستی نیز با هشیاری و مسئولانه و حتی جدی‌تر از پیش دنبال شود. زیرا امکانات دولتی گسترده و کسب قدرت دولتی و مشکلات ناشی از بازسازی کشور و تحریکات حتمی‌الوقوع امپریالیستی و دشمنان انقلاب از یکسو و فقدان سنت‌های دموکراتیک و رسوبات فرهنگی و تربیتی یک جامعه‌ی استبداد زده‌ی قرون وسطائی از سوی دیگر، خطر آن را فراهم کند که هژمونی طبقه کارگر، جای خود را به هژمونیم و اعمال روش‌های دیکتاتورمنشانه و تجاوز به حقوق دموکراتیک متحدان جبهه داده و سپس به استبداد و زورگوشی علیه خود طبقه کارگر و سایر زحمتکشان شهسور و ده مبدل گردد و حاکمیت مردم بر مردم جای خود را به حاکمیت بوروکراتیک و استبدادی علیه مردم و زحمتکشان بسپارد.

تخطی از اصول دموکراتیک فوق‌الذکر، انقلاب دموکراتیک با سمنگیری سوسیالیستی را بی‌گمان به چپ‌روی و سکتاریسم و سپس به استبداد و سرانجام به انحراف از آرمانهای اصلی انقلاب سوق داده و عاقبت به شکست انقلاب دموکراتیک با سمنگیری سوسیالیستی خواهد انجامید. احترام و رعایت منشور "جبهه متحد مردمی" و رعایت اصول دموکراتیکی که باید ناظر بر هر اتحاد عملی باشد، یک امر حیاتی برای بقا و پیروزی آنست.

ساختار دموکراتیک و مردمی دولت برآمده از انقلاب

انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی سرآغاز حرکت تدریجی و مسالمت‌آمیز گذار جامعه به سوی سوسیالیسم و استقرار آنست:

اشتلاف داوطلبانه، دموکراتیک و انقلابی طبقات، نیروها و سازمان‌های سیاسی مختلف و متفاوت، وجود و تضمین سیستم واقعا "چند حزبی، تجدید سازمان دموکراتیک ساختار دولتی و گسترش شوراها بر پایه‌ی شرکت واقعی زحمتکشان و مردم در اداره‌ی امور خود، تضمین واقعی و قانونی آزادی‌های کامل سیاسی و فعالیت مستقل سندیکا‌های کارگری و صنفی، فرهنگی و سیاسی برای همه‌ی ساکنان کشور، احترام به آزادی و حقوق دموکراتیک و بسط و گسترش آن، اعطاء خودمختاری گسترده به خلق‌های ساکن ایران، ایجاد سیستم دولتی غیرمتمرکز از نظر اقتصادی، اداری، فرهنگی، آموزشی و برنامه‌های عمرانی به قصد انتقال بخش مهمی از تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات به ارگان‌های محلی و تأمین شرکت و کنترل مردم در این امور، از اساسی‌ترین وظایف حاکمیت و دولت برآمده از انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی در کشور عقب مانده از نظر فرهنگی ایران است، که اختناق و استبداد همه گیر (توتالیتاریسم) و زورگویی در آن ریشه‌های تاریخی و سنتی بس طولانی داشته و گرایش به بازگشت بسوی استبداد از زمینه‌ی فرهنگی و اجتماعی نگران‌کننده‌ای برخوردار است.

تعمق در ساختمان سوسیالیسم و اعمال دیکتاتوری پرولتاریا، در کشورهایی سوسیالیستی، بویژه در کشورهای عقب مانده‌ای نظیر ویتنام و کره شمالی و نیز تجربیات متداول سمتگیری سوسیالیستی در برخی از کشورهای آفریقا نظیر اتیوپی علی‌رغم پیشرفت‌هایی که این کشورها در غلبه نسبی بر عقب ماندگی‌های اقتصادی-اجتماعی و در گسترش فرهنگ و تأمین اجتماعی بدست آورده‌اند، و نیز آنگونه که از تحلیل‌ها و انتقادات ارگان‌های رهبری برخی احزاب این کشورها برمی‌آید، متأسفانه خالی از اشتباهات و انحرافات جدی نبوده است. بنحوی که امکان نداده است تا از نیروی بالقوه عظیم اقتصادی، انسانی و فرهنگی این کشورها و دورنمائی که سوسیالیسم در برابر این کشورها و جوامع آنها گشوده بود، بهره‌برداری کامل شود. این اشتباهات و انحرافات در خطوط کلی آن، در کشورهای سوسیالیستی اروپا در امور اقتصادی و برنامه‌ریزی، به

عقب ماندگی نسبی تکنولوژی، کمبود کالاهای مصرفی، مواد غذایی، تمرکز خارق العاده در سیستم حکومتی و رشد فلج کننده‌ی بوروکراسی انجامیده و در زندگی اجتماعی-سیاسی به کاهش فوق العاده‌ی نقش توده‌ها و زحمتکشان در اداره‌ی امور، به سقوط نقش شوراها از ارگان‌های رهبری به نهادهای اداری و فاقد قدرت و فرمایشی و به بی تفاوتی نگرانی آور مردم و زحمتکشان به مسائل، فقدان دموکراسی سوسیالیستی، توسعه فساد و باندهای و رشوه‌خواری و سایر نقیصه‌های بیگانه با سوسیالیسم منجر شد. در سال‌های اخیر، گونه‌های تنگان‌دهنده‌ای از این واقعیت‌های تلخ در سایه سیاست و مشی "گلاسنوست"، صادقانه بیان می‌شود و مبارزه‌ی بس دشواری برای از میان برداشتن آنها پس از یک تأخیر طولانی و تاریخی آغاز گردیده است.

سوسیالیسم و دموکراسی: دو جزء جدائی‌ناپذیر

تمامی این تجربیات تلخ و آموزنده ما را بر آن وامی‌دارد که بیش از پیش بسسه اهمیت دموکراسی در جامعه، ضرورت تأمین آزادی سیاسی و حکومت مردم بر مردم و گسترش فزاینده‌ی کنترل توده‌ها از پائین و ایجاد محمل‌های حکومتی و سیاسی و سیستم اقتصادی غیر متمرکز، تأکید و توجه بیش از پیش نمائیم.

در این باره، رابطه‌ی حزب حاکم با دولت و ارگان‌های اداری، نقش نهادهای حزبی در کارخانه‌ها و موسسات مختلف و با نهادهای مدیریت و شوراها، نقش حزب در ارتباط با سازمان‌های دموکراتیک و توده‌ای، نظیر اتحادیه‌های کارگری، دهقانی، زنان، جوانان، دانشجویان و غیره، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

کمونیست‌ها در داخل هر نهاد کشوری، در هر مقام و جایی که باشند، بمثابة فداکارترین، از خودگذشته‌ترین، پرکارترین، کم ادعا ترین و متواضع‌ترین عناصر، نقش پیشاهنگ خود را بطور طبیعی و دموکراتیک بجای می‌آورند و اکیدا باید از هرگونه برتری جوئی نسبت به غیرکمونیست‌ها، از جمله برخورداری از حقوق ویژه، حق و دخالت‌های بوروکراتیک و از "بالا" منع گردند. قانون اساسی، اساسنامه حزب، اصول و مبنای حاکم بر امور باید بر این اصول تأکید ورزد، و تمامی نهادهای مردمی باید پاسدار

آن باشند. احترام و رعایت استقلال عمل اتحادیه‌ها و سندیکاها و سازمان‌های تسوده‌ای،
تأمین آزادی کامل بیان و انتقاد از دولت، حزب و حاکمیت از وظایف دولت برآمده
از انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی است.

دموکراتیزه کردن کل زندگی اجتماعی و پاسداری از آن از وظایف اصلی و دائمی
دولت و حاکمیت و نهادهای مردمی برآمده از انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی
خواهد بود، تا آنکه در جریان گذار به سوسیالیسم خصلت دموکراتیک و تعمیق شده‌ی
جامعه‌ی نوین، استمرار یابد.

همانگونه که در اسناد کنفرانس تدارکاتی سرتاسری تأکید شده است، دموکراسی
در جامعه از ضروری‌ترین عوامل برای حیات و فعالیت کمونیست‌ها بویژه در کشورهای
عقب مانده شرق است.

آگاهی و وظیفه‌ی انقلابی ایجاد می‌کند که کمونیست‌ها پرچمدار و پیشاهنگ
مبارزه در راه آزادی، نه فقط برای طبقه کارگر بلکه برای سایر اقشار جامعه و مدافعین
پیگیر تأمین حقوق دموکراتیک تمام خلق و نیز اقلیت‌های ملی و مذهبی باشند.

طبقه کارگر در مبارزه برای آزادی، حتی در چهارچوب دموکراسی بورژوازی، بیش
از هر طبقه دیگری ذینفع است. زیرا دموکراتیسم طبقه کارگر با دموکراتیسم هر طبقه
دیگری بطور بنیادی متفاوت و از همه پیگیرتر و انسانی‌تر است. از سوی دیگر همانگونه که
لنین می‌آموزد، فقط طبقه کارگر قادر است دموکراتیزه کردن رژیم سیاسی و اجتماعی را تا
به آخر برساند. زیرا چنین دموکراتیزه کردنی، این رژیم را بدست کارگران خواهد داد.
طبقه کارگر و کمونیست‌های ایران باید آزادی‌های بدست آمده، ریشه دوانیده و تعمیق
یافته در انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی را با خود به جامعه سوسیالیستی
فردا به ارمغان برده و در سوسیالیسم جاودانه سازند. زیرا سوسیالیسم و آزادی، از هم
تفکیک ناپذیر بوده و دو روی یک سکه‌اند.

از همین رو مبارزه برای آزادی و دموکراسی در جوامع مختلف و صورتبندی‌های
متفاوت اجتماعی- سیاسی، در جامعه بورژوازی، در نظام برآمده از انقلاب دموکراتیک با
سمتگیری سوسیالیستی و در جامعه سوسیالیستی متفاوت است و از مرحله‌ای به مرحله‌ی
دیگر تحول می‌یابد و مضمون نوینی پیدا می‌کند. ولی آزادی اندیشه و بیان ضرورت توقّف
ناپذیر رشد سالم و شکوفائی انسان و جامعه در همه این نظام‌ها، بویژه در جامعه

سوسیالیستی است.

کنگره مؤتسان به رهبری آینده ماموریت می‌دهد سند جامعه‌ی را در رابطه با نقش و ویژگی‌های دموکراسی در جامعه بورژوازی، در جامعه‌ی پس از انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی و در جامعه‌ی سوسیالیستی آینده‌ی ایران و بویژه در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا و چگونگی اعمال دموکراسی در آن، و نامتین پلورا لیسم سیاسی، تدوین نموده و به بحث واحدها بگذارد.

www.iran-archive.com

"شورای متحد کمونیستی" و امر وحدت جنبش کمونیستی ایران

انقلاب آینده ایران و نقش حزب کمونیست

همانگونه که در اسناد مختلف تاکید کرده ایم، سازماندهی و انجام پیروزمندانسه انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی، تنها از راه ائتلاف طبقاتی کارگران با سایر طبقات و نیروهای غیر پرولتری و تامین دموکراتیک هژمونی طبقه کارگر میسر است. لذا مسئله‌ی شکل طبقه کارگر، سازماندهی آن و ارتقاء آگاهی طبقاتی وی برای درک رسالت تاریخی اش، اساسی‌ترین و مبرم‌ترین وظیفه‌ی کمونیستهای ایران است.

وقتی در نظر گرفته شود که سرنوشت انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی با امر سرکردگی طبقه کارگر گره خورده است، در آن صورت اهمیت نقش کمونیست‌ها و لذا تعیین‌کننده بودن امر وحدت جنبش کمونیستی ایران و تشکیل حزب واحد طبقه کارگر بر اساس یک کاربایه‌ی انقلابی، منطبق با شرایط مشخص ایران، حزبی که در میان کارگران و زحمتکشان و توده‌های مردم از نفوذ و اعتبار زیادی برخوردار باشد، برجسته‌تر می‌شود.

اگر طبقه کارگر از نظر تکامل تاریخی و عینی، گورکن سرمایه‌داریست، مشخصه سازمان کمونیستی هم آنست که یگانه اهرم سیاسی-تشکیلاتی ویژه این طبقه و عامل ذهنی ناگزیر چنین تحول بزرگ تاریخی است. تنها حزب کمونیست است که با بهره‌گیری از جهان بینی علمی و راهنمای عمل قرار دادن مارکسیسم - لنینیسم، قادر است طبقه کارگر و زحمتکشان را با بینش دورانساز انقلابی خود و فرهنگ و دانش سوسیالیستی لازم مجهز سازد و آنان را در انجام رسالت تاریخی خویش، به سوی قله‌های پیروزی، تا سرنوختی سرمایه داری و تصرف قدرت سیاسی و سازماندهی جامعه‌ی نوین سوسیالیستی، هدایت نماید.

بنا بر این، به همان اندازه که نقش طبقه کارگر و رسالت تاریخی وی، بسبرای جامعه‌ی بشری و سعادت و آزادی انسان زحمتکش از قید و بندهای استثمار سرنوشت ساز

است، نقش کمونیست‌ها هم بمثابة عناصر آگاه و مروّجان ایدئولوژی طبقه کارگر در این نبرد نهائی، تعیین کننده است. زیرا طبقه کارگر، بدون داشتن سازمان انقلابی و بدون مجهز بودن به تئوری انقلابی و انطباق خلاق آن بر واقعیت‌های جامعه‌ای که از آن برخاسته است، هیچگاه قادر نخواهد بود جامعه را بطور بنیادی دگرگون ساخته و به استثمار فرد از فرد خاتمه دهد.

اهمیت یک حزب کمونیستی متحد و قوی در ایران و مجهز به مشی انقلابی و مردمی از همین ضرورت ناشی می‌شود. ضعف نسبی و پراکندگی گردان‌های کمونیستی در حال حاضر به همین مناسبت هشدار دهنده و تاسف‌بار است.

هرگز نباید از نظر دور داشت که وحدت طبقه کارگر را نمی‌توان در شرایط پراکندگی گردان‌های کمونیستی تأمین کرد. طبقه کارگر، ناظر منفعلی نیست که هر گروه کمونیستی با مرزهای نظریات و مواضع خود بتواند بخشی از آنان را به خود جلب کند. طبقه کارگر بدون کسب اعتماد، در جریان تجربیات ملموس به زیر شعارها و برنامه‌های هیچ سازمانی گرد نمی‌آید. همین وجود تفرقه و چنددستگی در میان کمونیست‌ها، خود عامل تشدید کننده بی‌اعتمادی کارگران نسبت به آنها و نشانگر بحران در نیروهای سیاسی مذهب‌یان رهبری طبقه کارگر است. لذا تلاش واقعی و مستمر برای وحدت جنبش کمونیستی ایران با هدف ایجاد حزب واحد کمونیستی، علیرغم همه دشواریهای موجود، وظیفه‌ای تاخیر ناپذیر تک‌تک ماست. این وحدت، در جریان مبارزه عملی-نظری و طرد تدریجی و سیستماتیک انحرافات چندسویه‌ی ارگانیک موجود، که هر یک از ما گردان‌های کمونیستی ایران حامل بخشی از آنها هستیم، میسر خواهد شد. چنین وحدتی با دستیابی به درک درست در اهلی‌ترین زمینه‌های نظری و مبانی ایدئولوژیکی و رسیدن به یک مشی سیاسی-انقلابی واحد و منطبق با شرایط اجتماعی-سیاسی ایران و نیز با توفیق در اتخاذ شیوه‌ها و منش‌های سالم و بر شالوده‌ی معیارهای انسانی-کمونیستی، چه در روابط درون سازمانی و چه در روابط بیرونی و اجتماعی با سایر نیروها و جریان‌ات، ممکن خواهد بود. انجسام چنین وظایف دشواری، تنها در سایه‌ی یک تلاش جمعی و کمک متقابل گردان‌های کمونیستی به یکدیگر، بر اساس انتقاد و انتقاد از خود، می‌آهسته‌ها و مجادله‌های سالم و سازنده، توأم با روحیه‌ی رفیقانه، به خاطر از میان برداشتن ضعف‌ها و کمبودها و انحرافات احتمالی تک‌تک ما بر بستر یک مبارزه‌ی روزمره‌ی انقلابی در سطح جامعه، امکان‌پذیر است.

با حرکت از واقعیت‌ها و در نظر گرفتن مشکلات موجود و شرایط نامساعد ناشی از دوران شکست و فقدان چشم‌انداز انقلابی، روشن است که فائق آمدن بر دشواریها و موانع فعلی آسان نبوده و وحدت همه‌جانبه‌ی گردان‌های کمونیستی به قصد ایجاد حزب واحد طبقه کارگر، کار امروز و فردا نیست. سلطه‌ی حکومت مطلقه و ضدکمونیستی جمهوری اسلامی و نبود کوچکترین امکان دموکراتیک برای فعالیت‌های سیاسی و سندیکایی، مهاجرت اجباری بخش عمده‌ی رهبری سازمان‌های کمونیستی و فقدان پیوند وسیع لازم با طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان ایران و اساساً "ضعف جنبش کارگری، مشکلات موجود را دوچندان می‌کند.

معضل ضعف جنبش کارگری که عمدتاً "پیامد اختناق طولانی‌ناشی از رژیم‌های مطلقه و عقب‌افتاده‌ی قرون وسطایی در ایران است، باید در ارزیابی‌ها و محاسبات سیاسی و بویژه در تحلیل جنبش کمونیستی ایران، بمثابه یک "عامل عینی" اجتماعی منفی، به دقت مورد توجه و بررسی قرار گیرد. این وضع بویژه بعد از کودتای منحوس ۲۸ مرداد و تحت استبداد خشن شاه، مدت یک ربع قرن به طول انجامید و اینک در رژیم مطلقه‌ی قرون وسطایی "ولایت فقیه" تشدید شده است.

تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که در دهه‌ی ۲۰ و اوایل دهه‌ی ۳۰، در یک برهه‌ی تاریخی کوتاه و استثنائی که جامعه‌ی ایران از شرایط نسبتاً "دموکراتیک" برخوردار شد، چگونه طبقه کارگر ایران که به مراتب از لحاظ کمی ضعیف‌تر از دهه‌های ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ بود، توانست در کوتاه مدت، پختگی طبقاتی-سیاسی و رزمندگی شگفت‌آوری از خود نشان دهد و نقش طراز اولی در صحنه‌ی سیاست ایران بازی کند. همین آمادگی رزمی و پختگی سیاسی را طبقه کارگر ایران در شرایط انقلابی سال ۵۷، در مبارزه برای سرنگونی رژیم استبداد پهلوی، بار دیگر به نمایش گذاشت. به همین مناسبت رژیم کودتای ۲۸ مرداد، تمام نیروی خود را برای سرکوب جنبش کارگری و سازمانهای سیاسی آن متمرکز ساخت و اینک رژیم اسلامی، اختناق را توأم با عوام فریبی‌های مذهبی-پوپولیستی، برای تخدیر و سرکوب جنبش کارگری بکار می‌برد. اما تجربیات نیم قرن اخیر تردیدی باقی نمی‌گذارد که با اولین نشانه‌های آزادی در کشور و بوجود آمدن شرایط دموکراتیک نسبی، جنبش کارگری به سرعت نضج خواهد گرفت و طبقه کارگر جایگاه شایسته و تاریخی خود را باز خواهد یافت.

نظر اجمالی به کشورهای استبدادی و فاشیسمزده، نظیر آفریقای جنوبی —————
در آنجا سیاست تبعیض نژادی و تحقیر و سرکوب سیاه پوستان بیداد می‌کند، شیلی —
ژنرال پینوشه که بعثاً به یک رژیم نظامی — استبدادی سر زبانه‌است، کشورهای نظیر کره
جنوبی، فیلیپین زمان مارکوس، کشورهای آمریکای لاتین با رژیمهای دیکتاتوری نظامی
و حتی مراکش و برخی کشورهای عربی منطقه، نشان می‌دهد که از نظر عمق و طولانی بودن
دوره‌های اختناق، هیچ‌جا قابل مقایسه با ایران نیست. در بسیاری از کشورهای فوق‌الذکر
جنبش کارگری کم و بیش به‌توانی وجود دارد که امکان می‌دهد جنبش‌های کمونیستی و چپ
رادیکال و دموکراتیک از طریق آنها جان بگیرند و در جامعه حضور فعال داشته باشند.
اعتصابات چند صد هزار نفری تابستان ۶۶ کارگران معدن در آفریقای جنوبی، تظاهرات
کارگری و سندیکائی در شیلی، کره جنوبی و سایر جاها نمونه‌های آموزنده‌ی آنست.

این واقعیت‌ها نشان می‌دهد که استبداد و زورگویی و تجاوز به حقوق اجتماع —
و نیز فقدان سنت‌های دموکراتیک حداقل در ایران، تا چه حد عمیق است و لزوم مبارزه
برای تامین آزادیهای سیاسی پایدار، تا چه اندازه ضرورت دارد. فقدان جنبش کارگری
و عدم امکان فعالیت آزاد و هلنی اتحادیه‌های کارگری و سایر اقشار زحمتکش در ایران،
مشکل اساسی در تامین پیوند وسیع و موثر کمونیستها و عناصر و نیروهای رادیکال چپ با
کارگران و مانع جدی برای تربیت یافتن کادرهای مبارز کارگری است. از معضلات عمده‌ی
گردان‌های کمونیستی ایران از جمله همین نداشتن کادرهای کارگری آزموده و ضعیف
قوqالعاده‌ی درصد کارگران و توده‌های زحمتکش در صفوف آنان است. بخش عمده‌ی رهبری
سازمان‌های کمونیستی موجود ایران را روشنفکران، با منشاء طبقاتی غیر پرولتری تشکیل
می‌دهد.

با وجود آنکه پیشاهنگان برخاسته از میان روشنفکران، در جریان مبارزات خونین،
در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها و محرومیت‌های اجتماعی، آبدیده شده و خصوصیات والای
انقلابی کسب کرده و عشق به طبقه کارگر و ستم‌دیدگان و آرمانهای آنان را عمیقاً با خود
عجین کرده و صدها کادر برجسته از این تبار، جان خود را در راه آرمان‌های خویش ارزانی
داشته‌اند، با این حال تردیدی نیست که بخش مهمی از معایب و انحرافات موجود
در میان ما، نظیر تمایلات گروه‌گرایی، خود مرکز بینی، کشش به احتجاجات روشنفکری
و برخورد های ذهنی، روحیه ماجراجویی، سکتاریسم و چپ روی و تمایلات آنارشویستی

و امثال آن، از همین منشاء، فردگرایی روشنفکری و خرده‌پورژواکی فاطمیه‌ی ما ناشی می‌شود.

"شورای متحد کمونیستی" . اولین قدم

با در نظر گرفتن همه این حقایق و مشکلات، باید به مسئله وحدت جنبش کمونیستی ایران و امر تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران، با واقع‌بینی بیشتر برخورد کرد و دستیابی به آنرا مرحله به مرحله و با حرکت از حداقل امکانات موجود و با تلاش همزمان و هماهنگ از "بالا"، به معنی نزدیکی و اتحاد عمل سازمانها و گردانهای کمونیستی، و از "پائین" یعنی تلاش هماهنگ و متحد برای سازمان‌دهی مبارزات زحمتکشان و کارگران و توده‌های مردم علیرغم همه مشکلات موجود، صورت داد. در جریان عمل و کوشش آگاهانه‌ی گردانهای کمونیستی در تدارک و انجام بحث‌های سازنده و از طریق شرکت فعالانه و در عمل انقلابی و سازمان‌دهی کارگران و توده‌های زحمتکش شهر و روستا است که می‌توان قدم به قدم اختلافات موجود را از میان برداشت، به پیشداوریهای مسموم‌کننده فاش آمد و در مسائل اساسی به درک و تحلیل‌های همگرا و واحدی دست یافتند و راه دشوار وحدت نهایی را پیروزمندانه به آخر رسانند.

برای آغاز کار و به امید دستیابی به چنین هدفی و به خاطر پاسخ به بخششی از نیازهای مبرم جنبش، پیشنهاد ما تشکیل "شورای متحد کمونیستی" مرکب از نمایندگان گردان‌های کمونیستی ایران و کادرهای سرشناس و با سابقه‌ی غیرمتشکل کمونیست، بر مبنای یک کارپایه حداقل برای همکاری و اقدامات مشترک مبارزاتی است. تدوین این کارپایه، وظیفه‌ی مبتکران "شورای متحد کمونیستی" خواهد بود و در صورت توافق عمومی، این شورا می‌تواند در عرصه‌های زیرین دست بکار شود:

الف - اقدامات و فعالیت‌های مشترک و هماهنگ در ایران: سازماندهی مبارزات صنفی و سیاسی کارگران و زحمتگشان، بردن شعارهای مشترک مبارزاتی به میان مردم، هدایت مبارزه علیه جنگ، برای دموکراسی و سایر فعالیت‌های تبلیغی مشترک ضد رژیم .
ب - هماهنگ ساختن مشی و سیاست و فعالیتها در داخل اعتلافهای بسبب بزرگ دموکراتیک، برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی.

ج - تبلیغ "شورای متحد کمونیستی" از طریق کلیه امکانات اعضاء آن، به قصد معرفی سیمای دموکراتیک، انقلابی و وحدت‌گراش "شورای متحد کمونیستی" در میان کارگران و زحمتکشان داخل کشور، در جهت کاهش و از میان بردن بحران اعتقاد و مبارزه با روحیه انفعال و یاس و کمک به اعتلاء روحیه مبارزاتی در داخل و خارج از کشور.

د - فعالیت‌های مشترک در خارج از کشور در زمینه‌های مبارزاتی عام نظیر - فعالیت‌های ضد جنگ ایران و عراق، دفاع و همبستگی با زندانیان سیاسی، شرکت در تظاهرات اول ماه مه و غیره.

ه - معرفی "شورای متحد کمونیستی" بمثابة نماینده معتبر جنبش کمونیستی ایران در مقیاس جهانی، بویژه در میان احزاب کارگری و کمونیستی.

و - انتشار یک نشریه مشترک اطلاعاتی و تئوریک، جهت ارائه دست‌آورد‌های نظری مشترک، ترتیب بحث‌های سازنده در مورد اساسی‌ترین مسائل مبتلابه جنبش، در میان نیروهای تشکیل دهنده‌ی شورا.

"شورای متحد کمونیستی"، محل تجمع دموکراتیکی خواهد بود که در آنجا می‌توان مباحثات ایدئولوژیک و نظری- سیاسی بین گردان‌های مختلف و در سطح جنبش‌راه‌درجوی سالم و رفیقانه، در باره اصلی‌ترین مسائل مورد نیاز جنبش کمونیستی ایران، سازماندهی کرد. موضوعاتسی چون: تحلیل جامعه‌ی ایران و ساختار طبقاتی آن، مرحله انقلاب، درک واحد هژمونی طبقه کارگر، اهمیت دموکراسی در جامعه و در سوسیالیسم، مرکزیت و دموکراسی و گسترش دموکراسی درون سازمانی، انترناسیونالیسم پرولتری، مسائل مربوط به چگونگی ساختمان جامعه نوین سوسیالیستی ایران، تاریخ جنبش کمونیستی ایران و... با هدف تدوین طرح اولیه‌ی یک پلتفرم انقلابی مشترک برای همه‌ی کمیونتهای ایران، می‌توانند از جمله مباحث اولیه و اصلی باشند.

به اعتقاد ما، هسته‌ی اولیه‌ی "شورای متحد کمونیستی"، در صورت فقدان شرایط و امکانات برای تجمع همه نیروهای چپ، درگام نخست باید با شرکت چند سازمان و حضور برخی از کادرهای سرشناس و با سابقه‌ی غیر متشکل جنبش کمونیستی آغاز گردد و به تدریج گسترش یابد و تعمیق شود.

همین امر ساده‌ی دور هم نشستن نمایندگان گردان‌های مختلف کمونیستی ایران، با نیت جستجوی صادقانه‌ی راه‌های عملی برای همکاری و مبارزه مشترک، قدم مهمی

در جهت فائق آمدن بر موانع ذهنی موجود است که در اثر سال‌ها فعالیت و رشد جدا از هم و برخورد‌های متقابل گاه ناسالم به وجود آمده است.

خطاست اگر در بررسی تفرقه‌ی موجود در میان گردن‌های کمونیستی، صرفاً "فقدان یک پلاتفرم انقلابی پرولتری" را علت دانست و تصور کرد که با دستیابی به آن، وحدت جنبش کمونیستی خود به خود تا مین شدنی است. پیامد منفی چنین تعلق مکانیکی از مسئله، از جمله آن خواهد بود که به نقش بازدارنده‌ی عوامل ذهنی، از قبیل خود مرکز بینشی سازمانی، روحیه سلطه‌جویی و برتری طلبی، فرقه‌گرائیهای سکتاریستی، فقدان روحیه تحمل نظریات متفاوت و دگراندیش، تصور دانستن انحصاری حقیقت، پیشداوری و بدبینی‌های رایج و امثالهم بهای لازم داده نشود.

به نظر ما اساساً دستیابی به یک پلاتفرم انقلابی پرولتری، بدون فارغ شدن از عوامل ذهنی بازدارنده فوق‌الذکر، غیر ممکن است و این عوامل اگر شرط لازم آن نباشد مسلماً از ضروریات اولیه و بخش جدانشناپذیر آنست.

"شورای متحد کمونیستی"، بویژه در مراحل اولیه آن، از قانونمندیهای یک جبهه‌ی متحد برخوردار است. حرکت و اقدامات متفق "شورای متحد کمونیستی" فقط در چارچوب کارپایه‌ی مشترک می‌تواند صورت بگیرد و در همان محدوده هم تمهید آور است. زیرا اصل همکاری در چارچوب "شورای متحد کمونیستی" و تلاش برای همکاری‌های نظری و دستیابی به کارپایه‌ی جامع وحدت، در تعارض با برخورد عقاید و بحث و مجادله‌ی قلمی و علنی سالم و سازنده و رفیقانه در میان اعضاء "شورای متحد کمونیستی" در باره‌ی مسائل مختلف موجود در جنبش نیست. حتی در یک حزب سیاسی و سازمان زنده و پویا، اختلاف نظر و داشتن برداشتها و ارزیابی‌های متفاوت در مسائل مختلف و بویژه نوظهور، نمایانگر دینامیسم و انعکاس حیات دموکراتیک و انقلابی حزب و عامل تکامل و رشد آن است، تا چه رسد به قانونمندیها و چارچوب و اصول حاکم بر یک "شورای متحد کمونیستی" که تجمعی از جریان‌های مختلف کمونیستی و اولین قدم در راه همکاری و نزدیکی در میان گردن‌های مختلف و متنوع کمونیستی است.

اگر تشکیل "جبهه متحد مردمی" با هژمونی طبقه کارگر مهمترین وظیفه کمونیستها برای سازماندهی طبقات و اقشار زحمتکش و مردمی و انجام پیروزمند انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی است، به نظر ما تشکیل "شورای متحد کمونیستی" و تلاش مستمر

برای تعمیق و یکپارچگی این شورا به قصد ایجاد یک جریان و محور متحد و قوی کمونیستی با هدف ایجاد حزب واحد طبقه کارگر، که قادر باشد توده‌های وسیع کارگران و زحمتکشان را سازماندهی نموده و رهبری مبارزات سیاسی مردم را بدست بیاورد، شرط لازم آنست. زیرا بدون وجود یک حزب کمونیست با ویژگی‌ها و موقعیت بالا در میان کارگران و توده‌های مردم و بدون غلبه بر پراکندگی صفوف گردان‌های کمونیستی کشور، خطر آن می‌رود که در داخل "جبهه متحد مردمی" که رسالت سازماندهی و انجام انقلاب دموکراتیک با سمگیری سوسیالیستی را برعهده دارد، سازمان‌های کمونیستی جدا از هم و در جدال با هم از اثر بخشی لازم محروم شده و مالا" به دنباله‌روی از نیروهای غیر پرولتری کشانده شوند و یا منزوی گردند و انقلاب مقیم بماند.

موفقیت "جبهه متحد مردمی" در گرو وزن و اهمیت و یکپارچگی هسته‌ی کمونیستی آن است.

تصور تأمین هژمونی طبقه کارگر در شرایط تفرقه و پراکندگی گردان‌های کمونیستی، بویژه با در نظر گرفتن ضعف فوق‌العاده تک‌تک گردان‌های موجود در مقایسه با اردوی چند میلیونی کارگران و سایر زحمتکشان ایران، ذهنی گزافی است. به همین مناسبت، اتحاد عمل و همکاری گردان‌های مختلف کمونیستی از طریق "شورای متحد کمونیستی" در قیاب حزب واحد طبقه کارگر، برای تجمع و تمرکز همه‌ی نیروهای کمونیستی در مراکز کارگری و محل تجمع و زندگی زحمتکشان برای سازماندهی و سوق دادن آنان به سوی مبارزات صنفی-سیاسی، قدم اولیه اما ضروری برای تشکیل کارگران و زحمتکشان، ارتقاء سطح آگاهی آنان و گام مقدماتی در راه فراهم کردن شرایط لازم برای تأمین دموکراتیک هژمونی طبقه کارگر است. زیرا هژمونی طبقه کارگر بحق در جریان سازماندهی و رهبری عملی مبارزات روزمره‌ی اقشار مختلف اجتماعی، از مسائل عادی نظیر تقاضا برای نان و برق و آب و مسکن، بالا بردن دستمزدها و حقوق گرفته تا دفاع از آزادی و حقوق دموکراتیک مردم، مقاومت در برابر زورگوشی و تجاوزات پاسداران و نهادهای سرکوبگر، علیه جنگ ایران و عراق، تأمین آزادیهای دموکراتیک و شعارهای سیاسی تندتر و رادیکال‌تر، بوجود می‌آید و مبنای پدید می‌گردد.

همین گسترش مبارزات مردمی و نقش فزاینده و رهبری‌کننده‌ی طبقه کارگر در این مبارزات، به نیرومند شدن جنبش کارگری منجر می‌شود و شرایط مناسب‌تری برای پیوند

وسیع کمونیستها با کارگران و زحمتکشان بوجود می آید و مآلاً به تقویت و بالا رفتن و اعتبار جنبش کمونیستی و نقش آن در حیات سیاسی کشور می انجامد. رابطه منطقی و دیالکتیکی میان تلاشهای سازمانهای کمونیستی و رشد مبارزات و جنبش توده ای - کارگری، بدین منوال شمرات خود را به بار می آورد.

مسئله اساسی اینجاست که در شرایط مشخص ایران، این طبقه کارگر نیست که پراکنده و چند دسته است. این طبقه کارگر ایران نیست که به روال کارگران اروپا، بر حسب تمایلات سیاسی گوناگون (مارکسیست، سوسیال دموکرات یا دموکرات مسیحی، آنارشیست، مائوئیست، ترنسکیست...) به گروه های مختلف تقسیم شده اند و زیر پرچم سازمان های شناخته شده ای این جریانات گرد آمده اند.

واقعیت تلخ اینست که سازمان های کمونیستی اساساً هیچکدام به طور واقعی و وسیع پایگاه توده ای کارگری و دهقانی ندارند. توده های میلیونی کارگران و دهقانان عمدتاً خارج از میدان و مدار نفوذ و حیطة عملکرد گردان های کمونیستی ایران قرار دارند. این وضع نامطلوب را در شرایط رژیم استبدادی کنونی و با وجود چند دستگی و تفرقه میان سازمان های کمونیستی نمی توان به آسانی و بطور اساسی تغییر داد. لذا امر گسترش پیوند با طبقه، سازماندهی و آموزش آن، حیاتی ترین و مبرم ترین نیاز در شرایط دشوار کنونی است. در اینجاست که به جای پرداختن به بحث های مجرد، سازمان های کمونیستی ایران باید دست به دست هم داده و با ایجاد کانون قوی و متحد کمونیستی، بر شالوده یک کارپایه حداقل، برای از میان برداشتن همه ی این مشکلات پرشمار دست به کار شوند. اهمیت محوری و در عین حال ضرورت عینی پیشنهاد ما برای تشکیل هر چه سریع تر "شورای متحد کمونیستی" هم در همین جاست.

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و ضرورت تشکیل ائتلافهای وسیع دموکراتیک

رژیم مطلقه و واپسگرای جمهوری اسلامی، بحق سد راه هرگونه تحول دموکراتیک و هر حرکت انقلابی موثر در کشور است. لذا مبارزه در راه سرنگونی آن میرم ترین وظیفه سیاسی کمونیست‌ها و سایر نیروهای مترقی و دموکرات کشور در شرایط مشخص کنونی است.

از نظر اقدام انقلابی و برنامه‌ریزی سیاسی و ترسیم سیاست ائتلافی با سایر نیروها، این سؤال اساسی مطرح است که: آیا سرنگونی رژیم کنونی در هر شکل و حالتی، و جایگزینی آن با یک رژیم سیاسی دیگر، ضرورتاً "معادل یک انقلاب اجتماعی-سیاسی است؟ و در شرایط مشخص ایران، این تحول همان انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی خواهد بود که قبلاً از آن سخن رفت، و ما آنرا تنها دورنمای واقعی انقلاب آینده‌ی ایران از دیدگاه طبقه کارگر ایران دانستیم؟

به اعتقاد ما یکسان گرفتن و یک گامه کردن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تغییر رژیم کنونی در هر حالی و به دست هر نیروی سیاسی و ترکیب ائتلافی، با انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی، خطای تئوریک جدی با پیامدهای عظمی زیسان‌آور است. زیرا چنین حالتی فقط به شرطی امکان‌پذیر است که مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تحت سرکردگی طبقه کارگر و با رهبری جبهه واحدی از نوع جبهه متحد مردمی و در شرایط آمادگی ذهنی و فیزی کارگران و توده‌های مردم صورت پذیرد، که در جای دیگر از آن سخن رفته است.

تردیدی نیست که کمونیست‌ها با عمل متحد خود، هشیارانه و با پیگیری و استفاده‌ی معقول و ماهرانه از همه‌ی امکانات و تحولات و اوضاع و احوال سیاسی پیش‌آمده و آمادگی رزمی و جو انقلابی لحظه، برای به پیش راندن جنبش و حرکات انقلابی تا تأمین جنبش‌ها حالتی و از قوه به فعل درآوردن آن تلاش خواهند کرد. به عبارت دیگر کمونیست‌ها با تمام نیرو خواهند کوشید تا این دو وظیفه‌ی میرم و حیاتی را توأماً و در جریان یک انقلاب عظیم اجتماعی عملی سازند. ولی آنچه باید از آن سخت پرهیز کرد، تدوین یک استراتژی مبارزاتی بر پایه‌ی آرزوها و با توسل به برداشتهای اراده‌گرایانه، به جای توجه به واقعیت‌ها و آرایش نیروهاست که نتیجه‌ی آن نهایتاً طرح شعارهای بی‌محتوا و دوراز

واقعیت و در هم آمیختن وظایف گوناگون بوده و بالاخره مبارزه‌ی توده‌ها و زحمتکشان را به بیراهه می‌کشاند.

گاه‌ها "این آموزش مهم مارکسیستی فراموش می‌شود که اگر انقلاب را توده‌ها انجام می‌دهند، پس باید خود توده‌ها - برای ضرورت و به فرجام رساندن آن - ایمان و اعتقاد داشته باشند.

وسعت دامنه‌ی نیروهای خواستار سرنگونی رژیم

ما در تعیین و تدوین سیاست ائتلافی خود با سایر نیروها، این نکته را به دقت در نظر داریم که نیروهای سیاسی و اقشار و طبقات اجتماعی که خواستار سرنگونی فوری جمهوری اسلامی و استقرار یک جمهوری دموکراتیک هستند، که طرفدار آزادی‌های سیاسی باشد و استقلال کشور را تضمین کند و اصلاحات اجتماعی - اقتصادی معینی را به اجراء درآورد، اعطاء خودمختاری به خلق‌های ساکن ایران را عملی سازد و یک سیاست خارجی مستقل غیر متعهد را پیش گیرد، به مراتب وسیع‌تر و نیرومندتر از آن نیروهای سیاسی و اقشار و طبقات اجتماعی‌اند که در حال حاضر خواستار انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی می‌باشند.

از سوی دیگر، هرگز نباید از نظر دور داشت که آمادگی کارگران و زحمتکشان و توده‌های وسیع مردم برای مبارزه در راه آزادی و تحولات دموکراتیک، به معنای آمادگی خود بخودی آنان برای انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی نیست. برای تدارک چنین انقلابی، اضافه بر آمادگی رزمی، مهیا بودن ذهنی توده‌ها و درک و پذیرش ایده‌های سوسیالیستی در میان کارگران و زحمتکشان شهر و روستا الزام آور است.

تأکید می‌کنیم که برای کمونیستها، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هدف فاشی نیست. کمونیست‌ها، همراه با سایر نیروهای سیاسی مترقی و دموکراتیک و با تکیه بر طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش در نیمه راه متوقف نشده و خواهند کوشید تا مـــسارزات دموکراتیک مردم را برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، تا حد انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی ارتقاء دهند.

کمونیست‌ها هشیارانه و همواره برای فراهم آمدن چنین شرایط و وضع انقلابی

مناسب تلاش خواهند ورزید. اما مسلماً "چنین تحولی را به شرط آمادگی ذهنی و رزمی کارگران و توده‌های زحمتکش و فقط به اتکاء آنان و نمایندگان سیاسی مختلف آنان انجام خواهند داد. و از توسل به شیوه‌های توطئه‌گرانه و ماجراجویانه که از پشتیبانی آگاهانه و فعال توده‌ها برخوردار نباشد، اجتناب خواهند ورزید. نهایت به این نکته اساسی مهم است که، صرف اینکه طبقه‌ی مورد نظر ما کارگران هستند، به این معنی نیست که آنان خود به خود خواهان سوسیالیسم هم هستند و هر حزب کمونیستی را هم حزب خود می‌دانند. کارگران شمع تند طبقاتی دارند، اما آنها آگاهی طبقاتی و پی بردن به رسالت تاریخی خویش را، یعنی به گورکن سرمایه داری، می‌آموزند و در کوره‌ی مبارزات عملی تجربه می‌کنند. کمونیست‌ها حاملان و مروجان و مبلغان ایده‌های سوسیالیستی در میان کارگران و زحمتکشان هستند و نقش تاریخی پرارزش آنان در همین است.

طبیعی است که کمونیست‌ها و گردان‌های کمونیستی، در سخت‌ترین شرایط خفقان، برای تماس با کارگران و توده‌های زحمتکش مردم و برقراری پیوند رزمنده با آنان و سازمان‌دهی‌شان، ففلت نکرده و به امید فراهم آمدن شرایط نسبتاً "دموکراتیک" در جامعه دست روی دست نمی‌گذارند. زیرا خود همین فعالیت و تلاش برای فراهم آوردن شرایط دموکراتیک در کشور، از اقدامات و قدمهای ضروری و مهم است. اما در شرایط خفقان کشور و سرکوب جنبش کمونیستی، متأسفانه نتایج چنین فعالیت‌ها و تلاش‌ها محدود و ثمرات آن بسیار ناکافی خواهد بود. نیاز و اعتقاد کمونیست‌ها برای دموکراسی در جامعه هم از همینجاست. به همین مناسبت، این صرفاً "نیروهای دموکرات" غیرپرولتری و بورژوا-دموکرات نیستند که به تحولات دموکراتیک در جامعه علاقه‌مندند. طبقه کارگر و نیروهای سیاسی وی به مراتب بیش از هر طبقه دیگری در چنین تحولاتی نینفع‌اند، تا در شرایط و امکانات اجتماعی-سیاسی دموکراتیک بدست آمده، بلادرنگ به امر سازماندهی و آمادگی توده‌ها برای انجام انقلاب دموکراتیک با سمتگی نیرو سوسیالیستی همت گمارند.

تا تامين شرایط عینی و ذهنی لازم برای انجام انقلاب دموکراتیک با سمتگی نیرو سوسیالیستی، احتمال دارد کشور ما صحنه‌ی مبارزات سیاسی گوناگون و نست به دست شدن قدرت حاکمه بین نیروهای سیاسی مختلف بشود. به عبارت دیگر، رژیم جمهوری اسلامی سرتنگون شود، بدون آنکه به انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی منجر گردد. زیرا

شرط لازم چنین انقلابی نه فقط تأمین شرایط ذهنی آن در میان کارگران و توده ها، بلکه وجود یک حزب کمونیست قوی و پرنفوذ در میان آنهاست، تا هژمونی طبقه کارگر تأمین گسرد. وظیفه کمونیست ها و سایر نیروهای مترقی و دموکرات کشور که خواستار آزادی و استقلال واقعی کشور و طرفدار تحولات انقلابی به نفع زحمتکشان و معرومان جامعه هستند، شرکت فعال در مبارزات روزمره مردم علیه رژیم است.

نردیدی نیست که رژیم جمهوری اسلامی در اثر تناقضات داخلی رشدیابندهی آن و گسترش فزایندهی ناراضی های توده های مردم، که از فشار طاقت فرسای زندگی، جنگ خانمان برانداز و جور و ستم روحانیت حاکم به عصیان کشیده می شوند، از هم خواهد پاشید و سرنگون خواهد شد. اما در صورت عدم حضور و شرکت فعال و پیشاهنگ کمونیست ها و سایر نیروهای دموکرات در امر بزرگ مبارزه برای سرنگونی رژیم، به صورت هماهنگ و مشکل در یک جبهه ائتلافی دموکراتیک، خطر جدی آن می رود که حاکمیت بعد از سرنگونی بدست نیروهای سیاسی ارتجاعی و استبدادی از نوع دیگری بیافتد، و باز هم فداکاری ها و قهرمانی های مردم ایران بر باد رود و در عین حال مجدداً مشکلات نوینی در برابر کمونیست ها و سایر نیروهای مترقی، برای سازماندهی توده های زحمتکش به سوی انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی بوجود آید.

برنامه استراتژیکی و برنامه حداقل کمونیست ها

هدف و خواست غائی ما انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی با تأمین هژمونی طبقه کارگر است. تعابیل ما بر آنست که در بطن همین انقلاب، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیز صورت پذیرد. یعنی در حین انجام برنامه استراتژیکی ما برای انقلاب آیندهی ایران، وظیفهی مبرم سرنگونی رژیم جبار کنونی نیز انجام پذیرد. ولی با در نظر گرفتن توازن نیروها و آمادگی رزمی نیروهای انقلابی، در حین تلاش مستمر برای به فرجام رساندن برنامه استراتژیکی خود، برنامه حداقلی را برای ائتلاف با سایر نیروهای دموکراتیک برای انجام وظیفهی عاجل و ضروری سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی با هدف استخراج یک جمهوری دموکراتیک، پیشنهاد می کنیم. مسلمان کمونیست ها در نیمه راه متوقف نخواهند شد. زیرا رسالت کمونیست ها پایان نیا فداست. همانگونه که قبلاً تأکید کردیم،

وظیفه ما از فردای سرنگونی رژیم، سوق دادن بی‌درنگ و واقع‌بینانه و غیر ماجراجویانه و در عین حال مستقلانه و رزم جویانه‌ی تحولات دموکراتیک جامعه به سوی سوسیالیسم است و دموکراسی پیگیر و کامل را هم از همین دیدگاه ضروری می‌دانیم. به همین مناسبت، وظیفه‌ی تاخیرناپذیر کمونیست‌ها شرکت فعال و پیشاهنگ در مبارزه‌ی روزمره‌ی مردم برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، و از آن طریق نفوذ در توده‌ها و کارگران در جریان این مبارزه و سازماندهی آنان و تلاش مستمر برای ارتقاء سطح آگاهی سیاسی - طبقاتی آنان تا حد درک و پذیرش مضامین انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی است. زیرا ادامه روند انقلابی در مسیر انجام انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی، در گرو موفقیت کمونیست‌ها در این مقطع مبارزاتی و تعمیق ضلعت دموکراتیک مبارزه‌ی توده‌ها برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و در چگونگی و رادیکالیسم شکل سرنگونی است.

در جریان سرنگونی و به دنبال آن، هر قدر تحولات دموکراتیک عمیق‌تر و وسیع‌تر باشد، هر قدر حاکمیت مردم بر مردم و کنترل و شرکت توده‌های مردم و زحماتشان در امور کشور واقعی‌تر و موثرتر باشد، به همان نسبت شرایط برای تسریع روند انقلابی به سوی انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی فراهم‌تر خواهد شد.

صف‌بندی‌های مختلف ضد رژیم و لزوم یک آثرنا تئو دموکراتیک

واقعیت اینست که در مقابله و مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی، اضافه به کمونیست‌ها، نیروهای سیاسی وسیعی، از دیدگاه‌های طبقاتی و سیاسی مختلف و گاه متناقض، شرکت داشته و برای سرنگونی و تغییر رژیم کنونی تلاش می‌کنند.

از یکسو سلطنت‌طلبان از هر طیف، از جمله "نهضت مقاومت ملی ایران" و "جبهه نجات ایران"، با پشتیبانی و همدستی محافظ خارجی و امپریالیستی و سرمایه‌داران وابسته به رژیم گذشته، با امکانات مالی و فنی فراوان، برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، اما استقرار مجدد سلطنت در فعالیت‌اند.

از سوی دیگر، در میان نیروهای سیاسی موجود و مؤثر ضد رژیم "شورای ملی مقاومت" قرار دارد. متأسفانه به لحاظ عملکرد هژمونیستی سازمان مجاهدین خلق ایران در "شورا" و سایر تحولات منحنی درون سازمانی آن و پافشاری آنان بر تشکیل دولت موقت

جمهوری اسلامی پس از سرنگونی، که مسلماً خطر استمرار حکومت اسلامی - استبدادی از نوع دیگری را دربر دارد و نیز به مناسبت همکاری تنگاتنگ سازمان مجاهدین خلق با رژیم فاشیستی عراق، نیروهای اصلی و متشکل "شورای ملی مقاومت"، یکی پس از دیگری و هرکدام به نحوی متأثر از عواقب عوامل فوق‌الذکر، از آن کناره‌گیری کرده‌اند. اینک "شورا" عملاً شانس تبدیل شدن به یک جبهه وسیع دموکراتیک و مستقل را که قادر باشد رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون ساخته و رژیم دموکراتیک واقعی را جانشین آن سازد از دست داده است.

اضافه بر نیروهای سیاسی مختلف متشکل در گروه‌بندی‌های فوق، نیروهای سیاسی دیگر، نظیر "نهضت آزادی ایران"، "جبهه ملی ایران" و شخصیت‌ها و گروه‌های وابسته به آنان، در محدوده‌ی خود برای تغییرات معین دموکراتیک علیه رژیم "ولایت فقیه" در تگابو هستند. نهضت آزادی ایران، طرفدار جمهوری اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی، بدون تنگناهای "ولایت فقیه" آن و عملاً خواستار استحاله‌ی "دموکراتیک" رژیم جمهوری اسلامی از درون است.

اما مهمترین نیروی سیاسی مترقی و دموکرات غیرکمونیست ایران، حزب دموکرات کردستان ایران است که تحت شعار "دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان"، اینک هفت سال است که قهرمانانه علیه رژیم جمهوری اسلامی، مسلحانه می‌جنگد و هزاران پیشمرگ مسلح و آبدیده و مصمم دارد و از پشتیبانی خلق کرد و از هواداری سایر خلق‌های ایران بهره‌مند است. نیروهای خلقی دیگری هم بویژه در میان ترکمن‌ها و بلوچ‌ها علیه رژیم جمهوری اسلامی، با شعارهای مشابه حزب دموکرات کردستان، می‌رزمند. اینست واقعیت نیروهای سیاسی غیرکمونیست حاضر در صحنه‌ی مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی. اضافه بر اینها، هم اکنون جمعیت‌ها، انجمن‌ها، کانون‌ها و تجمعات دموکراتیک بسیار متعددی بوجود آمده‌اند. هرکدام از این تشکلات، بخشی از نیروها و عناصر سیاسی، دموکرات، طرفداران حقوق بشر و آزادی و یا نیروهای سیاسی با ایدئولوژی‌های مختلف (حتی مسلمان دموکرات و ضد ولایت فقیه) را در بر می‌گیرد، که به سهم خود برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار یک جمهوری دموکراتیک، که طرفدار آزادی و استقلال ایران باشد، مبارزه می‌کنند.

کمونیست ها باید همراه با سایر نیروهای دموکرات پیگیر، در برابر صف آزادی های سیاسی و جبهه های ائتلافی سلطنت طلب یا طرفداران تشکیل نوع دیگر دولت اسلامی، آلترناتیو دموکراتیک خود را به صورت جبهه ی ائتلافی دموکراتیک عرضه کنند.

جبهه ی ائتلافی دموکراتیک باید از نظر نیروهای شرکت کننده ی آن و برنامه ی حداقلش چنان باشد که اعتماد عمیق مردم را جلب کند. زیرا مردم ایران و توده های زحمتکش، بعد از تجربه ی بسیار تلخ انقلاب بهمن و حاکمیت ضد بشری کنونی، دیگر حاضر نیستند سرنوشت خود را به دست نیروهائی بدهند که بار دیگر رژیم سلطنتی یا رژیم اسلامی از نوع دیگر و حاکمیت استبدادی نوینی را به آنها تحمیل کنند.

بدین ملاحظات، از وظایف مهم و اجتناب ناپذیر کمونیست ها، افزون بر تلاش برای تشکیل "شورای متحد کمونیست" و "جبهه متحد مردمی"، برای پاسخ به نیازهای گه قبل" بیان شدند، کوشش برای تشکیل یک "جبهه ی ائتلافی دموکراتیک" با شرکت سایر نیروهای دموکرات ملی است که مستقل از تشکل های ائتلافی موجود باشد. تا از طریق آن مبارزات مردمی را برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار یک جمهوری دموکراتیک که واقعا" خواستار و مدافع استقلال و آزادی های سیاسی کامل باشد، سازمان دهند و زمینه سیاسی- اجتماعی را برای تحولات پی در پی دموکراتیک فراهم نمایند.

شرکت کمونیست ها در چنین جبهه ی ائتلافی دموکراتیک به شرطی مجاز است که به استقلال عمل و اندیشه، حق انتقاد و تبلیغ مشی خویش در نشریات و در سطح جامعه مدنه نرساند. و نیز مانع از کار موازی آنان در خارج از محدوده ی جبهه ائتلافی دموکراتیک در جهت تدارک انقلاب دموکراتیک با سمگیری سوسیالیستی در عین حفظ تعهدات دموکراتیک آنان در چارچوب جبهه ی ائتلافی دموکراتیک، نگردد.

رسالت "جبهه ائتلافی دموکراتیک"، سازماندهی موفقیت آمیز مبارزات مردم برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، تشکیل دولت موقت و فراخوانی مجلس موسسان با رعایت کامل موازین دموکراتیک و در شرایط آزادی کامل فعالیت احزاب، مطبوعات، سندیکاها و غیره است.

مجلس موسسان، مضمون جمهوری دموکراتیک، شکل حکومتی، اصول خودمختاری ها و خطوط اصلی سمت گیری های اقتصادی- سیاسی و اجتماعی کشور و قانون اساسی نوین را تصویب خواهد کرد.

ادامه‌ی احتمالی فعالیت کمونیست‌ها در داخل جبهه‌ی ائتلافی دموکراتیک و اساساً شکل و درجه‌ی همکاری یا حمایت مشروط و موقت از آن و حتی احتمال جبهه‌گیری و مخالفت با آن، منوط به نتایج مصوبات مجلس موسسان و خطوط اصلی سمت‌گیری‌های اقتصادی-سیاسی و اجتماعی آن است. کمونیست‌ها مبارزه برای حفظ و تعمیق دستاوردهای دموکراتیک و آزادی‌های سیاسی بدست آمده را تحت هیچ فشار و قید و شرطی و به خاطر هیچ امتیاز و ائتلافی قربانی نخواهند کرد. بلکه برعکس، در راه تعمیق آزادی‌های دموکراتیک و غنی‌ساختن مضمون مردمی آن‌ها از راه ایجاد اشکال نوین و اصیل تشدید کنترل از پائین و حکومت مردم بر مردم و کنترل کارگران و زحمتکشان بر اداره‌ی امور کارخانه‌ها و موسسات تولیدی، کارمندان در امور اداری، دهقانان در مسائل زراعی و ارضی، دانشجویان و دانشگاهیان در امور دانشگاهی، دانش‌آموزان و معلمان در امور آموزشی و کل جامعه در اداره‌ی امور کشور، و گسترش خودمختاری‌ها در میان خلق‌های ساکن ایران و گسترش سیستم غیرمتمرکز اداره‌ی امور اقتصادی، فرهنگی، قضائی کشور و غیره پی‌گیرانه مبارزه خواهند کرد. کمونیست‌ها خواستار تحولات پس‌در پی دموکراتیک تا انجام انقلاب دموکراتیک با سمبلیسم سوسیالیستی هستند. ما وظیفه خود را از فردای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در صفحات قبل توضیح دادیم و لذا سگان کشتی مواضع خود را نسبت به هر دولت پس از سرنگونی رژیم با همین قطب‌نما تنظیم خواهیم کرد.

هر قدر آزادی‌های سیاسی کاملتر باشد، هر اندازه شرکت مردم در اداره‌ی امور خود گسترده‌تر باشد، شانس تجهیز توده‌های آگاه‌تر به امور خود، برای مبارزه در راه انقلاب دموکراتیک با سمبلیسم سوسیالیستی بیشتر خواهد بود و در چنین جامعه‌ای نسبتاً آزاد و دموکراتیک، امید انتقال اصول و سنن دموکراتیک جا افتاده و عجین شده در فرهنگ مردم به جامعه سوسیالیستی و استقرار آن قوی‌تر خواهد گردید.

از دیدگاه ما، "شورای متحد کمونیستی"، "جبهه متحد مردمی" و "جبهه ائتلافی دموکراتیک"، بطور دیاکتیکی به هم مربوط بوده و هر روی هم اثر خواهند گذاشت. "شورای متحد کمونیستی" فصل مشترک و مرکز ثقل آنهاست. هر قدر "شورا" متحدتر و قوی‌تر باشد، جنبه‌های دموکراتیک و مردمی و ضدامپریالیستی "جبهه ائتلافی دموکراتیک" شدیدتر شده و زمینه برای تحولات بعدی و انجام انقلاب دموکراتیک بسا

سمتگیری سوسیالیستی فراهم تر خواهد شد. هر قدر این "شورا" متحدتر و قوی تر باشد، تشکیل حزب واحد طبقه کارگر به واقعیت نزدیک تر بوده و شرایط برای گسترش نفوذ و تاثیر سیاسی آن در میان کارگران و زحمتکشان آماده تر و عوامل نهضی انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی با تامین هژمونی طبقه کارگر مهیا تر خواهد شد.

این سؤال مطرح است که آیا نمیشود، جبهه‌ی ائتلافی دموکراتیک برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را در جریان عمل، چه قبل و یا چه بعد از سرنگونی رژیم، تا حد یک جبهه‌ی متحد مردمی "ارتقاء" داد و وظایف انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی را به عهده‌اش گذاشت؟ جواب آن اصولاً مثبت است. اما شرط اساسی آن قبل از هر چیز تامین دموکراتیک هژمونی طبقه‌ی کارگر است.

شرط اساسی دیگر آن اینست که چنین تحولی صرفاً به داخل ستاد رهبری جبهه‌ی ائتلافی دموکراتیک محدود نشود و در پشت میز مذاکره و درهای بسته حل و فصل نگردد، بلکه انعکاس واقعی تحولات و تغییراتی باشد که در میان طبقات و نیروهای محـرک جنبش انقلابی و در عرصه‌ی مبارزه، بطور واقعی صورت گرفته باشد.

شرط دیگر آنکه چنین تحولی نباید پی آمد اقدامات ماجراجویانه و یا توأم بسا شتابزدگی و ناشی از نوعی "فشار" از سوی همین نیروهای سیاسی باشد و عملاً اقدامات آنان منجر به بحران مهلک در داخل جبهه‌ی ائتلافی دموکراتیک گردد و به امر حیاتی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی صدمه وارد سازد و عملاً بیهوده آنرا به عقب بیاورد. خلاصه باید از توسل به شیوه‌های غیردموکراتیک توطئه و "گودتا" برای تامین آن جدا خودداری نمود. در حالی که تلاش سالم و واقع‌بینانه و متکی بر اراده و آمادگی توده‌های زحمتکش مردم، در جهت تامین چنین تحولی، از وظایف درنگ‌ناپذیر و دایمی کمونیست‌ها است.

درباره انترناسیونالیسم پرولتری

برای ما کمونیستها، که در سنگری به وسعت گیتی، در پیشاپیش بشریت مترقی، کارگران و زحمتکشان جهان، نیروهای دموکراتیک و خلق‌های تحت ستم، در نبرد سرنوشت‌سازی علیه امپریالیسم و ارتجاع می‌زمیم، مفهوم همبستگی، ضرورتی است که از درون این سنگر خونین و گسترده برمی‌خیزد. این همبستگی رزمند، که چه بسا نام و نشان را بتوان در هر تنده پیچ تاریخ بشر بازیابی کرد، همزاد با جنبش کارگری، در گراماگرم نبرد این طبقه دوران ساز و همگام با رشد و گسترش آن، متعالی شد و نام شایسته خویش را در قالب انترناسیونالیسم پرولتری تبیین کرد.

مارکس، با تحلیل از رشد و گسترش مرحله‌ای سرمایه‌داری، این همبستگی جهانی کارگران و زحمتکشان را برخاسته از این واقعیت دانست که سرمایه در مقیاس بین‌المللی متحد است و به تعرض هماهنگ به اردوی کار دست می‌یازد. از این‌سوی، مبارزه کارگران و زحمتکشان نیز به اقتضای موقعیت اجتماعی همانند، منافع مشترک، دشمن واحد، آرمانهای یگانه، سرشت متحد، هم بسته و بین‌المللی بخود می‌گیرد.

این مفهوم، در جریان گسترش حماسه‌آفرین جنبش کارگری، بویژه پس از انقلاب پیروزمند و دوران‌ساز اکتبر، که خیزش بی‌سابقه‌ی امواج انقلابی در سراسر جهان را در پی داشت و در جریان آن مبارزه‌ی خلق‌ها علیه استعمار عالمگیر شد، از شعار پرصلاحت "کارگران جهان متحد شوید" گام‌های بلندی به پیش برداشته و به شعار فراگیر "کارگران همه‌کشورها و خلق‌های تحت ستم متحد شوید" فرا روید. سرانجام نیز، با پیروزی طبقه کارگر در بخشهایی از جهان که به ایجاد اردوگاه سوسیالیستی انجامید و تلاشی سیستم مستعمراتی جهانی آغاز شد، این مفهوم در انطباق با هم بیشتر با واقعیات جهانی، در گفترانس بین‌المللی احزاب کارگری و کمونیستی در ژوئن ۱۹۶۹ در شمار زیر جمع‌بندی شد:

"خلق‌های کشورهای سوسیالیستی، پرولترها، نیروهای دموکراتیک در کشورهای سرمایه‌داری، خلق‌های آزاد شده و اسیر، در مبارزه مشترک بر ضد امپریالیسم و برای صلح، استقلال ملی، مترقی اجتماعی، دموکراسی و سوسیالیسم متحد شوید"

بررسی تاریخی بیش از يك قرن مبارزه، اتحاد و همبستگی پرولتری در سراسر جهان، صفحات درخشانی از پیکار جوشی، ایثار و فداکاری و قهرمانی های ستایش انگیز کمونیستها را در تاریخ پر فراز و نشیب بشریت معاصر به ثبت رسانیده است. تاریخی که مایه مباحثات و سرافرازی کمونیستها و برهانی بر آرمان خواهی بشر و ستانهای آنهاست. این تاریخ، سرشار از دستاوردها و نیز تجارب تلخ و شیرینی است که کمونیستها را قادر می سازد تا متکی به شیوه علمی ارزیابی های خود، به بررسی نقاط قوت و ضعف آن پرداخته، از این طریق به غنای نظری خویش بیافزایند و فتح قتل باز هم رفیعتری را تدارک ببینند.

به اعتقاد ما، جوهر انترناسیونالیسم پرولتری را - بمثابة همبستگی رزمجویانسی

بین العلی گرد انهای کارگری و کمونیستی - این آموزش یابهای لندن تشکیل می دهد :

"انترناسیونالیسم در کردار یکی و فقط یکی است و آن تلاش

ایثارگرانه در راه پیشبرد جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی

در کشور خویش و پشتیبانی از این مبارزه و این مشی، و فقط

این مشی (از راه تبلیغ، همدردی و کمک مادی) در همه

کشورها بدون استثنا* است. بقیه جز دروغ و یاوه سراسی

بیش نیست."

چنین درکی از انترناسیونالیسم، در اوج میهن پرستی، از يك سو با ناسیونالیسم بورژوازی و مظاهر آن که می کوشد منافع کارگران و زحمتکشان را تابع منافع بهره‌روازی سازد، و از سوی دیگر با شوونیسم عظیم طلبانه، برتری جویی و ستم ملی تفاوت آشکار دارد. با اتکا به چنین مفهومی است که کمونیستها، میهن خویش را، سنگری در میانهی يك رزمگاه جهانی می یابند، که بهروزی مبارزان هر کدام از این سنگرها، چه در کشور خویش و یا در هر کشور دیگر، ضربتی بر دشمن مشترك محسوب می شود و بشریت مترقی را به مقصد نهایی نزدیکتری می سازد.

تاریخ جنبشهای انقلابی در دوران معاصر در سراسر گیتی مملو از حماسهها

و قهرمانیهایی است که کمونیستها در مبارزه برای آزادی، استقلال میهن و بهروزی

و سعادت مردم خود آفریده اند. کمونیستها میهن پرستی را به معنای مبارزه در راه

استقلال سیاسی و اقتصادی کشور، مبارزه برای محور نوع بردگی و بهره‌کشسی،

پیکار بخاطر سربلندی ملی و غنا و تکامل ارزشهای مادی و معنوی میهن و تلاش برای احیاء و گسترش فرهنگ و سنن مترقی کشور خود و رفاه و خوشبختی هممیهنان و بویژه اکثریت مردم زحمتکش و ستمدیده خویش درک می کنند و بدان پای می بندند . بر بستر چنین درکی از میهن پرستی است که همبستگی رزم جویانه با کارگزاران و زحمتکشان جهان ، در تحقق آرمانهای مشترک شکل می گیرد و به اهرمی در جهت پیشبرد این مبارزه تبدیل می گردد .

یوئائی و کارآئی این همبستگی پیکار جویانه ، در گرو ایجاد ، حفظ و تعمیق رفیقانه ترین مناسبات میان گردان های کارگری و کمونیستی در سراسر جهان است . مبارزه برای حفظ اصولیت این مناسبات ، پیکار برای ارتقاء آن به سطوح متعالی تر ، نبرد برای پاکیزگی آن از عوارض منفی و تعمیق و گسترش مفهوم رزمندگی آن همواره از وظایف کمونیستها بوده و هست .

بررسی اجمالی دوران های مختلف و اشکال متنوع سازماندهی کمونیستها برای تحقق انترناسیونالیسم پرولتری ، جلوه های پرتنوع مناسبات بین المللی کمونیستها را ، در انترناسیونالیهای ۱ و ۲ ، در برهائی کمینترین و کمینفرم و بعد ها ، در گرد هم آیی های منطقه ای و بین المللی جلسات مشاوره ای میان احزاب کمونیستی و کارگری ، نشان می دهد .

این درگونی در تنظیم مجدد روابط ، علامت آنست که مبارزه کمونیستها برای حفظ و تدوم این همبستگی ، برای استفادگی رزم جویانه از آن در تعرض به جهان سرمایه و نیز برای پاکیزه نگاه داشتن آن از انحرافات و برطرف کردن نقائص و عوارض ناسالمی که در جریان عمل در مناسبات درونی آن ایجاد گشته است ، در عین دستاورد ها ، چه معاصب و دشواری هایی را از سر گذرانده است . دشواری هایی که متأسفانه تا زمان حاضر نیز رد پای خود را - آشکار و پنهان - در مناسبات انترناسیونالیستی برجای گذاشته اند ، و از جمله در میهن ما ، حزب توده ایران نمونهی روشنی از حضور و ادامه حیات بقایای سنن نادرستی را که بر این مناسبات حاکم بوده است ، به نمایش می گذارد .

برای شناخت آنچه که ما درک انحرافی از انترناسیونالیسم پرولتری می نامیم و حزب توده ایران را به داشتن چنین درکی مورد انتقاد قرار میدهد ، ضروری است که

نگاهی گذرا به تحولات درونی مناسبات انترناسیونالیستی را در چند دهه گذشته مورد توجه قرار داد. این بازنگری می‌تواند نشان دهد که اساساً این درک انحرافی، نه فقط متعلق به حزب توده ایران، بلکه از جمله مصائب و دشواری‌های رایج در میان بخش مهمی از گردان‌های کمونیستی جهان بوده است. بنظر ما، کمبود فهم این دشواری‌ها را می‌توان در آنچه که ما آنرا "درک و عملکرد کمینتری" می‌نامیم، جستجو کرد.

کمینترن، از ورای تاریخ

در بررسی کوشش‌های مستمر و گرانبهایی که به وسیله بنیان‌گذاران مارکسیسم لنینیسم، در جهت سازماندهی همبستگی بین‌المللی کمونیست‌ها انجام شده است، جایگاه "انترناسیونال کمونیستی" که به انترناسیونال سوم یا کمینترن معروف شده است واجد اهمیت ویژه‌ای است. باید گفت که اندیشه بنیان‌گذاری کمینترن، که توسط لنین - رهبر انقلاب در وارساز اکتبر - طراحی شد، در شرایطی شکل گرفت که جهان - بویژه اروپا - در تب و تاب یک بحران انقلابی می‌سوخت. در بسیاری از نوشته‌ها، پیام‌ها و سخنرانی‌های لنین در آستانه کمینترن، اندیشه مقابله با این بحران انقلابی به نفع کارگران و زحمتکشان جهان به وضوح دیده می‌شود. باید گفت که امید به گسترش پرشتاب انقلاب پرورمند اکتبر به اروپا و سایر نقاط جهان، بر بستر موج جدیدی از حرکات انقلابی پرولتاریا در آلمان، مجارستان، آمریکا و جنبش‌های انقلابی ملی - دموکراتیک در ایران و ترکیه و چین، و نیز ناامیدی از توانایی احزاب متشکل در انترناسیونال دوم، که تسلط فرمیسم و اپورتونیسم آنان را فاقد هر گونه امکان برای رهبری تحولات انقلابی نموده بود، این اندیشه را بیش از پیش تقویت میکرد که باید یک مرکز فرماندهی نیرومند و انقلابی برای هدایت جنبش مبارزهای به قصد رهبری انقلاب پرولتاری جهانی تشکیل گردد.

ضرورت فوری آمادگی نظری و سازمانی احزاب و نیروهای پرولتاری هوادار انقلاب جهانی - که قریب الوقوع ارزیابی می‌شد - و تشکل آنان در یک سازمان متمرکز و واحد بین‌المللی برای تشکیل ارتش واحد پرولتاریای جهانی و انجام "انقلاب جهانی"

پرولتری* و "اجاد جمهوری جهانی شوروی" از ویژگی های برجسته اندیشه لنین در اولین سال های پس از انقلاب اکبر به شمار می روند .
لنین ، همچون يك انقلابی بزرگ ، که قلب پرشورش همگام با شتاب حرکت هر جنبش کارگری و توده های در سراسر جهان می تپید ، و همه جا ، هر واقعه ای را در این راستا تعقیب و بررسی می کرد ، در اکتبر ۱۹۱۸ ، با مشاهده ی جنبش پرتوان پرولتاریای آلمان ، نوشت :

"بحران در آلمان تازه آغاز شده است و ناگزیر با انتقال زمام قدرت سیاسی به دست پرولتاریای آلمان پایان خواهد یافت . پرولتاریای روسیه با بیشترین توجه و شعف ، مراقب رویدادهاست . حالا حتی نابیناترین کارگران کشورهای مختلف می بینند که چگونه بلشویک ها حق داشتند تمام تاکتیک را بر پشتیبانی از انقلاب جهانی کارگری متکی ساخته و از دادن سنگین ترین قربانی ها نهراسیدند ." (۱)

او در همان سال ، زمانی که با همان "توجه و شعف" پرولتاریای روسیه دریافت کرد که صدای گامهای استوار پرولتاریا ، نه فقط در آلمان ، که در قاره ی اروپا ، اینجا و آنجا بگوش می رسد نوشت :

"انقلاب در يك سلسله از کشورهای اروپا و در برابر
انظار همه و به سرعت بسیار در حال رشد است ." (۲)

و آنگاه در مارس ۱۹۱۹ ، زمانی که نه فقط کارگران اروپا ، بلکه پرولتاریای آمریکا نیز به میدان نبرد پای گذاشتند ، با اشتیاق و صلابت يك فرمانده مصمم ، کلام آتشین خود را همچون پرچمی فراراه این مارش کوبنده به اهتزاز درآورد :

"پسها از جا کنده شده و به حرکت درآمده است ." (۳)

فقط چند ماه پس از این وقایع است که لنین - در سپتامبر ۱۹۲۰ - پس از ارائی تحلیل فشرده ای از اوضاع جهان و رشد جنبش کارگری و کمونیستی ، مشتاق و مصمم نوید میدهد که :

"انقلاب پرولتاریا و برانداختن یوغ سرمایه داری در رگبه

کشورهای جهان در حال عملی شدن است و عملی خواهد

شد. (۴)

بر متن چنین حوادث شورانگیز و چنین داوریهایی مصعمانهای است که کمیتسرن
یعنایه ستاد فرماندهی براندازی قریب الوقوع نظامات بورژوازی، فعالیت انقلابی خویش
را آغاز می کند. ارزیابی قطعنامهها و اسناد نخستین کنگرها، به وضوح جوئی را کسه
بر آنها حاکم بوده است نشان می دهد. قطعنامه در باره نقش حزب کمونیست
در انقلاب پرولتری، "دورانی که ما در آن بسر می بریم" را "دوران اقدام مستقیم علیه
بورژوازی" نامیده و اعلام می کند که:

"لحظهای تعیین کننده نزدیک می شود" (۵)

پیش بینی فوری "جنگ داخلی" و نبرد سرنوشت سازی که این روزها حاکمیت
سرمایه را در هم خواهد پیچید، برجستترین تصویری است که در تمام این اسناد
منعکس و تکرار شده است.

همان قطعنامه در توضیح ویژگی های حزب کمونیست در "شرایط کنونی" تصریح
می کند که:

"حزب کمونیست باید مبتنی بر اصل نیرومندترین

سانترالیزم بنیان گذاری شده و بر این مبنا باید

در دوران جنگ داخلی یک بسیجین نظامی در درون

خود ایجاد کند. (۶)

و سپس قطعنامه "شرایط پذیرش احزاب در انترناسیونال کمونیستی" ضمن تشریح
مؤکد این نکته که:

"تقریباً در تمام کشورهای اروپا و آمریکا مبارزه

طبقاتی وارد دوره جنگ داخلی می شود. (۷)

به توضیح ویژگی های یک حزب کمونیست در این دوران جنگ داخلی می پردازد و
بر الزامات ناگزیر حضور در صحنه چنین نبردی پافشاری میکند:

"حزب کمونیست در دوره جنگ داخلی سرسخت کنونی،

قادر به ایفای نقش خود نخواهد بود، مگر اینکه

متمرکزترین شکل سازماندهی شده، انضباطی آهنین

نظیر انضباط نظامی در آن پذیرفته شده و مگر اینکه سازمان مرکزی اش از قدرت وسیعی برخوردار بوده و اتوریته بی چون و چرائی را به اجرا گذارده و از اعتماد همگانی پایه‌های حزبی بهرمنند بوده باشد. (۸)

همین سند، پس از تشریح مختصات هر کدام از این ستاد های فرماندهی جنگ داخلی در کشورهای مختلف، زمانی که به روابط میان این ارتش جهانی نیرومند کارگران و زحمتکشان، با فرماندهی مرکزی آن می‌پردازد، کمترین ابهامی باقی نمی‌گذارد که همان "انضباط آهنین نظیر انضباط نظامی" مهم‌ترین ویژگی تعیین کننده این روابط هستند:

"گمبه تصمیمات کنگره‌های انترناسیونال کمونیستی و کمیته اجرائی، برای تمام احزاب متعلق به انترناسیونال کمونیستی لازم‌الاجرا هستند." (۹)

و یا:

"تمام احزابی که به انترناسیونال کمونیستی می‌پیوندند باید نام خود را تغییر دهند..." (۱۰)

و

"افراد پیوسته به حزب که شرایط و تزه‌های مصوبی انترناسیونال را رد می‌کنند باید از حزب خارج شوند." (۱۱)

و نیز:

"حزب باید بطور منظم به رهبری انترناسیونال کمونیستی گزارش دهد." (۱۲)

بر همین مبنا و برای تامین حد اکثر قدرت جنگندگی کمونیست‌ها در این نبرد داخلی است که سند "تزه‌های در باره ساختار، روش‌ها و کار حزب کمونیست" بار دیگر تصریح می‌کند که:

"حزب در کلیت خود تحت رهبری انترناسیونال کمونیستی قرار دارد... دستورات و تصمیمات انترناسیونال برای حزب و مسلما برای هر يك از اعضایش، لازم‌الاجرا هستند." (۱۳)

کمیته مرکزی حزب در برابر کنگره حزب و در برابر رهبری

انترناسیونال کمونیستی مشغول است. (۱۴)

متأسفانه باید اذعان کرد که علیرغم این آمادگی رزمجویانه کمونیست‌ها که می‌توانست تحت رهبری داهیانه لنین، در صورت گسترش موج انقلاب پرولتری، بسط و سرمایه‌داری هراسان و زخم خوردن اوایل قرن حاضر را در هم بپنجد، با فروکش بحران و شکست‌های موضعی انقلاب از جمله در آلمان و مجارستان شانس پیروزی قریب‌الوقوع خویش را که با خوش‌بینی پیش‌بینی می‌شد از دست داد.

کنگره سوم کمینترن در ۱۹۲۱، با ارزیابی این فروکش موج انقلابی اعلام داشت که:

"این موج نیرومند انقلابی نتوانست سرمایه‌داری جهانی

را بریزد، حتی نتوانست نظام سرمایه‌داری را در اروپا

ریشه‌کن سازد. . . . دوران اول جنبش انقلابی عمدتاً به

پایان رسیده است. (۱۵)

لنین در همین کنگره اذعان داشت که پیشرفت انقلاب

در آن خط مستقیمی که ما انتظار داشتیم صورت

نمی‌گیرد. . . . (۱۶)

کنگره چهارم کمینترن به عنوان آخرین کنگره‌ای که لنین در آن حضور داشت، بسیار

دیگر به بررسی اوضاع جهان پرداخت و بر این مبنا تصریح کرد که:

"پرولتاریای همه کشورها، به استثنای روسیه در موقعیتی

قرار ندارند که از وضعیت تضعیف شده سرمایه‌داری برای

زدن ضربه نهائی بهره‌گیرند. (۱۷)

شایعه مرگ لنین و تمرکز تدبیری قدرت در دست استالین، این امکان را فراهم

کرد که علیرغم تغییرات جدی در ارزیابی‌ها و پیش‌بینی‌هایی که تشکیل یک ستاد

فرماندهی هدایت "انقلاب قریب‌الوقوع جهانی" را ضروری ساخته بود، به جای تجدید

سازماندهی مناسبات میان احزاب کمونیست به نحوی که متناسب با اوضاع و احوال

جدید روابط این سازمان‌ها را بر پایه نوین و برابر حقوق برقرار ساخته و مرکز ثقل

تصمیم‌گیری‌های سیاسی-تشکیلاتی هر حزب را به خود آن واگذارد، و بر اصل

استقلال عمل و اندیشه هر حزب کمونیست تاکید نماید، این ستاد با تمام قواستد، روشها و نظام د روزی سابق اش حفظ شده، عملاً به ابزاری برای تامین خود کامگمی استالین و پیش بردن نظریاتش در مقیاس جهانی مبدل گردید. از این پس، قواستدی همچون "لازم الاجرا" بودن کلمه دستورات مرکزیت کمینترن و ضرورت "گزارش دهی" منظم به رهبری و پذیرش کامل "فرامین" آن، به حربه بوروکراتیکی تبدیل شدند که اقتدار خود کامانه استالین را، در مرزهایی به مراتب گسترده تر از اتحاد شوروی، تأمین می کردند.

در واقع، علیرغم تخمیر محسوس موقعیت جنبشهای انقلابی در سالهای پس از ۱۹۲۲، نه فقط هیچ تجدید نظری در شکل سازماندهی د روزی کمینترن و نحوه عملکرد آن صورت نگرفت، بلکه حتی همان حداقل سانترالیسم د موکراتیکی که در حیات لنین با کوشش و حساسیت فراوان به اجرا گذاشته می شد، بزودی با شیوه کار استالین آمیخته شد و به آمریت و مرکزیت بوروکراتیک تبدیل گردید. در حالیکه با حضور لنین، کنگرههای کمینترن بدون هیچ استثنائی بطور سالیانه برگزار می شد، پس از مرگ وی، در فاصله ۱۹ سال، فقط دو کنگره تشکیل گردید. این شیوه بی اعتنائی به موازین د موکراتیک، البته فقط مختص کمینترن نبود و استالین در حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز همین شیوهها را رایج ساخته بود. در قرار پنجم ژوئیه سال ۱۹۵۳ - یعنی فقط چند ماه پس از مرگ استالین - در تشریح موقعیت حزب در دوران وی گفته می شود که:

"نقض موازین و اصول لنینی رهبری بلشویکی، قبل از هر چیز

چیرمان عادی کار را مختل کرده بود. پس از کنگره هجدهم

قریب چهارده سال کنگرهی حزب تشکیل نمی شد. پنجمهای

کمیته مرکزی نیز به ندرت تشکیل می یافت. در فعالیت کمیته

مرکزی و دفتر سیاسی آن کار جمعی و انتقاد و انتقاد از خود

وجود نداشت." (۱۸)

و به این ترتیب، نقش منفی خود کامگمیهای استالین، نه فقط به حزب کمونیست و مردم شوروی و ساختمان سوسیالیسم لطمانت جدی وارد ساخت، بلکه کمینترن - این ستاد انقلابی تجلی انترناسیونالیسم پرولتری در دوران لنین - را نیز به ابزاری برای پیشبرد نظریات وی در کشورهای دیگر تبدیل ساخت. باید اضافه کرد که کنگره

ششم کمیتزن (۱۹۲۸) با تصویب اساسنامه جدیدی به اقتدار باز هم بیشتر مرکزیت کمیتزن افزود و دست استالین را برای اعمال نظر در زندگی احزاب عضو کمیتزن بازتر کرد.

سرانجام، کمیتزن پس از حدود ربع قرن فعالیت، در ۱۵ ماه مه ۱۹۴۳، طی قطعنامه‌ای که از سوی هیئت اجرائیه آن صادر شد، به تناقض میان این شیوه اعمال مرکزیت آمرانه و عدم انطباق آن با واقعیت‌های پیچیده‌ی جهان اعتراف کرد وحتس تصریح نمود که:

"مدتها قبل از جنگ، با روشن بینی بیش از پیش دیده می‌شد که با بفرنج شدن اوضاع داخلی و جهانی کشورها، حل وظایف جنبش کارگری هر کشور از طریق یک مرکز بین‌المللی با مشکلات غیرقابل حل روبرو می‌شود." (۱۹)

همین سند "حوادث ربع قرن گذشته" و نیز "تجربه انترناسیونال کمونیستی" را "دلایل اثبات کنندهای" تلقی می‌کند که برطبق آن، شکل تشکیلاتی ارائه شده از سوی نخستین کنگره کمیتزن "که متناسب با خواست‌های مرحله‌ی شروع احیای جنبش کارگری بود" در مرحله‌ی فعلی دیگر کارآیی خود را از دست داده، کهنه شده وحتس به مانعی در برابر تقویت بیشتر احزاب ملی کارگری" مبدل گشته است.

متأسفانه، سند مزبور کمترین اشاره‌ای به این واقعیت نمی‌کند که اگر تناقض میان این سازماندهی منطبق بر "دسیسپلین نظامی" با واقعیات جهان، "مدتها قبل از جنگ" و آنهم "با روشن بینی بیش از پیش" دیده می‌شود، پس چگونه برای پانتن راه حل‌های درستی به قصد استقرار روابط مناسب‌تر هیچ کوششی انجام نگردید و چنین تناقضی هرگز به بحث میان احزاب کمونیست گذاشته نشد و در هیچکدام از کنگره‌های کمیتزن بازتاب نیافت و سرانجام، هم زمانی به صورت قطعنامه کمیته‌ی اجرائیه کمیتزن اعلام گردید که "امکان فراخوان کنگره" میسر نبود. بدین معنا، باید گفت که حتی انحلال کمیتزن نیز به صورت فرمان از بالا و با همان شیوه‌هایی انجام گرفت که قطعنامه مزبور آنها را مورد انتقاد قرار داده بود..

باید اذعان کرد که کیش شخصیت استالین و شیوه‌های خودکامانه و فردی رهبری وی، نه فقط به او امکان داد که از ساختار تشکیلاتی - اداری کمیتزن، به مدت بیست

و چند سال بهره‌برداری نماید، بلکه زمانی نیز که مصلحت اندیشی‌های سیاسی - نظامی ناشی از جنگ جهانی دوم ایجاب می‌کرد، به همان شیوه خود کاماننده و بوروکراتیک به انحلال کمیتزین "فرمان" داد. این نکته اخیراً، بعد ها و پلیماس فاستر، با وضوح بیشتری توضیح میدهد و از آن می‌کند که تصمیم "تاریخی" انحلال کمیتزین :

"درست در لحظه بحرانی مبارزه برای ایجاد جبهه‌ی

دوم اتخاذ شد." (۲۰)

نامبرده که در کتاب "تاریخ سه انترناسیونال" با نظری کاملاً تأیید آمیز به تشریح تاریخی وقایع مربوط به کمیتزین می‌پردازد، بی آنکه توجه کند که در قطعنامه‌ی انحلال کمیتزین، کمترین اشارهای به این مصلحت اندیشی سیاسی نشده و سند مزبور علل حذف این "مرکز بین‌المللی" را ضرورت استقلال رأی احزاب کمونیست و "بخرنج شدن اوضاع داخلی و جهانی کشورها" ذکر کرده است. در این کتاب، علت واقعی ایمن فرمان انحلال را بر ملا کرده و تصریح می‌کند که با "تأثیر مساعدی که انحلال کمیتزین بر سراسر جهان سرمایه‌داری" گذاشت، در فاصله‌ی چند ماه، تاریخ گشایش جبهه‌ی دوم تعیین گردید. به این ترتیب باید اذعان کرد که حتی همین فرمان انحلال نیز، به معنای تمایل واقعی به تغییر مناسبات درونی احزاب کمونیست نبود، و به همین جهت این مناسبات، پس از آن تاریخ نیز به حیات خود ادامه دادند و از جهاتی تشدید شدند.

میراث کمیتزین و دیرپایی سنتهای آن

حقیقت این است که بررسی تاریخی حیات جنبش کمونیستی جهانی، حتی زمانی که این بررسی، محدود به خطاها و نقاط ضعف و انحرافات این جنبش را در نظر دارد، نمی‌تواند بدون توجه به این واقعیت مورد ارزیابی قرار گیرد، که کمونیست‌ها به مثابه پیام‌آوران نظم نوین، که آرمانخواهانه برای آبادی و آزادی جهان می‌زمیدند، در تمام تاریخ حیات این جنبش، از جمله در دوران کمیتزین و زیر رهبری و سازماندهی آن، در نبردی خونین و حماسه‌آفرین با پلیدترین دشمنان بشریت درگیر بوده و به موفقیت‌های بزرگی نیز نائل آمده‌اند. در این نبرد روساوی،

کمونیست‌ها با قلبی مالا مال از نفرت نسبت به ستم سرمایه و با عشقی بی‌کران نسبت به رهائی کار و بهائی سوسیالیسم، همواره دیدگاهی تحسین‌کننده و توأم با احتسرام نسبت به نخستین سرزمین سوسیالیسم، و ایمانی صادقانه نسبت به حزب کمپرنلین داشته و دارند. تنها با نگرستن از این زاویه است که می‌توان، از یکسو به جایگاه والای جنبش جهانی کمونیستی - و در پیشاپیش آن، کمونیست‌ها و مردم قهرمانان شوروی - در مبارزه‌ی خونین و سرنوشت‌سازی که شکست خفت بار فاشیسم را در پی داشت، توجه کرد، و از سوی دیگر، به درک این نکته ناقل آمد که چگونه همیمن قهرمانان مبارزه علیه فاشیسم و ستم سرمایه‌داری، به اقتضای ایمان پاکشان نسبت به سهد سوسیالیسم، به خودکامگی استالین و درک و عطکرد کمینتری تن در داده و چه بسا با جان و دل از آن تبعیت می‌کردند. در واقع باید گفت که کمونیست‌ها، در دوران تسلط کیش شخصیت استالین، با این تعالیم تربیت شده، آموزش دیده و بدان خو گرفته بودند. این اغراق نیست که درک و تفکر کمینتری، بخشی از ایدئولوژی و پارهای از سیستم فکری کمونیست‌ها را تشکیل می‌داد.

بدین ترتیب، حرکت از اصول خلاق مارکسیستی-لنینیستی، اعتقاد به استقلال اندیشه و عمل و تکیه بر خرد جمعی، به تدریج جای خود را به اجرای فرامیمن، انضباط نظامی و اعتماد کورکورانه به "رهبر بزرگ و خردمند" کمینتری و "پرولتاریای جهانی" دادند و نتیجه آن شد که حتی پس از انحلال کمینتری، بخشی از میراث آن، به صورت بقای همان روش‌ها و همان مناسبات، برجای می‌ماند و به حیات خویش، حتی پس از مرگ استالین، ادامه می‌دهد.

باید اذعان کرد که رشد و گسترش بوروکراسی و فقدان حیات دموکراتیک در حزب کمونیست اتحاد شوروی، برای برخورد انتقادی به نارسائی‌ها، که این روزها به یمن دستاورد های کنگره ۲۷، عوارض آن در معرض دید و قضاوت کمونیست‌ها و مردم شوروی گذاشته شده، امکانی برای تصحیح خطاها و انحرافات - و از جمله همیمن روابط ناسالمی که میان حزب کمونیست اتحاد شوروی با سایر احزاب برادر وجود داشت - باقی نمی‌گذاشت.

سه‌گروه همائی بزرگ احزاب کمونیست در سال‌های ۱۹۵۲، ۱۹۶۰، ۱۹۶۵، گرچه در زمینه‌ی چگونگی مناسبات انترناسیونالیستی میان گردان‌های جنبش کمونیستی

جهانی، به واضح‌ترین شکلی از ضرورت "عدم مداخله در امور یک‌دیگر" (۲۱) "احترام به استقلال و برابری حقوق" (۲۱)، استقلال اندیشه و عمل و عدم ضرورت وجود یک "مرکز رهبری" در میان کمونیست‌ها نام می‌برد و تأکید می‌کند که:

"هر حزبی سیاست خود را بر پایه اصول مارکسیسم-لنینیسم و در نظر گرفتن شرایط مشخص ملی، کاملاً" مستقلاً تنظیم می‌کند." (۲۱)

اما متأسفانه باید گفت که عدم تلاش و مبارزه جدی علیه روشهای نادرست و فقدان تمایل واقعی و اصولی در میان برخی احزاب برای اجرای اصول تصریح شده در اسناد گرد همائی‌ها، باعث شد که در عمل، سنت‌ها و مکانیزم‌های جاافتاده‌ای که در سال‌های متوالی روابط میان این احزاب را تنظیم می‌کردند، علیرغم اصولیت و صراحت میانی یاد شده در اسناد فوق، به حیات خود ادامه دهند و پابرجا بمانند.

تا آنجا که به تجارب تلخ مناسبات میان حزب توده ایران و حزب کمونیست اتحاد شوروی مربوط می‌شود، در عمل هیچکدام از الگوهایی که در اسناد فوق برای تنظیم این روابط طرح ریزی شده و مورد تأکید قرار گرفته بودند، به اجرا گذاشته نشد، و باید اضافه کرد که متأسفانه هنوز هم در بر همان پاشنه می‌چرخند.

مبارزه با انحرافات، رسالت تمام کمونیست‌هاست.

اعتقاد کامل ما به اهمیت و لزوم همبستگی بین‌المللی احزاب کارگری و کمونیستی و ضرورت اتخاذ سیاست دوستی و تفاهم و تحکیم و گسترش روابط رفیقانه و برابر حقوق با کلیه گردان‌های کمونیستی جهان و از جمله حزب کمونیست اتحاد شوروی بر پایه احترام متقابل و عدم مداخله در امور یک‌دیگر و حفظ استقلال اندیشه و عمل و نیز شناخت ما از این واقعیت که چنین مناسباتی در خدمت پیشبرد امر مبارزه در ایران و در نتیجه هم جهت با منافع کارگران و زحمتکشان و همی مردم ایران و آلا در خدمت انقلاب جهانی خواهد بود، ما را بر آن می‌دارد که از هیچ کوششی در جهت ایجاد این مناسبات و تأمین اصولیت آن خودداری نکنیم.

در عین حال، به نظر ما، بررسی تاریخ چهل و چند ساله حیات سیاسی حزب

توده ایران و مبارزه برای مرزبندی با این دستگاه انحرافی و فرسوده، از جمله در این ضرورت نهفته است که درک حاکم و عملکرد این حزب در رابطه با انترناسیونالیسم پرولتاری و روابط بین‌المللی آن - که نمونه آموزند مای از انحرافات متداول در این زمینه است - مورد توجه قرار گرفته و یک ارزیابی واقع‌بینانه و نقادانه از آن، برای درس‌آموزی و اتخاذ یک شی‌اصولی، به عمل آید. چرا که انحرافات از انترناسیونالیسم پرولتاری، یکی از وجوه درهم تنیدنی انحرافات ارگانیک حزب محسوب می‌شود که تأثیر خود را در همه‌ی عرصه‌ها، از جمله بر مشی و نظریات شوریک حزب نیز برجای گذاشته است.

به همین مناسبت، اعتقاد داریم که ادامه‌ی روابط ناسالم فعلی میان حزب توده ایران و حزب کمونیست اتحاد شوروی، به حیثیت جنبش کمونیستی ایران و به جایگاه اردوگاه سوسیالیستی در اذهان کمونیست‌ها و نیروهای چپ و مترقی ملت ما لطمه وارد می‌آورد. ما برآنیم که در مبارزه با انحرافات و کوشش برای تأمین اصولیت، همه کمونیست‌ها - از جمله کمونیست‌های ایران و حزب کمونیست اتحاد شوروی - مسئولیت و رسالت سنگینی به عهد دارند. زیرا در پیدایش این انحرافات مسئولیت‌ها در طرّف بود ماند و امروز نیز امر مقدس مبارزه مشترک برای سالمسازی این روابط، باید با تلاشهای متقابل انجام گیرد. در این راستا ما با شیوه‌های سازشکارانه‌ی سرپوش گذاشتن و نادیده انگاشتن چنین روابط ناسالمی - و یا سکوت مصلحت‌آمیز در برابر آن -، اجتناب از تحلیل و بررسی انتقادی و علنی آن و نیز با دگرگون جلوه دادن واقعیت‌های موجود در این زمینه مخالفیم و اعتقاد داریم که یک ارزیابی سالم و شجاعانه، امکان دستیابی به یک رابطه متقابل تفاهم‌آمیز، سالم، اصولی و رفیقانه میان کمونیست‌های دو کشور را فراهم خواهد کرد. بویژه معتقدیم که به اقتضای سرشت آموزندنی شیوه انتقاد و انتقاد از خود لنینی که در جریان خود، کمونیست‌ها را بسا ریشه‌های انحراف‌آشنای سازد و آنان را در مقابل تکرار مجدد آن مسلح می‌کند، نباید از دشمن هراسید و دردها را مخفی کرد و یا به امید حل‌پنهانی مسائل، صراحت و صداقت کمونیستی را به پای این مصلحت‌جویی محافظه‌کارانه قربانی نمود. بگذارد دشمنان ما بدانند که راز بالندگی کمونیست‌ها، در شیوه علمی کشف خطاها، در صراحت آنها برای بیان نواقص، در تعرض بی‌باکانه آنها به انحرافات و در صداقت آنها برای بیان علنی حقایق در پيشگاه توده‌هاست.

ما به سهم خود، در جریان مبارزه با انحرافات حزب توده ایران، این شیوه را برگزیده ایم و در این راستا، به آنچه که هم اکنون در حزب کمونیست اتحاد شوروی، بویژه پس از کنگره بیست و هفتم می‌گذرد با خوشبینی و اشتیاق می‌نگریم. رفیق گورباچف در گزارش به این کنگره، در تشریح موقعیت جنبش کمونیستی جهان و مناسبات میان آنها، ضمن تبیین گوناگونی وسیع جنبش کمونیستی و تنوع اهدافی که در برابر خود دارد، تصریح می‌کند که:

"ما این گوناگونی را در جنبش مان معادل نفاق نمی‌دانیم. همانطور که مضمون وحدت، مخالف یکواختی، سلسله مراتب، دخالت احزاب در امور یکدیگر و انحصارطلبی هر حزبی است. قدرت جنبش کمونیستی در همبستگی طبقاتی و همکاری همه احزاب برادر بر پایه حقوق مساوی و در راه مبارزه برای اهداف مشترک است."

چنین الگوی سالمی، که تضمین کننده وحدت رزمندگان کمونیستها در مبارزه بسرای آرمان‌های مشترک است، به اعتقاد ما، لااقل تا آنجا که به روابط حزب توده ایران و حزب کمونیست اتحاد شوروی مربوط می‌شود، تصویر کننده واقعیات مربوط به این مناسبات نیست و با اصول اعلام شده مطابقت ندارد. این عدم تطابق، گرچه از یکسو ریشه در انحرافات و بی‌عقلی حزب توده ایران دارد، اما بدون شک، ادامه برخی روش‌های بجا مانده از سنت‌های کمینترنی و نیز انحرافات بوروکراتیک مورد اشاره ی کنگره ۲۷ - که اینک در اتحاد جماهیر شوروی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند - در حضور و بقا این مناسبات ناسالم دخالت مستقیم داشته‌اند. رزم مشترک همه ما در افشا و طرد این انحرافات، ضامن پیروزی محتوم ماست.

پاسداری از انحرافات، رسالتی که حزب توده ایران به دوش می‌کشد.

برای شناخت دقیق‌تر آنچه که ما انحراف انترناسیونالیستی حزب توده و روابط ناسالم آن با حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌نامیم، به یاد آوردن این واقعیت ضروری است که حزب توده ایران، علیرغم آنکه به مثابه یک سازمان مردمی و دمکراتیک، به دست چهره‌های سرشناس کمونیست، ملی و مترقی ایرانی بنیان‌گذاری شد، با این وجود

در متن شرایط و وقایعی پا به عرصه وجود گذاشت، که هرگاه ام از آنها، تاثیرات
مهمین خود را در پی ریزی ویزگیهای که اینک مورد نظر ماست، برجا گذاشتند.

مهمترین این عوامل را می توان با اشاره به موقعیت ویژه ژئوپولیتیک ایران، جنگ
جهانی دوم، حضور بیواسطه نظام تشکیلاتی کمینترن برای تنظیم روابط میان احزاب
کمونیست و نیز سلطه بی چون و چرای پرستش شخصیت استالین در میان احزاب
برادر ترسیم کرد. در این میان، تاثیرات منفی و مخرب حضور فعال خائنینی از قماش
میرجعفر باقراوف را باید به قهرست عوامل فوق اضافه کرد.

اثر بخشی این مجموعه بر اندیشه های راهنمای یک حزب تازه پیا، جوان و کم تجربه،
تاثیرات عمیقی در تفکر رهبران آن، در آموزش و تربیت اعضای آن، در ایجاد کانالها
و مکانیسم های مناسبی که تامین کننده ی آن روابط ناسالم بودند، بجای گذاشت
و متأسفانه بعدها، به دلایل زیر، پابرجا مانده و حتی تقویت شد.

باید گفت که یکی از مهم ترین عوامل دیرپائی و نیز گسترش این روابط ناسالم،
زائیده سرکوب و وحشیانه ی حزب توده ایران و شکست آن پس از کودتای ۲۸ مرداد
و مهاجرت باقیمانده ی رهبری آن به خارج از کشور است. قطع تدریجی رابطه ی زنده
و انقلابی با جنبش مبارزاتی در ایران، رشد اپورتونیسم سیاسی - تشکیلاتی در دستگاه
رهبری، انشعاب بخش مهمی از سازمان های حزب در خارج از کشور در سال های
چهل و انزوای سیاسی بیش از پیش حزب در صحنه ملی، به آنجا کشید که ادامه
حیات رهبری حزب و موجودیت آن صرفاً در گرو کمک ها و حمایت احزاب برادر
در کشورهای سوسیالیستی و عمدتاً حزب کمونیست اتحاد شوروی قرار گرفت و متأسفانه
آن عوامل منفی که ذکرشان رفت، در اینجا همچون بستر مناسبی به رشد بی سابقه
روابط ناسالم میان دو حزب میدان داد. برخاسته از این شرایط و به دنبال فساد
رشد یابنده در درون رهبری حزب، وحدت غیر اصولی و فرمایشی با جریان بوروکراتیک
و از مبارزه بریده های مانند فرقه موکرات آذربایجان نیز، در رشد اینگونه روابط موثر
بوده است.

شمره نامیون این میراث بهمارگونه، پس از انقلاب شکوهمند مردم ایران و بازگشت
رهبران حزب از یک مهاجرت طولانی، باعث شد تا در تنظیم خط مشی سیاسی حزب،
تقریباً همه جا رد پای عوارض این تفکرات نقش کرد و به انحراف از سیاست های

اصولی، شدت بخشد. چرا که به نظر ما درک انحرافی از انترناسیونالیسم به پیدایش نوعی اسلوب و متدولوژی انحرافی در تحلیل فاکتورها در حزب کمک نمود که در جوهر خود، از جمله عوامل مؤثر در سلب استقلال تفویک حزب و انطباق گمشدای احکام عام مورد قبول جنبش جهانی به شرایط مشخص ایران محسوب می‌شود.

تشکیل پلنوم هجدهم پس از شکست فاجعه‌بار حزب در ایران و به اصطلاح تجدید سازمان رهبری حزب در خارج از کشور، که کارگزاران اصلی‌اش را باید قهرمانان مهاجرت ابدی نامید، ظلمت شومی بود که می‌رفت تا زمام سرنوشته‌های هزاران رفیق مبارز و صادق تودهای را، به دست اپورتونیست‌های کهنه‌کاری دهد که در تمام این سال‌های طولانی مهاجرت، رمز بقا و مقام و منزلت خویش را در حفظ همین روابط می‌دیدند و هنوز هم می‌بینند. بی‌جهت نیست که این پرونده‌سازان حرفه‌ای، با هر مخالفتی روبرو شده و می‌شوند، آنرا بلافاصله مخالفت با انترناسیونالیسم پرولتاری (۱) قلمداد می‌کنند.

امروز وجود این افراد، اندامی همان روابط، تسلط همان درک‌های انحرافی از انترناسیونالیسم پرولتاری و رواج همان اسلوب‌های نادرست در نسخه‌برداری و غیره... بزرگترین مانع در راه ایجاد یک پیوند نوین، اصولی و انقلابی میان کمونیست‌های در کشور است. علاوه بر این، باید تاکید کرد که تسلط طولانی اپورتونیسم و بی‌عملی در حزب توده ایران، که همواره بمثابة تنها نماینده جنبش کمونیستی جهانی در کشور ما قلمداد می‌شده است، خود به رشد گرایش‌های ناسیونالیستی در میان برخی از مبارزان صادق جنبش چپ ایران کمک فراوانی کرده و هنوز هم می‌کند. لطفاً معینتی که از این راه بر جنبش چپ ایران وارد آمده غیرقابل انکار است. باید اضافه کرد که بی‌شک بخشی از عوامل مربوط به تنزل حیثیت اتحاد شوروی در جامعه ما و اثر بخشی تبلیغات آنتی کمونیستی در ایران نیز، ارتباط قابل توجهی به انعکاس همین واقعیت‌های اسف‌بار داشته و دارد. البته، طرح این نکته آخر، مسلماً به معنای نادیده گرفتن، یا حتی کم بها دادن به تبلیغات سرسام‌آور و لجام گسیخته ارتجاع و امپریالیسم در اشاعه شوروی ستیزی نیست و ما با واقعیتی کامل جایگاه ویژه و پراهمیتی برای این تبلیغات هار و شبانه‌روزی دشمن - به قصد مسموم کردن فضای سیاسی کشورمان - قائل هستیم.

به اعتقاد ما، برای جنبش کمونیستی ایران ضروری است که با بررسی صادقانه تاریخ این جنبش، شناخت علل و عواملی که حزب توده ایران را نه فقط به حامل این انحراف، بلکه به پاسداری جان‌سختانه از آن مبدل کرده است، با ارزیابی از میزان اثرات منفی و زیانبار این روابط ناسالم و جانبیه، جایگاه واقعی آنرا بازشناسی کرده و از این راه به زدودن انقلابی تأثیرات منفی آن نائل آید.

در پایان، جای آن دارد تا بار دیگر تأکید کنیم که هدف ما از طرح این نکات، کم بها دادن به وظائف انترناسیونالیستی کمونیست‌های ایران نیست. ما با برداشتهای انحرافی از این اصل مارکسیستی-لنینیستی مخالفیم و برای حفظ اصولیت آن مبارزه می‌کنیم. ما خود را نسبت به انترناسیونالیسم پرولتری، به معنای وجود مناسبات سالم و رزنده میان گردان‌های کمونیستی و کارگری در سراسر جهان متعهد دانسته و از آن پشتیبانی می‌کنیم.

ما خود را عضولایت‌جزای خانواده بسیار وسیع احزاب کمونیستی و کارگری جهان می‌دانیم و به سهم خود در جهت گسترش همبستگی‌ها و همکاری‌های بین‌المللی، منطقی‌ای و چندجانبه، بر اساس حفظ استقلال عمل و اندیشه خود و احترام متقابل و عدم مداخله در امور یکدیگر تلاش خواهیم کرد.

ما برای استقرار روابط درست و سالم و برادرانه و پیکارجویانه با احزاب کمونیست و کارگری در منطقه و بویژه حزب کمونیست اتحاد شوروی، به مناسبت نقش تاریخی آن در مبارزه علیه امپریالیسم جهانی، در خدمت به رهایی بشریت از اهریمن فاشیسم و هم‌اکنون در مبارزه برای صلح جهانی، ترقی و سوسیالیسم و دفاع از جنبش‌های رهایی‌بخش، و همچنین برای دوستی برابر حقوق با کشورشوراها که طولانی‌ترین سرحدات مشترک و مناسبات تاریخی را با ایران داشته است، تلاش خواهیم ورزید.

ما خود را متعهد می‌دانیم که در تحقق وظائف انترناسیونالیستی خود، از طریق شرکت فعالانه و انقلابی در مبارزه طبقه کارگر ایران برای تأمین صلح و دموکراسی، ترقی اجتماعی و سوسیالیسم در کشور، بمثابة بزرگترین و اصلی‌ترین وظیفه و تمهید کمونیستی خود، همزمان از کشورهای سوسیالیستی، دستاورد های ارزشمند سوسیالیسم، طبقه کارگر جهانی و جنبش‌های ملی و نیروهای مترقی در سراسر

جهان دفاع کرده، در همه حال جایگاه شایسته خود را در کنار جبهه جهانی انقلاب،
برای مبارزه بی‌امان با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، حفظ کند.

توضیحات و حواشی

- ۱ - نامه به اجلاس متحد کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه و شورای مسکو به اتفاسق
نمایندگان کمیته‌های فابریک و کارخانه‌ها و اتحادیه‌ها - سوم اکتبر سال ۱۹۱۸
و ۱۰، لندن
- ۲ - لندن: انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد
- ۳ - لندن: پراودا، ۵ مارس ۱۹۱۹
- ۴ - لندن: نشریه "کمونیسکا" شماره ۳۰۴ (اوت - سپتامبر ۱۹۲۰)
- ۵ - اسناد انترناسیونال سوم (کمینترن) در باره احزاب کمونیست، ترجمه فارسی ص ۷۲
- ۶ - همانجا (تاکید از ما)
- ۷ - همانجا (تاکید از ما)
- ۸ - همانجا (تاکید از ما)
- ۹ - همانجا: ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹
- ۱۰ - تزه‌های کنگره سوم کمینترن، ۱۹۲۱
- ۱۱ - همانجا
- ۱۲ - اسناد کنگره چهارم کمینترن
- ۱۳ - تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی
- ۱۴ - سند انحلال کمینترن
- ۱۵ - تاریخ سه انترناسیونال، ویلیام فاستر، ترجمه فارسی
- ۱۶ - اسناد گرد همائی احزاب کمونیست و کارگری، ۱۹۲۹

گزارش هیئت موسسان
در باره
بررسی روند انفصال از حزب توده ایران

رفقای عزیز!

اگر خروج دسته جمعی بخش بزرگی از کادرها و اعضای حزب توده ایران در آستانه و پس از تشکیل "کنفرانس ملی" از تشکیلات آن، نقطه عطف اولین دوره مبارزه ما در درون این حزب به شمار آید، بدون تردید گردهم آیی امروز را باید نقطه عطف دومین دوره حیات سیاسی مان یعنی دوران غلبه بر پراکندگی ها و سازندگی نام داد. موضوع گزارش کوتاه حاضر بررسی برخی جنبه های مهم دوره دوم حیات سیاسی ما، و یا به عبارت دیگر، بازنگری سریع به مجموعه حرکت جنبش توده ای های مبارز انفصالی و جمع بندی تجارب آن طی ۱/۵ سال گذشته است. این جمع بندی تحلیلی و انتقادی از نظر ما حائز اهمیت فراوان است، چرا که ۱۸ ماه مبارزه در خارج از صفوف حزب توده ایران، در فضا و شرایطی به کلی متفاوت و دگرگون شده و تلاش شورانگیز در راه ایجاد نظام فکری - سیاسی جایگزین که اصلی ترین آماج ها، آرمان ها، افکار و تجارب ما را در خود منعکس سازد، مشحون از فراز و نشیب ها، دستاوردها و نکات مثبت و منفی و تجارب تلخ و شیرینی بوده است که نه تنها برای ما، که برای بسیاری در جنبش چپ و انقلابی میهن مان نیز می تواند حاوی مسائل ارزشمند و در خور توجه جدی باشد.

همانگونه که در اسناد مختلف منتشره از سوی جنبش توده ای های مبارز انفصالی تصریح شده است، مبارزه درون حزبی علیه رهبری و مشی و نظریات اپورتونیستی و غیر انقلابی این حزب دارای مشخصاتی بود که با موارد مشابه در سازمان های سیاسی دیگر به کلی تفاوت می کرد. این مبارزه وسیع، فراگیر و انقلابی در روندی تدریجی آغاز شد و گسترش یافت و از ساده به پیچیده، از شناخت معلول ها و کوشش برای یافتن علل آغاز شد و در سطح و عمق پیش رفت. در یک نگاه سریع ویژگی های اصلی جنبش اعتراضی نیرومندی درون حزب توده ایران را در آستانه تشکیل "کنفرانس ملی" اینگونه می توان برشمرد:

- مبارزات درون حزبی، از آنجا که اساساً پس از شکست سیاست های حزب

آغاز شد و در شرایطی انجام گرفت که در داخل کشور، سازمان‌های حزبی به کلی از هم پاشیده بودند و بخش مهمی از کادرها و اعضای حزب به مهاجرت اجباری تن در داده بودند، به طور عمده در خارج از کشور و در میان اعضاء و کادرهای مهاجر نطفه بست و گسترش یافت. دوری از میدان اصلی مبارزه همواره یک عامل منفی در تحول و گسترش همه جانبه مبارزه درون حزبی به شمار می‌رفت.

- پراکندگی جغرافیائی سازمان‌های خارج از کشور از یکسو و نیز تمرکز مهاجرین در دو منطقه کاملاً جدا از هم و بدون ارتباط (کشورهای اروپای غربی و اتحاد جماهیر شوروی) و دوری هر دو دسته از رفقای ساکن ایران به امر پیشبرد مبارزه مشترک، متمرکز و امکان تماس منظم و همفکری میان رفقا لطفاً جدی وارد می‌آورد. بویژه آنکه فرصه و شرایط کسب شناخت و تجربه هر یک از این گروه‌ها نیز همگون و یکسان نبود.

در کشورهای اروپای غربی، مبارزه درون حزبی از همان ابتدا از سوی عناصری از رهبری هدایت می‌شد. امکان برپائی نشست‌ها، دیدارها و نیز امکان نشر مقالات انتقادی و تحلیلی از مواضع سیاسی- نظری حزب زمینه نسبتاً مساعدی برای هماهنگی و انسجام فکری و واکنش‌ها و تصمیمات مشترک فراهم می‌آورد. افشاگری‌های تکان دهنده اعضای انقلابی رهبری و نقد و بررسی مواضع حزب که در سطح وسیع انتشار می‌یافت، شناخت تدریجی رفقا از کژی‌ها و واقعیت‌های دردناک موجود در حزب را در پی می‌آورد. این همگامی و همراهی ۲-۳ ساله سبب شد که اکثریت این رفقا از دوران مبارزه درون حزبی تا به امروز در کنار یکدیگر باقی بمانند.

اما رفقای مهاجر در اتحاد شوروی مبارزه درون حزبی را در شرایطی به کلی متفاوت به پیش می‌راندند. امتیاز بزرگ رفقای ساکن اتحاد شوروی این بود که فساد رهبری، باندبازی، بوروکراتیسم و عواقب ناشی از روابط ناسالم را از نزدیک و در جریان تلاش و زندگی روزمره خود بطور مستقیم لمس کردند و دیدگاه‌های انتقادی خود را تکامل بخشیدند. اما در عوض مبارزه این رفقا در بخش عمده خود در ماه‌های قبل از برگسزاری "کنفرانس ملی"، پراکنده، بدون مرکزیت و بدون دستیابی به یک شناخت منظم نظری- سیاسی انجام می‌شد. بنا بر این سه گروه بزرگ رفقای که در درون حزب علیه رهبری، سیاست‌ها و مشی فرصت طلبانه و غیرانقلابی آن دست به عصیان زده بودند، یعنی

رفقای ساکن ایران، رفقای ساکن کشورهای اروپایی و رفقای ساکن اتحاد شوروی در آستانه برگزاری "کنفرانس ملی" در شرایطی گاه بسیار ناهمگون مبارزه خود را به پیش برده بودند و نحوه کسب شناخت و تجارب و سازماندهی و شکل مبارزه آنها با یکدیگر متفاوت بود.

- رهبری بوروکرات و کهنه کار حزب که در منزوی و سرکوب کردن حرکات اعتراضی درون حزبی از سابقه و تجربه طولانی برخوردار بود، از غیراخلاقی ترین روش ها در تعرض به مخالفین درونی، بهره می گرفت. این عده با آگاهی کامل به ضعف های خود، بخاطر پرهیز از گسترش مبارزه درون حزبی و نیز درک عمیقاً "بوروکراتیک و سیستم استبداد تشکیلاتی حاکم بر حزب هیچگاه نه به خود جرأت دادند و نه اساساً تمایل داشتند که میدان مبارزه درونی را به عرصه های سیاسی- نظری سالم بکشانند. درست برعکس، رهبری حزب از همان ابتدا آگاهانه و هدفمند توپخانه تبلیغاتی خود را در میان رفقای معترض بروی ایجاد جو شایعه پراکنی، تهمت زنی، تعریف حقایق، ایجاد فضای عدم اعتماد و ارباب متمركز کرد و تبلیغات گشوده و بی سابقه دو ساله وی اثرات معینی در فضای مبارزه درون حزبی و پس از آن بر جا نهاد.

- عدم ایجاد یک مرکزیت با اعتبار قانونی سراسری برای رهبری همه جانبه نیروهای معترض و سازمان دادن مبارزه درون حزبی در ماه های پیش از "کنفرانس ملی" و دوران پس از خروج از تشکیلات حزب توده ایران یکی از ضعف های مهم نیروهای معترض درون حزب به شمار می رفت. این سفت اساسی ریشه در واقعیت ها و مسائلی داشت که از آن میان می توان به موارد زیرین اشاره نمود:

* ضعف عمومی سازماندهی، عدم آمادگی همه جانبه برای پیش بینی مراحل بعدی و عدم تدارک دقیق مراحل مختلف مبارزه.

* تسلط روحیه و فرهنگ ترس از انشعاب و "تابوی انشعاب" در میان بخشی از رفقای معترض با توجه به تجارب تلخ انشعاب های گذشته در حزب.

* پیش نرفتن سریع بحث های اصلی پیرامون عرصه های اختلاف با حزب توده ایران و عدم مشارکت بخش مهمی از رفقای ساکن کشورهای سوسیالیستی در این بحث ها. با آنکه اولین اقدامات در زمینه تدوین یک کارپایه نظری- سیاسی بلافاصله پس از اوج گیری مبارزات درون حزبی (پائیز ۶۴) مقارن بود، اما این بحث ها پس از "کنفرانس ملی"

هنوز شرایط لازم را برای تبدیل شدن به یک کارپایه مشترک نداشتند. در اینجا، ذکر این واقعیت ضروری است که رفقای جدا شده از حزب، از آنجا که یکبار بطور خشن قربانی سیاست‌های انحرافی حزب شده بودند، این بار در شناخت انحرافات و بویژه در تدوین نظرات جایگزین، به آنچنان سخت‌گیری و وسواسی تن‌درمی‌دادند، که گرچه پس از این ضربه باید آنرا طبیعی ارزیابی کرد، اما در هر حال، به کندی مجموعه حرکت و پیشرفت آن به جلو کمک فراوان می‌نمود.

* مهاجرت دوم بخش قابل توجهی از رفقای معترض ساکن اتحاد شوروی به اروپای غربی در ماه‌های قبل و در آستانه "کنفرانس ملی" در ترکیب و فضای برخی سازمان‌های اروپای غربی تأثیرات مهمی برجا نهاد و کار هماهنگی و همراهی رفقا را با مشکلات جدیدی مواجه نمود.

بر بستر چنین شرایط نسبتاً ناسامدی، دومین دوره مبارزه رفقای معترض تسوده‌ای اینبار در خارج از صفوف حزب و با اوضاع و کیفیت به‌گلی متفاوت آغاز شد. دورنمای کار آینده و "چه باید کرد؟" در حقیقت محورهای اصلی بحث همه رفقا را در این دوره تشکیل می‌دادند. جدائی رفقا آزادگر، انور حقیقی و مهراقدم و بویژه شیوه‌هایی که این رفقا در جلب نظر نیروهای جدا شده از حزب بکار گرفتند، اولین ضربه روحی شدید به رفقای جدا شده به شمار می‌رفت. باید یادآوری کرد که این رفقا، گرچه آلترناتیو واضحی، دال بر پیوستن به سازمان مورد نظر خود را دربرابر داشتند و در اولین موضع‌گیری‌ها نیز آنرا بطور علنی تبلیغ می‌کردند، اما از آنجا که طرح این آلترناتیو در عمل با واکنش منفی نیروهای جدا شده از حزب مواجه گشت، روش دیگری پیشه کرده و این بار از طریق پاشندن بذریعۀ اعتمادی و ایجاد ابهام به قصد بی‌اعتبار کردن جنبش تسوده‌ای‌های مبارز انحصالی و یا تحمیل بحث‌های پایان ناپذیر در باره "بولتن مشترک" و ... به‌میدان آمدند.

انتشار "بیانیه ما" توسط سه سازمان ساکن اتحاد شوروی ضمن تقویت روحیه عمومی رفقا و نشان دادن وسعت مبارزه درون‌حزبی، بویژه به لحاظ برخی موضع‌گیری‌ها و نیز از نقطه نظر تفسیرهای متفاوتی که از درون آن به عمل می‌آمد، خود نشانه‌ای از دورنمای دشوار تفاهم و همگراشی همه جانبه نیروهای جدا شده از حزب تسوده ایران بود، که فراروی

همگان قرار نداشت. زیرا اگر نیروهای معترض تا دیروز بر سر آماج‌های مشترک خود علی‌به‌رهبری و مشی حزب تا حدود بسیاری وحدت نظر داشتند، امروز در تلاش برای ترسیم آینده و دورنمای مبارزاتی و برای تدوین یک نظام فکری و گام نهادن به مرحله دستیابی به نظریات اثباتی، راه‌ها می‌توانست از یکدیگر جدا شود.

عمده‌ترین محور بحث‌ها و اختلاف‌نظرها در آغاز این راه دشوار و پرفراز و نشیب را می‌توان بر ۲ مورد اساسی مشتمل دانست:

۱ - دورنمای مبارزاتی: در این چارچوب به لحاظ مضمونی دو نظر عمده برجستگی می‌یافت: نظر نخست رسالت ویژه‌ای برای نیروهای جدا شده قائل نبود و بطور عمده با توجه به پراکندگی کتونی در جنبش چپ ایران، آینده خود را نه در یک تشکل سیاسی جدید، که در پیوستن به یکی از سازمان‌های موجود می‌یافت. به عبارت دیگر، این نیروها در جریان تعمیق شناخت خود از انحرافات حزب و نیز بازسازی ایده‌های جایگزین، در عمل آلترناتیو سیاسی - نظری خود را در سیمای این یا آن گروه سیاسی یافته بودند و لذا بطور طبیعی شعار اصلی خود را بر راستای پیوستن به صفوف سازمان مورد نظر استوار می‌کردند.

نظر دوم استراتژی به کلی متفاوتی در برابر خود قرار داد. تلاش در راستای تدوین یک کارپایه انقلابی بر اساس نظریات و تجربیات موجود و نیز تعمیق شناخت در عرصه‌های گوناگون با هدف اعلام هویت مستقل چکیده نظر دوم را تشکیل می‌داد. نیروهای گه از این مشی و سمت حرکت پشتیبانی می‌کردند، با توجه به تجارب تاریخی حزب توده ایران برای خود رسالتی معین قائل بودند. کوشش برای قرار دادن یک آلترناتیو نظری - سیاسی در برابر حزب توده ایران، جمع‌بندی تجارب تاریخی این حزب و سعی در تعمیق شناخت واقعی از تاریخ آن، به نقد کشیدن مکانیزم تحلیل‌های وی و برخوردش به مارکسیسم - لنینیسم، انترناسیونالیسم پرولتری، جامعه کشورهای سوسیالیستی، نقض گمونیست‌ها در جامعه و جنبش انقلابی، دموکراسی و ... تلاش در راستای تشکل هرچه بیشتر نیروهای جدا شده از حزب و جلوگیری از پراکندگی و انفعال و سعی در جهت آگاه ساختن سایر نیروهای سالم باقی‌مانده در حزب اصلی‌ترین عرصه‌هایی به شمار می‌رفتند که طرفداران نظریه دوم به عنوان وظایف خود به میان می‌کشیدند. از نظر این رفقاء، چنین تعبیری از نیروهای جدا شده از حزب نه به معنای نفی جنبش چپ ایران و دستاوردهای

آن، بلکه در اساس حرکتی در جهت تقویت گرایش‌های سالم در این جنبش به شمار می‌رفت.

اتخاذ این استراتژی مبارزاتی واکنش طبیعی و قابل انتظار از سوی ده‌ها و ده‌ها کادری بود که از قدیمی‌ترین سازمان سیاسی ایران گسسته بودند و در راستای تعمیق و ژرف‌تر شدن شناخت خود گام برمی‌داشتند. جنبش توده‌ای‌های مبارز انضمامی اصلی‌ترین نیروی بود که از همان ابتدا از این نظر دفاع می‌کرد و از این زاویه بحث‌ها و مجادله‌های فراوان با دیگر نیروهای جدا شده از حزب توده ایران انجام داد.

۲ - محدوده دوم اختلافات را مسائل نظری- سیاسی در برمی‌گرفت. برخورد با حزب توده ایران و ارزیابی نسبت به گذشته آن، برخورد به برخی مسائل گرهی امروز جنبش، مانند آینده انقلاب و وظایف کمونیست‌ها، انترناسیونالیسم پرولتری، دموکراسی در جامعه، ارزیابی از جنبش چپ ایران و... مسائلی بودند که به درجات گوناگون در بحث‌های آندوره خود را مطرح می‌ساختند.

این دو محور اصلی اختلافات بطور طبیعی با یکدیگر پیوند تنگاتنگ داشتند و در اینجا قصد ما نه جداسازی مضمومی آنها، که تا حدودی متمایز کردن محورهای اصلی بحث و برخوردهای آندوره است. بویژه آنکه در اولین ماه‌های پس از گسست از حزب توده ایران مسئله تشکیل یک کنفرانس سراسری تقریباً خواست و مسئله همگانی را تشکیل می‌داد. و در بحث‌های مربوط به چگونگی تدارک و برپایی نشست مورد نظر، همه مسائل پیش گفته در ارائه راه حل‌ها و پیشنهادات هم منعکس می‌شدند و دستیابی به یک نتیجه مشترک و تفاهم جمعی را با موانع بی‌شماری روبرو می‌ساختند.

در کنار این دو مسئله اساسی باید از عوامل متعدد دیگر یاد کرد که در تشدید جدوجهد اختلاف و بروز تنش نقش منفی ایفا می‌کردند. جو بی‌اعتمادی و بدبینی و حتی نوعی سرخوردگی از پیدایش اختلافات، در روحیه عمومی تاثیر مخرب جدی در پیشبرد حرکت به جلو باقی می‌گذاشتند. برخوردهای خود محور بینانه، تن‌ندادن به کار جمعی و دموکراتیک، روحیه فرقه‌گرایانه و عدم احترام و تحمل نظر دیگران و... عوامل منفی دیگری بودند که آن روزها فضا را بیش از آنکه باید مسموم می‌کردند.

اتفاقاً همین جو بدبینی، بی‌اعتمادی و عدم شناخت کافی از یکدیگر سبب شد که نه فقط گاه همه موارد اختلاف نظرها به درستی بازشناخته و روشن نشوند و در بسیاری

موارد نادقیق و ناپخته بر جا بمانند، بلکه فقدان یک فضای سالم گاه به اتخاذ آنچه‌ان شیوه‌هایی انجامید که در عمل مسیر مبارزه ایدئولوژیک را به بهانه تراشی، می‌گشایی، استفاده از بی‌دقتی‌ها در این یا آن نوشته و گفته، استناد به شایعات و حتی تهمت و افتراکشانید.

در این میان همه واقعتاً را بیان نکرده‌ایم اگر بر نقش مغربی که برخی سازمان‌های چپ در این عرصه ایفا کردند، چشم بر بندیم. نقش و تاثیر برخی از سازمان‌های چپ در میان نیروهای جدا شده از حزب، یکی از تجارب منفی - و در عین حال آموزنده‌ای - بود که توجه به آنها از اهمیت فراوان برخوردار است. به اعتقاد ما جنبش چپ ایران در اکثریت خود در برخورد با نیروهای جدا شده از حزب در جهت مصالح عمومی جنبش، بویژه آن بخشی که مربوط به مبارزه در راه انزوای حزب توده ایران می‌شود، گام برنداشت. بهترین دستاویز در دست رهبری حزب برای توجیه اعمال خود و ادامه حیات به سیستم گذشته از جمله همین چندپارگی و بی‌سامانی نیروهای جدا شده از حزب بود. این تجربه تلخ حتی بروی جنبش اعتراضی درون سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نیز اثرات منفی بسیار بر جا نهاد.

با آنکه همگی این نیروها در منعت سکتاریسم و خودمحوربینی خروارها کاغذ سیاه می‌کنند، اما دست‌کم در این مورد بطور کامل سکتاریست و خودمحوربین باقی ماندند - و حاضر نشدند منافع گروهی خود را به خاطر مصلحت عمومی جنبش کنار گذاشته و به مسئولیت خویش در برابر یک فرهنگ و عملکرد سالم و دموکراتیک توجه نمایند. این - یا آن سازمان، اینجا و آنجا، چند نفری را مطابق سلیقه و مشی خود یافت و سعی کرد این عده را در برابر بقیه قرار دهد و از آنها محوری بزی مجموعه نیروهای جدا شده از حزب بسازد. حال آنکه مصلحت عمومی و روش معقول و مسئولانه این بود که - حتی اگر این برخورد ذهنی بنظر می‌رسید - نیروهای جدا شده تا مدت‌ها همراه یکدیگر همه توان خود را در ادامه مبارزه با حزب توده ایران - اینبار در خارج از صفوف آن - به کار می‌گرفتند و جنبش چپ نیز می‌توانست در این درگیری سرنوشت‌ساز به شکل مؤثر و اساسی همسوی این مبارزه به نیروهای گسسته از حزب یاری رساند.

حال تصور کنید اگر تلاش این سازمان‌ها که مضمون واقعی آنها چیزی جز سامان نگرفتن نیروهای جدا شده از حزب تشکیل نمی‌داد، به ثمر نشسته بود، اکنون چه اتفاقی

افتاده بود؟ و در این میان چه چیزی نصیب جنبش چپ ایران و این سازمان‌ها میگشت؟
بجز پراکندگی یک نیروی نسبتاً "مشکل‌در-چپ" و در جریان آن بدست آوردن چند کار توسط
این و یا آن سازمان و در عوض انفعال و گوشه‌گزینی بخش بزرگی از رفاقا، آیا احتمال
وقوع حالت دیگری هم وجود داشت؟

جالب و درعین حال قابل تأمل است که همگی این سازمان‌ها گاه با مواضع بکلی
متفاوت، در برخورد با نیروهای جدا شده، نوک تیز پیکان حملات خود را متوجه این
آماج اصلی یعنی مسئله ادامه حیات این نیروها از طریق فعالیت مستقل و اعلام هویت
می‌کردند. متأسفانه وقایع آنگونه تلخ و گاه ناشایستند که بهتر است به همین اشاره کلی
بسنده کرد. هرچند اسناد و نوشته‌هایی که پیرامون این دخالت‌ها و شیوه‌های عمل موجود
می‌باشند، نیاز چندانی به پرده‌پوشی باقی نمی‌گذارند. به گواه همه وقایع گذشته، رفقای
ما در سایر سازمان‌ها در عمل بخشی از ضعف یک تفکر دموکراتیک، سالم و شفاف
را در سطح جنبش چپ به نمایش گذارند و از این نقطه نظر به کار آنها انتقاد جدی
وارد است. تفکر و فوئنگی که به چنین عملکردهایی میدان تاخت و تاز می‌دهد، در حقیقت
چیزی جز تفکر و برخورد نوع "حزب توده‌ای" در برخورد با "خودی" و "فیرخودی" حتی
در چارچوب یک جنبش انقلابی نیست. بدون تردید ما در اینجا همه عرصه‌های پراتیک
این سازمان‌ها را در نظر نداریم و انتقاد معین ما به آن بخش از عملکرد آنها بازمی‌گردد
که با زندگی ۱۵ ساله گذشته ما پیوند خورده است. به اعتقاد ما مبارزه با دستگاہ
نظری-سیاسی حزب توده ایران، یا با دیگر انواع انحرافات و کژروی‌ها در جنبش فقط
در چهارچوب نفی راه رشد غیر سرمایه‌داری، پذیرش ضرورت هژمونی طبقه کارگر در انقلاب
دموکراتیک ... محدود نمی‌شود. باید در مفهومی به مراتب وسیع‌تر به همه جنبه‌های
منفی آن فرهنگ و مشی اپورتونیستی، غیردموکراتیک و بیگانه با ارزش‌های کمونیستی
و انسانی پرداخت که طی دهه‌های گذشته به اثر بخشی مبارزات کمونیست‌ها لطافت جدی
وارد ساخته‌اند. تداوم عناصر این فرهنگ ناسالم و غیردموکراتیک، در آینده حتی
در شرایط پیروزی کمونیست‌ها، حاصلی جز تصفیه‌های خونین و فاجعه‌بار استالینی، جز
حوادث تاسف‌بار و هولناک مانند درگیری‌های خونین درونی احزاب کمونیست در یمن
دموکراتیک و افغانستان و... دربر نخواهد داشت.

نوع دیگری از این رفتار و شیوه کار را می‌توان عیناً در باره برخورد بخش مهمی

از این سازمان‌ها با جنبش توده‌ای‌های مبارز انفعالی مطابقت کرد. برخورد این نیروها با ما به عنوان یک جنبش انقلابی که از صفوف حزب توده ایران به قصد نفی کامل انحرافات و کژی‌های آن گسسته بود و آینده خود را پی‌می‌ریخت، برخوردی حسابگرانه و گاه بغض‌آلود و غیررفیقانه بود. نزد همه ما این سؤال مطرح می‌شد: «چرا بود علت این برخوردها و رفتار دور از انتظار چیست؟ آیا تلاش صادقانه و شرافتمندانه برای دستیابی به نظریات اشتباهی بر پایه آرمان‌ها و تجارب خودمان برخلاف مصالح جنبش انقلابی کشورمان بود؟ آیا کوشش برای اعلام هویت مستقل و متشکل کردن رفقای گسسته از حزب آسیب‌پذیر و ویژه‌ای متوجه این نیروها می‌نمود؟ آیا حتی اختلاف نظر در این باره روشن نبودن این یا آن موضع در قبال مسئله می‌توانست دلیل موجهی برای این برخوردها باشد؟ به نظر ما هیچ بهانه، دستاویز و دلیلی نمی‌تواند این رفتار خشن و غیررفیقانه را توجیه نماید، اندکی کند و گاو در انگیزه‌های هر یک از این سازمان‌ها نشان می‌دهد که چه مملحت‌اندیشی‌ها و حسابگری‌هایی در شکل‌گیری این رفتار عمل می‌کردند.

ما در اینجا باید به این نکته مهم اعتراف کنیم که رفقای ما در دوران مبارزه درون حزبی و هنگام گسستن از صفوف حزب توده ایران از احساس همبستگی و نزدیکی بی‌نظیری با بقیه سازمان‌های چپ انقلابی میهن‌مان برخوردار بودند. ما از اینکه در خارج از حزب توده ایران نیروهای سالم و رزمنده‌ای وجود دارند که اساساً در مرزبندی با انحرافات و کژی‌های این حزب، طی مبارزه‌ای پرشور، صعب و حماسی پا گرفته و رشد کرده‌اند، در خود نیرو و توان مضاعف می‌یافتیم. بدون اغراق این روانشناسی غالب در میان رفقای ما، از پیشگامان جنبش توده‌ای‌های مبارز انفعالی تا کادرها و اعضای آن به شمار می‌رفت. اما در عمل و در جریان زندگی مستقل ۵۱ ساله، رفقای ما با تلخی فراوان دریافته‌اند که تا چه اندازه برخورد آنها ساده‌دلانه و خوش‌یاورانه است و گرایش‌های غیردموکراتیک، فرقه‌ای و خودمحرورپیمانه تا چه اندازه در جنبش چپ ایران تیرومند و ریشه‌دارند. آنها از جمله آموختند که متأسفانه نباید فقط در حزب توده ایران دنبال معایب و انحرافات گشت. اتخاذ چنین شیوه‌هایی از سوی سازمان‌های چپ تأثیر مخرب بر روحیه عمومی و بویژه در تشدید روند گوشه‌گزینی و انفعال بخشی از رفقای ما را گذاشت.

ما در اینجا مسائل را فقط به قصد انتقاد و گله‌گذاری به میان نمی‌کشیم، زیرا با

مجموعه تحول فکری که در سطح جهانی و در سطح جنبش چپ میهن‌مان در حال شکوفایی و گسترش است، متأسفانه باز هم در آینده شاهد جدایی‌ها و حوادث مشابه خواهیم بود و در اینجا است که باید از این تجربه تلخ درس گرفت و از تکرار این شیوه‌ها جلوگیری نمود.

در پی مجموعه این رخدادها و حوادث، به تدریج گرایش‌های موجود در نیروهای جدا شده از حزب دارای هویت نسبی و سمتگیری مشخص‌تر شدند. در جریان همین تحول، بحث‌ها و برخوردهای درونی پیروان "بیانیه ما" که بخش عمده آنها در پاییز ۱۳۶۵ به اروپای غربی مهاجرت کرده بودند، به پیدایش دو تفکر متفاوت در میان این رفقا انجامید و گروهی از رفقا خود را در انطباق با شعارهای محوری "بیانیه ما" در مورد آینده حرکت بر سر استراتژی اعلام موجودیت و کسب هویت مستقل و نیز در برخی از اصلی‌ترین مواضع سیاسی و نظری با جنبش توده‌ای‌های مبارز انحصالی همسو و همراه یافتند و پس از بی‌شمار ماندن بحث‌های درونی خویش، طی اطلاعیه‌ای، تحت عنوان "تداوم دهندگان بیانیه‌ی خرداد ۶۵ (بخشی از پیروان بیانیه خرداد ۶۵)" به تاریخ اسفند ماه ۱۳۶۵ مواضع مشروح خود را در این زمینه بطور علنی منتشر کردند و از آن زمان فعالانه در راستای تدارک نشست صلاحیت‌دار سراسری برای اعلام هویت دوشادوش سایر رفقا گام برداشته‌اند. جمعی دیگر از پیروان "بیانیه ما" با هدف پیوستن به نزدیک‌ترین "آلترنا تيو خود" و با بیان مرزبندی‌های خود با جنبش توده‌ای‌های مبارز انحصالی راه دیگری برگزیدند. در اینجا باید یادآوری کرد که این رفقا متأسفانه علیرغم تلاش‌های فراوان اولیه ما برای نزدیکی و تفاهم، شیوه برخوردهای ناسالم، تعریف حقایق، شایعه پراکنی، جو سازی را با نیت بی‌اعتبار کردن جنبش توده‌ای‌های مبارز انحصالی در پیش گرفته و بخش مهمی از انسروی خود را در این راستا متمرکز کرده‌اند (ما در اینجا بدون اینکه به حقانیت نظرات تنویرک- سیاسی هیچ‌کدام از دو طرف توجه داشته باشیم، لازم است تأکید کنیم که شیوه اتخاذ شده از سوی باقیمانده پیروان بیانیه ما، هیچگاه دارای خصوصیات یک مبارزه سیاسی- ایدئولوژیک جدی و سالم کمونیستی نبوده و نیست).

برای ما البته کاملاً طبیعی و قابل فهم است که نیرویی خود را با یک جریان سیاسی دیگر در عرصه‌های سیاسی- نظری تا آن حد متفاوت ببیند که مایل نباشد دست به کار مشترک با آن بزند و حتی با احساس نگرانی از اشاعه نظرات این جریان به نقیـد

و بررسی آنها همت گمارد. این جدائی یا شیوه برخورد، معقول، شرافتمندانه و قابیل درک است. اما برعکس آنچه که غیرقابل درک است، مقابله کین‌توزانه، تهمت‌زنشی، براه انداختن شایعات، بهانه‌جویی و کوشش برای ایجاد جو بدبینی علیه جنبش ما و برخوردهای مبتذل و غیرقابل دفاع است. این واقعیت دردناکی است که ما را عمیقاً متأسف می‌سازد. ما مسلم می‌دانیم که علت اصلی انزوای فزاینده این رفقا در میان توده‌های جدا شده از حزب را از جمله باید در بکارگیری همین شیوه‌های سخیف و غیر اصولی جست و آرزو می‌کنیم که لااقل یکی از دستاوردهای این انشعاب، اشیا بی‌اثر بودن این روش‌های فیرانقلابی و تأیید کننده حقاقت بکارگیری اخلاق کمونیستی و انسانی باشد.

از این دوره به بعد، نیروهای جنبش توده‌ای‌های مبارز انحصالی به عنوان تنها نیروی سراسری جدا شده از حزب که از همان نخستین روزهای گسست با هدف اعلام هویت مستقل شعار "پیش به سوی تشکیل نشست صلاحیت‌دار سراسری" را پیش کشیده بودند، همه فعالیت‌های خود را بطور متمرکز در راستای تحقق این شعار به کار گرفتند. دوران یکساله اخیر را باید در حقیقت دوران تلاش هدفمند و پرشور همه رفقا در راه برپائی جلسه صلاحیت‌دار سراسری به شمار آورد. در این مسیر نه چندان هموار، جنبش ما کوشش نمود تا به تدریج از طریق انتقاد از خود و اصلاح روش‌ها و فائق آمدن بر نارسائی‌ها و ضعف‌هایی که فرا راهش قرار داشت به فعالیت‌های ارگان‌های خود جنبه قانونی و دموکراتیک بخشد، تا تشکیل نشست صلاحیت‌دار سراسری طی روندی سالم، دموکراتیک، قانونی و شفاف صورت پذیرد. تشکیل نشست تدارکاتی سراسری در خردادماه ۱۳۶۶ با شرکت نمایندگان انتخاباتی سازمان‌های جنبش توده‌ای‌های مبارز انحصالی را باید در حقیقت اولین گام موفقیت‌آمیز پس از ماه‌ها تلاش و تدارک به شمار آورد. انتخاب ارگان‌های موقت هدایت‌کننده فعالیت‌های جنبش ما تا جلسه صلاحیت‌دار سراسری و تصویب مبانی حداقل‌ها هم‌هنگی نظری-سیاسی توسط نشست مذکور اساسی‌ترین ره‌آورد‌های این نشست بودند که برداشتن گام‌های بعدی را با اطمینان، انسجام و سرعت بیشتر می‌ساختند. در اینجا باید خاطر نشان ساخت که در پی تصویب "مبانی حداقل‌ها هم‌هنگی" در نشست تدارکاتی خردادماه که در آن اساسی‌ترین خطوط فکری ما انعکاس یافته بود، تعدادی از رفقای سازمان پاریس که از مدت‌ها پیش بر سر مسئله انترناسیونالیسم پروولنتری

و چشم‌انداز حرکت با جنبش ما دچار اختلاف نظر شده بودند، از جنبش توده‌ای‌های مبارز انحصالی‌کناره گرفتند. متأسفانه این رفقا با آگاهی از حساسیت ویژه رفقای ما نسبت به رعایت دموکراسی و البته با برجسته‌کردن برخی ابهامات که در مقطع سیاسی در تنظیم مناسبات درونی ما وجود داشت، تمام سعی خود را به کار گرفتند تا این تشکیلات را فاقد روابط دموکراتیک درونی معرفی کنند. اما از آنجا که استدلالات آنها منطبق با واقعیت‌های موجود نبود، این رفقا در عمل موفق به تأمین اهداف خود نشدند.

در پی نشست تدارکاتی، تشکیلات ما در بستر مستقیم و مشخص اعلام موجودیت قرار گرفت و نشستی که امروز شما رفقا در آن گرد آمده‌اید، در حقیقت انتهای راهی است که طی یکسال و نیم گذشته پیموده شده است.

نتایج عملی فعالیت‌ها و دستاوردهای جنبش ما در یکسال و نیم گذشته را می‌توان در عرصه‌های اصلی به دو بخش تقسیم کرد:

الف) عرصه سیاسی-نظری: دریافتن یک نظام فکری جایگزین در برابر نظام سیاسی-نظری حزب توده ایران، هر چند ما هنوز مراحل تکامل خود را طی می‌کنیم و نظریات ما تا تبدیل شدن به یک مجموعه منسجم، صیقل خورده و روشن فاصله دارند، اما گام‌های برداشته شده در این زمینه از هر نظر قابل توجه‌اند. در این میان بویژه می‌توان به موارد زیرین اشاره داشت:

۱- نفی شیوه‌های الگوبردارانه حزب توده ایران در تحلیل از جامعه و انقلاب ایران، کوشش برای ارزیابی مجدد و مستقل از این مقولات و تدوین اسنادی برای دستیابی به یک تحلیل مارکسیستی و واقع‌بینانه از انقلاب و جامعه ایران، اجتناب از به کارگیری قالبی برخی نظریات رایج در جنبش کارگری و کمونیستی مانند راه رشد غیر سرمایه‌داری و یا ستگیری سوسیالیستی به رهبری نیروهای غیر پرولتری و در نظر گرفتن شرایط مشخص جامعه ایران و آرایش طبقاتی در آن و نیز بهره گرفتن از مجموعه تجارب موجود در جنبش کارگری و کمونیستی بویژه در کشورهای با شرایط مشابه ایران.

۲- نفی سیستم انحرافی و اپورتونیستی حزب توده ایران در تدوین سیاست‌های اختلافی و ارائه سندی به قصد دستیابی به یک تصویر واقع‌بینانه از طبقات، نیروهای سیاسی جامعه ایران، اتخاذ یک سیاست اصولی در تنظیم ائتلاف‌ها با اجتناب از مشی

دنباله روانه حزب توده ایران و نیز مرزبندی روشن با سکتاریسم و گوشه‌گزینی رایج در جنبش چپ ایران. هسته اصلی سیاست ما در این عرصه را تلاش سه‌گانه در راستای تشکیل شورای متحد کمونیستی برای پی‌ریزی حزب واحد کمونیستی ایران، جبهه دمکراتیک انقلابی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و جبهه متحد مردمی برای پیروزی انقلاب دمکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی تشکیل می‌دهد.

۳ - نفی تفکر و روش انحرافی حزب توده ایران در قبال انترناسیونالیسم پرولتری و کوشش برای شناخت انحرافات موجود در روابط خارجی این حزب، ارائه یک تفکر انقلابی در تحقق انترناسیونالیسم پرولتری که در عین فاصله گرفتن جدی از مشی دنباله‌روانه حزب توده ایران در این مورد، انتقاد روشن از ادامه روابط ناسالم در این عرصه، تعیین جایگاه واقعی استقلال عمل و نظر یک سازمان کمونیستی و نیز وحدت و همبستگی رزمجویانه آن با سایر کمونیست‌ها در سراسر جهان، با قاطعیت با گروپ‌های ضدانترناسیونالیستی و پاناسیونال کمونیستین مرزبندی می‌کند. در یک کلام، تفکر ما در مقوله انترناسیونالیسم پرولتری و برخورد ما با این مسئله در گذشته و حال را می‌توان با سه مؤلفه صراحت و حقیقت‌گویی در برخورد انتقادی به گذشته و بیان خطاها و بیماریه‌ها، برخورد مسئولانه در جریان بیان انتقادات و واقعیت‌ها و پایبندی کامل نسبت به این اصل لایتنج‌زای کمونیستی توضیح داد.

۴ - نفی تفکر انحرافی حزب توده ایران در زمینه درک مفهوم دموکراسی در جامعه، کوشش برای مرزبندی با تمام سیاست‌های ناسالم حزب در قربانی کردن دموکراسی به پای مبارزه ضدامپریالیستی، اهمیت اساسی دموکراسی در رشد و اعتدای یک جامعه و طرد کلیه اقدامات استبدادی و غیردموکراتیک از جانب هر نیرویی که بخواهد حاکمیت خود را بدون تأمین حقوق دموکراتیک دیگران عملی سازد. ما به روشنی و صراحت اعلام کرده‌ایم که مبارزه برای تأمین دموکراسی در جامعه، از اصول خدشه‌ناپذیر ماست که در شرایط انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی نیز برای ژرفش و فراگیرشدن آن مبارزه خواهیم کرد، تا در فرآیند تکامل جامعه سوسیالیستی و کمونیستی نیز دموکراسی در عالی‌ترین و کامل‌ترین اشکال آن حفظ و گسترش یابد.

۵ - برخورد فعال، مسئولانه و مستقل با تحولات کنونی در مجموعه جنبش کارگری و کمونیستی و بویژه کشورهای سوسیالیستی و تلاش در جهت انعکاس آنها در سطح جنبش.

در این راستا ما به مثابه کمونیست‌های صادق و حقیقت‌جو با روش‌های فرمالیستی، پوشاندن حقایق و تعریف و تمجید اغراق‌آمیز از واقعیت‌های موجود، وداع گفته‌ایم و بسا احساس مسئولیت کامل و ضمن حفظ همبستگی خود با کشورهای سوسیالیستی و مجموعه‌سسه جنبش کارگری و کمونیستی سراسر گیتی، سعی می‌کنیم ره آوردها و تجارب مثبت و منفی آنان را در عرصه‌های گوناگون به نقد بکشیم، تا ساختمان جامعه سوسیالیستی آینده ایران هرچه بی‌عیب‌تر و کامل‌تر انجام پذیرد.

بدین ترتیب می‌توان ادعان کرد که جنبش ما، در همین گام‌های اولیه‌ای هم که در زمینه سیاسی-نظری به جلو برداشته است، از آنجا که تکیه‌گاهش نه فقط تجسارب عظیم منفی و مثبت حزب توده ایران، بلکه دستاوردها، تنگناها و نقاط ضعف کل جنبش کمونیستی ایران بوده است، نتایج ارزشمندی کسب کرده که می‌توان با سربلندی از آنها یاد کرد و دست در دست هم برای تعمیق و تکاملشان کوشید. این تلاش‌ها که در حقیقت از حدود سه سال پیش و از دوران مبارزه درون‌حزبی آغاز شده بود، در ادامه خود بویژه در ۱۸ ماه گذشته از بُعد و اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. نظریات ما در جریان بحث‌های داخلی و کار جمعی صیقل خورد و همواره بر دقت آنها افزوده شد. از جمله در این زمینه باید به برخورد ما با شعار احیاء و سالم‌سازی انقلابی حزب توده ایران و موضع‌گیری ما پیرامون مجموعه این حزب اشاره کرد که در دوران صدور اطلاعیه رفقای سه‌گانه (بابک، فریدون و فرجاد) و مدتی پس از آن بسیار توهّم‌انگیز بود. در حالیکه می‌بایست مبارزه درون‌حزبی در انتهای مرحله اول حیات خود به اعلام جدائی رسمی از حزب فرامی‌روتید. جنبش توده‌ای‌های مبارز انفعالی با برخورد به این عقب‌ماندگی و اصلاح آن از طریق انتقاد از خود روشن و صادقانه به بسیاری از توهّمات پایان داد و با تأکید بر ضرورت گسست قطعی از مجموعه سیستم حزب راه خود را به جلو گشود.

اما در عرصه طرد پراوتیک حزب توده ایران، جنبش ما دو آماج اصلی را مورد توجه داشته است: درهم ریزی کامل سیستم بوروکراتیک تشکیلاتی، ایجاد یک فضای دموکراتیک درون‌حزبی، به قصد جاری شدن اراده توده‌ها در هر تندپییج تحولات سیاسی و حضور یک مکانیزم نیرومند کنترل از پائین، که کلیه فعالیت‌های ارگان‌های هدایت‌کننده تشکیلات را زیر نظر داشته باشد، اصل سانترالیزم دموکراتیک را در تمام عرصه‌ها رعایت کنند و بویژه با آماده کردن فضای بحث‌های درونی به اندیشه‌های مختلف امکان بروز داده، از

این طریق فضای مباحثات سیاسی - ایدئولوژیک را در سراسر تشکیلات بوجود آورد. جنبش ما از همان اولین گام‌های جدایی، اقدامات خود را با نفی عملی شیوه‌های بوروکراتیک و ناسالم حزبی آغاز کرد و در این زمینه دستاوردهای جنبش ما، در تاریخ سازمان‌های سیاسی کشور کم نظیر است. مهم‌ترین ویژگی‌های دستاوردهای ما در عرصه سانترالیسم دموکراتیک و زندگی درون سازمانی از این قرارند:

۱ - تغییر بنیادی در کل سیستم تشکیلاتی سابق، نفی نظام انتصابات حزبی و تبدیل آن به شیوه‌های انتخاباتی از واحدهای پایه تا ارگان‌های رهبری با آنکه هنوز از انسجام و شکل کار یک سازمان تمام عیار برخوردار نبودیم.

۲ - ایجاد فضای بحث و اظهار نظر آزاد در همه واحدهای تشکیلاتی و تأمین دموکراتیک حقوق همه اعضاء برای تدوین و ترویج نظر خود.

۳ - اتکاء به خرد جمعی و رعایت آن در هر تصمیم‌گیری سیاسی و تشکیلاتی.

۴ - تعهد دموکراتیک برای طی کردن یک دوران کامل بحث و اظهار نظر، انتقال آن به بولتن‌های داخلی، تأمین شرایط انتخابات آزاد برای انتخاب هیئت موسسان و سرانجام تشکیل جلسه صلاحیت‌دار سراسری که در شکل‌گیری هیچ سازمان دیگری سابقه نداشته است.

۵ - بکارگیری علنی اصل انتقاد و انتقاد از خود به مثابه سلاح موثر برای اصلاح دائمی نظریات و روش کار خود.

باید اذعان کرد که توسل به این شیوه‌ها برای تأمین حداکثر دموکراسی و قانونیت تشکیلاتی، در یک سازمان گذار، بخش قابل توجهی از انرژی و وقت جنبش ما را به خود اختصاص داد و تحول حرکت ما را با تأخیر جدی توأم ساخت. ما این بهاء را، در اولین گام‌های عملی با رغبت پرداختیم، تا هیچ سنت نادرستی در آغاز حرکتمان بروز نکرده و منشاء انحرافات آینده نگردد.

اما دومین آماج جنبش ما در طرد پراتیک حسیزب توده ایران، شناخت اپورتونیسم راست روانه و دنباله‌روانه حاکم در رهبری آن بود، که حزب را در بخشش بزرگی از دوران حیاتش، فاقد روحیه مبارزاتی، بی‌اعتقاد به قدرت طبقه کارگر و توده‌ها، و ناتوان از حضور فعال در مبارزات روزمره کارگران و زحمتکشان کرده بود. این روحیه

اپورتونیستی که رسالت خود را در صحنه اجتماعی، چشم داشتن به بالا، یافتن روزنه‌هایی از تفاوت یا اختلاف میان حاکمیت و گدائی حق حیات از آنان می‌دانست، چه پییش از انقلاب و چه پس از آن، در عمل سبک کار و سیاست‌های ویژه‌ای را در حزب حاکم می‌کرد که نتایج عملی آنرا همگی ما تجربه کرده‌ایم.

مسئله "وظیفه جدی و فوری ماست که از طریق مبارزه قاطعانه با این سبک کار اپورتونیستی، آلترناتیو انقلابی مبارزه جویانه‌ای را جایگزین آن سازیم.

مناسفانه باید اذعان کرد که جنبش ما، از آنجا که بطور عمده در خارج از کشور شکل گرفته و اصلی‌ترین نیروی آنرا رفقای مهاجر تشکیل می‌دهند، هنوز نتوانسته به ایمن بخش از وظایف انقلابی خود، آنطور که شایسته یک جنبش کارگری و کمونیستی است، جامعه عمل ببوشاند. ما اعلام می‌کنیم که بدون نفی عملی خصمت سازشکارانه و غیرمبارزه جویانه حزب توده ایران در مبارزات روزمره طبقاتی، بدون حضور فعال در صحنه سیاسی کشور و بدون آموختن از توده‌ها و آموزش به آنها، ما این رسالت ناتمام را با خود همراه خواهیم داشت و چه بهتر که با استفاده از این فرصت، اراده و تعهد انقلابی خود را برای ارائه یک سبک کار سالم و مبارزه جویانه و مردمی، یادآور شویم. ما اطمینان داریم که از این آزمایش نیز سربلند بیرون خواهیم آمد.

رفقا!

سرگذشت پرحادثه گسست از حزب توده ایران، برای همه رفقای جدا شده از حزب تجارب فراوان و ارزشمندی به جا گذاشت. ما به سهم خود از این تجارب درس‌های بسیار آموختیم و زندگی، در عمل صحت و حقانیت راهی را که ما انتخاب کردیم و شیوه‌هایی را که بکار گرفتیم، به اثبات رسانید. باید اذعان کرد که در انتخاب این راه و روش رفقای از میان جداشدگان از حزب، راه‌ها و شیوه‌های دیگری را در مقابل خود قرار دادند و بسیاری از آنها هنوز هم بصورت منفرد، راه خویش را می‌جویند. بی‌شک، تجارب آنان نیز می‌تواند ارزشمند و آموزنده باشد. ولی ما هنوز هم فکر می‌کنیم که تجارب مشترک همه ما، در گذشته‌ای نه چندان دور، می‌تواند مبنای مناسبی برای راه مشترک آینده همه

ما باشد. ما به خوبی درک می‌کنیم که عوامل متعدد و متنوعی، بویژه عامل عدم شناخت و بی‌اعتمادی، دستیابی به چشم‌انداز مشترک را دشوار می‌کنند. با این حال، ما با اتکاء به روشی که در جریان تکامل و تحول فکری خود برگزیده‌ایم، با اتکاء به پای‌بندی‌امان به سیاست علنیّت و شفافیت، با اتکاء به روش‌های تجربه شده‌امان در بکارگیری خرد جمعی، تصمیم‌گیری مشترک و دموکراتیک و سرانجام با اتکاء به تشکیلاتی که با حضور آگاهانه و داوطلبانه تک تک اعضاء آن شکل گرفته، هنوز هم معتقدیم که آوردگاه واقعی رفقای که به صورت منفرد، به دنبال راه حلی اصولی و انقلابی برای تحقق آرمان‌های خود می‌گردند، در میان ماست. ما تمام کوشش خود را به کار خواهیم گرفت تا شایسته‌ی اعتماد این رفقا باشیم.

از سوی دیگر، ما از رفقای که هنوز به امید ایجاد یک تحول جدی و اصلاح رهبری و سیاست‌ها و مشی حزب توده ایران در تشکیلات آن باقی مانده‌اند، مصرانه دعوت می‌کنیم کارنامه یک سال و نیمه مبارزه درون حزبی بی‌شمر خود را با دستاوردهای رفقای ما به محک قضاوت گذارند. به نظر ما تجربه یک سال و نیم گذشته بار دیگر محسوس است، ارزیابی‌ها را در باره اینکه هیچ تحول مثبتی در درون حزب توده ایران ممکن نیست، در عمل نشان داد. از اینرو ما فکر می‌کنیم جای طبیعی کلیه رفقای مبارز و سالم باقی مانده در صفوف این حزب در میان ماست.

در عین حال، ما به خوبی آگاهیم که راهی را که تا کنون پشت سر گذارده‌ایم، با همه دشواری‌ها و پیچیده‌گی‌هایش، در قیاس با مسیری که در پیش رو داریم، چندان معذب نبوده است. چشم‌انداز پرمخاطره‌ای که در مقابل ماست، کمونیست‌ها را به اثبات شایستگی خود، به پذیرش مسئولیت تاریخی خود و به اثبات شرف و لیاقت و شور انقلابی خود فرا می‌خواند. ما با درایت و آگاهی از مصائب این راه، دست در دست هم، تا قتل‌فتح و پیروزی مردم میهن و طبقه کارگر ایران پیش خواهیم رفت، تا در کوران این نبرد نابرابر و سرنوشت‌ساز، افتخار پیش‌تازی کمونیست‌ها را نصیب خود کنیم.

انتشارات حزب ديمقراطيک مردم ایران